تاریخ مختصر حیدرآباد



از

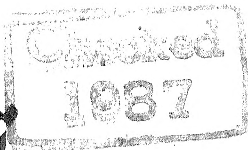
فرید الدین خان

میر میران جہان شاہ کواکب لشکر ؔ
زینت تیغ و کمر مالک تخت و افسر

صاحب جاہ و ادب بحر کرم فخر زمن
میر عثمان علی خان شہنشاہ دکن



اعلیحضرت ہمایون میر عثمان علی خان شاہ دکن
خلد اللہ ملکہ و سلطانہ



تقریظ

(از جناب عالم کامل آقا سید محمد علی پروفیسر فارسی نظام کالج)

احقر کتاب "تاریخ مختصر حیدر آباد" ترجمہ حضرت اجل فخم نواب فرید الدین خان ابن نواب سلطان الملک بہادر را از اول تا آخر مطالعہ نمودم و موافق فارسی ایرانش یافتم ترجمہ تمام الفاظ انگلیسی اصل کتاب در فارسی آمده با این حال فارسیش موافق اصطلاح و سلیس است و مخصوصاً برای طلاب مدارس بسیار مفید۔ اگر اینگونہ تالیفات در ہند زیاده شود و در مدارس جاری گردد نقص فارسی این ملک زایل خواہد گشت۔

سید محمد علی ایرانی

ماه جمادی الثانیہ ۱۳۳۵ھ ہجری



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و اله و اصحابه اجمعین ۔

وبعد چنین گوید احقر بندگان محمد فرید الدین خان که یکے از السنۂ حیۂ ملک ما زبان فارسی است و تا یک قرن قبل زبانِ علمی و دولتی تمام هندوستان بود و لسان اردو هرچه دارد ازان دارد سلطنت امپراطوری و امارات امروزی هندوستان هم فارسی را یکے از السنۂ عمدۂ مدارس قرار دادند اما هزار حیف که در فارسی ما هندیان نقص بزرگی است و کمتر از ما ملتفت آن هستند بسیاری از کلمات و ترکیباتِ فارسی را ما در اردو گرفته برای معانی دیگر استعمال می نمائیم و چون فارسی بنویسیم همان الفاظ را برای آن معانی که در اردو دارند میاوریم مثل اینکه لفظِ غریب که در فارسی بمعنی مسافر است در اردو معنی فقیر دارد و لفظ دریافت که در فارسی بمعنی وصول است در اردو بمعنی تحقیق میاید و لفظ کرور که در فارسی پنج لک است در اردو صد لک ۔ این خادم الطلبه در تحصیل فارسی صحیح ایرانی زحمت بسیار کشیدم و اکنون برای نفع طلاب فارسی هند "تاریخ مختصر حیدرآباد"

A Short History of Hyderabad

تالیف جناب پی۔ وی نایدو را که یکے از کتب درسی انگلیسی مدارس است به فارسی ایرانی ترجمه نمودم و از جناب مؤلف ممنونم که اذن طبع لطف کردند۔ چون بعضی از الفاظ این ترجمه در فارسی هند معنی دیگر دارند و بعضی در کتب لغت فارسی هند موجود نیستند۔ لهذا معنی آن کلمات را در حاشیه نوشتم تا خوانندگانِ هند در اشتباه نیفتند و نیز سعی نمودم که ترجمهٔ اصطلاحی و بقدر امکان لفظی هم باشد تا هر کس انگلیسی می داند از مقابله ترجمه با اصل فارسی آموزد و هر کس فارسی می داند انگلیسی آموزد۔

از سعادت و خوشبختی خودم متشکرم که در زمان سلطنت اعلیحضرت دارا شوکت سلیمان حشمت پادشاهِ دل آگاه نواب میر عثمان علیخان بهادر نظام الملک آصف جاه خلد الله ملکهٗ و سلطانهٗ۔ به ترجمهِ این کتاب موفق شدم و این گونه خدمات علمیه از امثال بنده نتیجهِ علم دوستی و ترقی خواهی آن وجود مبارک است که بندگان را هم به شوق آورده است۔

این همه آوازها از شه بود

از خوانندگانِ محترم استدعا میرود که اگر خطائی از مترجم بینند بکرم خود عفو فرمایند که سهو لازم انسان است۔

تاریخ مختصر حیدرآباد دکن



حدود عرض مملکت اعلحضرت نظام از پانزده درجه و ده دقیقه (یہ ی) تا بیست ویک درجه وچہل ویک دقیقه (کا ما) است - وطول ان ازہفتاد وچہار درجه وچہل دقیقه (عدم) است تا ہشتاد ویک درجه وسی ویک دقیقه (فالا) —— بطرف شمال سلطنت مذکور رود تاپتی وولایت خاندیش است که در ایالت بمبئی واقع است وحد جنوبی مملکت رود تنگا بہادر او کرشنا وحد مشرقیش رود وارد او کوداوری وحد مغربیش دہاروار وکلادجی وشولاپور واحمدنگر بود - این چہار ولایت[1] ہم در ایالت بمبئی واقع است -

مساحت وسکنه مملکت مساحت سلطنت (۸۲۶۹۸) میل مربع است ودر آن ولایت برار ہم شامل است وان مساحت تقریباً مساوی انگلند واسکاتلند می شود یا مساوی ولایت بمبئی خواہد شد اگر سندر اوران شامل نکنند وسکنه ملک مطابق سرشماری[2] سال ۱۹۰۱ء ۱۱۱۴۱۱۴۲ می باشد که صدی ہشتاد وہشت

---

[1] ولایت وه تعلقه ہے جسمین ایک ہی بڑا شہر ہو اور ایالت وه تعلقه ہے جسمین کئی بڑے شہر ہوں

[2] سرشماری - مردم شماری

ان ہندو و صدی دہ مسلمانند۔

زبانہای مملکت زبانہای عمدۂ مملکت تلنگی و کنری و اردو و مرہٹی است۔ زبان مرہٹی عموماً در ولایت اورنگ آباد و عثمان آباد و پربھنی و ناندیر و بیدر رایج است و تلنگی در ولایت الکندال و رنگل و نلگنده و محبوب نگر و نظام آباد و گلشن آباد و نواح حیدر آباد گفته می شود۔ زبان کنری در گلبرگہ و لنگسگور و رایچور رائج است۔ و اردو در خود شہر حیدر آباد۔

باب اوّل

عصر ہندوہا قوم دراوید در حصہ بزرگ دکن کہ حالا ان را مملکت نظام می نامند سکنی داشتند زمان ایشان را عصر پیش از تاریخ گویند و ہنوز جماعت بزرگ تلنگی از ایشان موجود است۔ در کتاب رامائنا مکرر این جزو دکن بہ اسم جنگل بزرگ دندکا ذکر شده است و مقصود از جنگل مذکور تقریباً تمام حصہ دکن است۔ در ان وقتہا ولایت بیجانگر و انا گندی را کہ بر کنارہ رود تنگابہادرا واقع است کشکندا نامیدند و در انجا قوم سوگری داحکومت می نمود و حالات قوم کلنگا و پاندیا در مہابہارتا ذکر شده است کہ اقوام مذکور در ازمنہ مختلفہ در دکن حکومت کردند۔

حملۂ قوم آریا در قرن پنجم و ششم قبل از میلاد مسیح قوم آریا بر ولایت دکن حملہ کردند و بعد از ان قوم مزبور در سہ قرن دیگر در بسیاری از جاہای آن ملک مسکن گرفتند بعضی از اہل انجا را تابع رسوم و عادات خود ساختند و بعض دیگر مثل بھیل و گوند

و دیگران را کوه ها راندند - در قرن پنجم سلطنت اندره تمام ان ملکی را که ما بین رود کرشنا و گوداوری واقع است داشت و دار السلطنهٔ ان نزدیک امراوتی در اواخر مجرای کرشنا واقع شده است -

قوم کلنگا مگاستینس سفیر سلوکوس که به دربار چندره گپتا به پاتنه فرستاده شده بود و در انجا از سال ۳۱۷ تا ۳۱۲ قبل از میلاد مسیح ماند چنین می نویسد که کلنگا کنار دریا منزل داشتند معلوم می شود در قرن چهارم میلادی قوم مذکور در ان زمینی که ما بین رود کرشنا و گنجه واقع است سکنی داشتند و دار السلطنهٔ ان بردوان بود -

ما دیا کلنگا ان طرف کلنگا ما دیا کلنگا می ماندند و باز ان طرف ایشان قوم اندره - قوم اندره پیش از آمدن مگاستینس در هند فتوحات خود را در طرف شمال تا نربدا توسیع داد - مگاستینس انها را قوم قوی یافت که دهات بسیار و سی شهر با حصار و صد هزار لشکر پیاده و دو هزار سواره و یک هزار فیل داشتند -

سلطنت اسوکا اسوکا شاه که مذهب بودها داشت از سال (۲۷۰) تا (۲۲۶) قبل از میلاد مسیح حکومت کرد و سلطنت خود را تا به کنارهٔ مرتفع و کنارهٔ منخفض کرشنا وسعت داد - از کتیبهٔ او معلوم می شود علاوه بر شمال هند چهارده ملت دیگر تابع او بودند - استیکا و پتینکا و اندره و پولندا از ان چهارده ملت هستند و در دکن مسکن داشتند -

اندره بهرتی تیا قریب ۲۶ سال پیش از میلاد مسیح یک سردار

اندرہ مگادہا را فتح کرد و خانوادۂ اندرہ برمی تیا یعنی استادوانا را برپا ساخت و خاندان مذکور تا چہار قرن و نیم حکومت کرد۔

ملک کلنگا سیاح بزرگ چین ہیون تسنگ در اواسط قرن ہفتم میلادی بہ ہند آمدہ و از سال (۶۲۹ء تا ۶۴۵ء) درانجا ماند اخبار شیرینی در باب ممالکی کہ در محل عبور او واقع شدند ذکر می کنند۔ دران وقت مساحت دور مملکت کلنگا (۱۰۰۰) میل و دور پایۂ تخت ان پنج میل بود ولایت بنگال و اریسا درزمان مگاستینس جزو سلطنت کلنگا بود اما درزمان ان سیاح چینی مستقل شدہ بودند زمین شان خصب[1] وبقاعدہ زراعت می شد۔

کوسالا یعنی برار درطرف شمال غربی سلطنت کلنگا مملکت کوسالا کہ حالا ان را براری گویند واقع بود مساحت دور مملکت مذکور یک ہزار میل بود شہرہا و دہات ان نزدیک ہم دیگر واقع بودند و خیلے جمعیت ہم داشتند و اہل انجا کہ مرکب از بودہائی و ہندو بود خیلے سخت و سودائی و دلیر و بلند قد و سیاہ بودند۔

ملک اندرہ پس ازان ہیون تسنگ بہ ملک قدیم اندرہ رفت و دران وقت قوم مذکور ضعیف شدہ بود و دور ملک شان صرف شش صد میل بود۔ بیست دیر بودہائی و سی تبکدۂ ہندو داشت۔

دناکاتاکا یا ملک اندرۂ بزرگ درجنوب سلطنت اندرہ مملکت

[1] خصب۔ زرخیز۔

اندرهٔ بزرگ واقع بود مساحت دور آن (۱۲۰۰) میل و پای تختش بزوادا و زمین زرخیز داشت و جمعیت[1] شهرهایش کم و جنگل بسیار- اهل انجا سیاه مائل به زردی و هیبت ناک و تند احساس و علم دوست بودند صرف نود دیر انجا عباد داشت باقی خالی و نزدیک به خراب شدن بود در حالیکه یک صد معبد هند و پر از عباد بود-

مهاراشترا

بعد ازان که هیون تسنگ ولایت کان کن را سیاحت نمود به سمت شمال غربی هند عنان عزیمت خود را تافت و از راه جنگل بزرگی که پر از حیوان وحشی و دزد بود بملک مهاشترا رفت- مساحت دوران ملک یکهزار میل بود و زمینش خصب و به قاعده زراعت می شد و اهل ملک امین و سخت و کینه ور بودند شاه ایشان از قوم شتریا بود و پولی کیسن نام داشت- راجهٔ قنوج سیلا دتیا با لشکر زیاد به پولی کیسن حمله کرد و لی شکست خورد- در سرحد مشرقی ملک مهاراشترا غارهای مشهور اجانتا واقع بودند-

کالوکیای غربی

در اواخر قرن پنجم میلادی مسیح قوم کالوکیای راجپوت قوت گرفت و بر آن ملکی که مابین رود نربدا و کرشنا واقع است حکومت می نمود در اواسط قرن هفتم شیرازهٔ اتحاد قوم مذکور گسیخت و شعب غربی ان خانواده[2] در ولایت کان کن و مهاشترا حکومت می کرد

---

[1] جمعیت- آبادی-

[2] خانواده- خاندان-

پای تخت ان کلیان بود و شعبه مشرقی ان در مشرق دکن
و پای تخت شان راجه ماهندری هیون تسنگ ذکر می کند
که بانی خاندان سلطنت کلیان پولی کیشن بود. معلوم میشود
که او یکی از سپاهیانِ مشهور و بزرگ بود. قوم کاکن و کوسالا
و کلنگا را تابع کرد و قوم پالوا را عقب نشانید بطوری که
قوم مذکور در میان دیوار کانچی که پای تخت ان بود پناه
گرفت و نوه اش وینا یدیتا قوت قوم پالوا را تباه کرده کانچی
را در تصرف خود آورد در وسط قرن هشتم قوم راشترا کوتا بزرگی
ان خانواده را بر باد داد ولی در سنه ۹۷۳ میلادی قوم مذکور دوباره
به قوت رسید و باشکوه و صولت حکومت کرد تا اینکه در
سال ۱۱۸۷ بهیلاما پادشاهِ اول خانوادهٔ دوم یادوا آن
را تباه کرد.

قوم یادوا بهیلاما بعد از گرفتن کلیان دیوگری را پای
تخت خود قرار داد و نوه اش سنگانا بهو جای کالهاپور
را شکست داده ملک وی را ملحق به سلطنت خود کرد و در زمانِ
حکومت جانشینان بهیلاما سلطان کولا تابع قوم یادوا شد
و ولایت کانکن به ملک یادوا ملحق گردید. رام چندر یعنی
راجه رام دیو پادشاه ششم این خانواده که علاء الدین
خلجی از حمله ناگهانی وی را شکست داده بود در سنه ۱۲۷۱
بر سریر سلطنت جلوس نمود.

کالوکیای مشرقی شعبه مشرقی کالوکیا هم چندین مرتبه
انقلاب دید و پیوسته جد و جهد می
نمود که خود را بزرگ بسازد تا اینکه سلطنتش از جهت

وصلت[۱] بدست راجندره کولا رفت که در آن زمینی که در ساحل کاوری تا شمال ان واقع بود سلطنت می کرد۔ در اواخر قرن دهم میلادی یک ایل راجپوت دیگر که بلالا نام داشت در میسور قوت گرفت. و در قرن دوازدهم وشنیکه ویرا بلالا حکومت میکرد حصۀ بزرگ مملکت کالوکیا در این سلطنت شامل بود ولی قوم یاداوا در زمان حکومت جانشین ویرا بلالا خیلی از زمین او را گرفت۔

کاکاتیای ورنگل

در اواخر قرن یازدهم خانوادۀ کاکاتیا که در ورنگل می ماند اهمیت پیدا کرد و در قرن دوازدهم میلادی مملکت جنوبی سلاطین کالوکیای شرقی را فتح کرد و به سرکردگی پراتاپا رودرا خانوادۀ مذکور خیلی قوت گرفت و میگویند که در قرن دیگر حاکم تمام جنوبی هند بود۔

باب دوم

حملۀ ابتدائی مسلمانان

اولین حملۀ مسلمانان به دکن در ۱۲۹۴ع میلادی واقع شد۔ علاءالدین برادرزادۀ جلال الدین خیلجی پادشاہِ دہلی با ہشت ہزار سوار بقصد حملۀ دکن از کاره که در ساحل جمنا واقع شده است روانه شد از راه جنگل دندیا راه برار و ایلیچ پور را پیش گرفت و در اینجا کسی با او مزاحمت نکرد و چون چنان شهرت داد که با عموی خویش

[۱] وصلت عروسی۔

نزاع کرده در تجسس کار برآمده است بالاخره بپیش دیوگری که دار السلطنت مهاراشترا بود ظاهر شد راجه رام دیو که برای مدافعت خصم هیچ تدارک نه نموده بود به یکی از قلعه های خود پناه برد و شهر در دست دشمن افتاده غارت گردید از منتشر شدن این خبر که افواجی که همراه علاء الدین آمده است صرف مقدمة الجیش ان افواج بزرگ شاه است که در عقب میاید راجه رام دیو هوش خود را باخته برای صلح آماده گردید - وقتیکه گفتگوی صلح جاری بود پسر راجه لشکر جمع کرده بر علاء الدین حمله نمود ولی شکست خورد و رام دیو بدادن ایلچپور و توابع ان و نیز دادن خراج بزرگی که مشتمل بر زر و جواهر بود تن در داد

لشکر کشی به ورنگل

علاء الدین عمویش را بقتل رسانیده بر سریر سلطنت متمکن گشت - و در سال ۱۳۰۳ء راجه اریسه از ترقی روز افزون همسایهٔ خود تلنگانه ترسیده علاء الدین را وا داشت[۱] که از راه بنگال برای فتح ورنگل که دار السلطنهٔ تلنگانه بود ره سپار شد ولیکن در حمله کامیابی و فیروزمندی دست نداد - بعد از گذشتن چهار سال راجه رام دیو روی از اطاعت پیچیده از دادن خراج انکار کرد باز فوج جیشی بسر کردگی ملک کافور که یکی از بندگان شاه بود و بواسطه تفقد و ملاطفتش به معارج اعتلا و منصب بزرگ رسید برخلاف راجهٔ مذکور فرستاده شد - او پیش از رسیدن به دیوگری حصهٔ بزرگ مهاراشترا را گرفت و از ان فتوحات

---

[۱] واداشتن - آماده کرنا

راجه رام دیو چنان خائف گردید که از قلعه خود بیرون آمده برای رفتن دهلی با ملک کافور تن درداد۔ وقتیکه در انجا رسید ملاطفت ملوکانه بر او مبذول گردید و بالقب شهنشاهی باز برای فرمان فرمائی دیوگری بحیثیت یکی از باجگذاران فرستاده شد از ان زمان رام دیو هیچ وقت سر خود را از آستانه اطاعت بر نتابید۔

لشکر کشی دوم به ورنگل

وقتیکه ملک کافور از دیوگری مراجعت به دهلی نمود خبر ناکامی حملهٔ اول که بر ورنگل شده بود بگوش علاء الدین رسید۔ پادشاه ملک کافور را برای تلافی ان شکست در سال ۱۳۰۹ء فرستاد او از راه دیوگری آمده حصهٔ شمالی تلنگانه را تاراج کرد بعد از محاصرهٔ طولانی ورنگل را در تصرف خود آورد و راجه انجا را مجبور کرد که فدیه[۱] داده خود را آزاد نماید و خراج هر ساله را هم بدهد۔ راجه رام دیو در ۱۳۱۰ء مرد فرزندش پس از مرگ پدر زمام حکومت را بدست گرفته از دادن خراج رو پیچید نتیجه اش این شد که در ۱۳۱۲ء باز ملک کافور برای جنگیدن با او فرستاده شد راجه اسیر و بعد از ان کشته شد و مملکتش تا مدگل و رایچور که در جنوب واقع بود غارت گردید در سال ۱۳۱۸ء راجه هرپالا برادر زن راجه مذکور بلوی کرده لشکر مسلمانان ساخلو[۲] دیوگری را بیرون کرد۔ قطب الدین مبارک شاه که جانشین علاء الدین بود بذات خود بر او حمله کرده وی را

سلہ فدیہ۔ اسیر کے آزاد کرنے کی قیمت۔

سلہ ساخلو۔ گارڈ یا وہ فوج جو ملک میں محافظت کیلئے رکھی جاتی ہے۔

اسیر نمود بعد ازان وجود یش را از صفحهٔ زمین محو ساخت۔

فتوحات غیاث الدین تغلق

بعد از کشته شدن راجه هارپالا خاندان یادوا

که یکصد و بیست سال حکمران دیوگری بود به اتمام رسید۔ وقتیکه غیاث الدین تغلق بر سریر سلطنت نشست حالات دکن را در هرج ومرج[1] دید در ۱۳۲۱ء پسر بزرگ خود را که اسمش الغ خان بود برای اصلاح امور انجا فرستاد و مشارٌالیه درکارش تا ان وقت که به ورنگل رسید کامیاب بود۔ مدافعین شهر ورنگل را خوب مستحکم کرده بودند ازین جهت محاصرهٔ ان طول کشید۔

اتفاقاً مرض مُسری[2] سختی درمیان اردو[3] ظاهر شد۔ چند نفر از صاحب منصبان او با افواج خود رو بفرار نهادند۔ درانوقت که شاهزاده برای مراجعت لشکر خود سعی می نمود راجه مذکور براو حمله کرده تا دیوگری دنبال نمود دران حمله بسیاری از افواج شاهی کشته شد۔ وقتیکه بعد از چهار ماه از دهلی مدد سپاه رسید او بیدر را فتح نمود و ورنگل را در تصرف خود آورد و راجه مذکور را اسیر نمود به دهلی فرستاد و اسم ورنگل مبدل به سلطان پور گشت و با ان شکست اسم خاندان کاکاتیا از صفحهٔ تاریخ محو گردید۔

الغ خان

وقتیکه علاء الدین از دنیای فانی به عالم جاودانی شتافت

---

[1] هرج و مرج ۔ بے انتظامی۔

[2] مرض مُسری ۔ جو مرض کہ ایک شخص سے دوسرے شخص مین سرایت کرتا ہے۔

[3] اردو ۔ کیمپ۔

الغ خان به لقب محمد تغلق در ۱۳۲۵ م سریر سلطنت را به جلوه خود مزین ساخت و در اوایل حکومتش تا یک مدتی در مملکت هیچ جا آشوبی نه بود و بعد از ان بواسطه ظلم و تلون مزاج شاه اهل ملک مجبوراً یاغی[۱] شدند یکی از ایشان برادرزادهٔ او بود۔ تغلق تا دکن دنبالش نموده وی را گرفت و زنده پوست از بدنش کند۔ وقتیکه محمد تغلق در ۱۳۲۹ مه به دیوگری رسید از مشاهده آب وهوا وجای انجا اینقدر مجذوب شد که عزم مصمم نمود که ان را پای تخت خود قرار دهد اسمش را مبدل بدولت آباد نمود۔ در انجا یک قلعه و منار را که هنوز دیده میشود بنا نهاد و یک راه بزرگی هم که راست به دهلی میرفت ساخت که طولش هفت صد میل بود و بر هر دو طرفش درختها قد کشیده بودند و اهل دهلی را حکم داد که به دیوگری هجرت نمایند دران زمان دهلی یک شهر وسیع بود با لحقاقت و توابع ده میل قطر شهر بود و در نواح شهر قلعه ها و قصرها[۲] ی پادشاهان قدیم واقع شده بودند و این کار آسان نبود که همه مردمانی که درمیان دیوار های شهر ساکن بودند جای خود را گذاشته در همچنان شهری که مسافت بسیار داشت برای خودشان خانه جدید سازند ولی اهل شهر برحسب فرمان خسروی مجبوراً به انجا هجرت نمودند هزارها بندگان خدا در سفر تلف شدند و باقی ماندگان که بدولت آباد رسیدند بعضی حالشان تباه بود که باز به دهلی فرستاده شدند و ان تدبیر

---

[۱] یاغی شدن۔ باغی ہونا۔

[۲] قصر۔ محل۔

شاه بکی ناکام گردید ولی باوجود این حال باز اہل دہلی را بدولت آباد فرستاد و مراجعت داد۔
این قضیۂ فاجعہ در زمان قحط واقع شد و در ہمانِ وقت شاہ مثل اینکہ میخواہد اہل دہلی مصیبت زدہ را مسخرہ نماید یکی از دندانہای پوسیدۂ خود را باشکوہ زاید الوصف در زمین دفن نمود و یک مقبرۂ خوشنما بران ساخت و این واقعہ در ملکِ بیدر اتفاق افتاد۔

باغی گری بادشاہان کرناتا و تلنگانہ

در ۱۳۴۲ء امارات[1] ہندوہا کہ اسم

شان کرناتا و تلنگانہ بود علم باغیگری را برافراشتند و ساخلو مسلمانان انجارا بیرون کردہ مطلق العنان[2] شدند راجۂ کرناتا یک خانوادۂ جدید سلطنت در ویجانگر تشکیل[3] داد و راجۂ تلنگانہ ملک ورنگل راپس گرفت و نیز گولکندہ را مجبور بہ اطاعت نمودہ سلطنت خود را وسعت داد۔

باغیگری در ولایت دولت آباد

در سالِ دوم شورش در ملک بیدر ظاہر

ظاہر شد ولی ان بزودی مرتفع گشت در ۱۳۴۶ء چند نفر از انہائیکہ علم باغیگری را در ملک گجرات برافراشتہ بودند در دکن پناہ گرفتند وقتیکہ خبر پناہ گرفتن انہا بگوش

---

[1] امارت ۔ ریاست ۔

[2] مطلق العنان ۔ آزاد ہوجانا

[3] تشکیل دادن ۔ ساختن ۔

شاه رسید فرمانِ خسروی شرف صدور یافت ان اعیان و معززان ملک راکه یاغیها را پناه داده بودند اسیر نمایند ولی اوشان از انجا فرار کرده بلوی نمودند و اسمٰعیل خان راکه یکی از سرداران افغان بود شاهِ خود ساختند۔ محمد تغلق به سمت جنوب لشکرکشی نموده یاغیها را شکست داد و پس ازان ایشان را مجبور به مراجعت به قلعهٔ دولت آباد نمود۔ وقتیکه او قلعه مذکور را محاصره می نمود بجهت شنیدنِ خبر شورش گجرات از محاصره دست کشید۔ در وقت مراجعت محمد تغلق مردم همه بنه[1] و فیلهای وی را غارت کردند و بعد ازان حسن گنگو امانت عسکری از اسماعیلخان و راجهٔ تلنگانه یافته لشکرکشی به عماد الملک والی دکن که داماد شاه بود نمود و اورا شکست داده بقتل رسانید پس ازان واقعه اسماعیل خان از سلطنت دست بر داشت و بجای او حسن گنگو برای حکمرانی ان سامان منتخب شد۔ مشارٌالیه خانوادهٔ بهمنی را تشکیل داد و برای خود لقب علاء الدین اختیار نمود

تاریخهای عمده

در سال ۱۲۹۴ میلادی علاء الدین حمله به دکن نمود۔
در سال ۱۳۰۳ م لشکرکشی اول به ورنگل واقع شد۔
در سال ۱۳۰۷ م راجه رام دیو دیوگری یاغی گشت۔
در سال ۱۳۰۹ م حملهٔ دوم به ورنگل شد۔
در سال ۱۳۱۸ م سلطنت خانوادهٔ یادا در دیوگری خاتمه یافت۔

---

[1] بنه۔ سامان۔ مال و اسباب۔

در سال ۱۳۴۴م- شاهان کارناتا و تلنگانه یاغی شدند-
در سال ۱۳۴۶م اہل دیوگیری (دولت آباد) بلوی کردند-

باب سوم

(۵)

سلطنت بہمنی

حسن کنگو در اوایل عمر نوکر یک برہمن منجم دہلی بود آقایش امانت او را خیلی پسندیده وی را منظور نظر شاہ گردانید و آخر الامر حسن کنگو بواسطہ مراحم و ملاطفت محمد تغلق به منصب سرداری عسکر رسید وقتیکه او در ۱۳۴۷م در دکن بنیاد سلطنت خود را نہاد به یادگار تفقد آقای خودش که برہمن بود لقب بہمنی برای خود اختیار کرد- مملکتش از ملک برار تا کرشنا و از دریای مغرب تا تلنگانه مشرق کشیده شده بود گلبرگه را پای تخت خود ساخت و اسمش را احسن آباد نہاد- حسن کنگو در ۱۳۵۸م از دنیای فانی به عالم جاودانی شتافت و فرزندش که محمد نام داشت بر سریر سلطنت جلوه نمود- در اوایل حکومت خود لشکرکشی بر راجه تلنگانه نمود و راجه قلعه گولکنده و نیز خزانه خود را که مشتمل بر ہشتاد کرور[1] روپیه بود باو داده صلح نمود- بعد ازان بلا فاصله محمد از پادشاه ویجانگر طلبگار پول[2] شد ولی راجه مذکور بجای اینکه پول بدهد لشکری را که مشتمل برسی ہزار سوار و صد ہزار پیاده و سه ہزار فیل . بود برای

---

[1] فارسی زبان مین پانچ لاکھ کو ایک کرور کہتے ہین - [2] پول- روپیه پیسه

جنگیدن با او بطرف شط کرشنا فرستاد و شہر مدگل را
فتح کرد و ہمہ جمعیت انجا را بقتل رسانید۔ ولی ہمینکہ محمد
از رود تنگا بہادر را مجبور کرد راجہ رو بفرار نہاد درحالیکہ
اردوی خویش را با ہشتاد ہزار مرد و زن و بچہ گذاشت
محمد انہا را قتل عام نمودہ راہ ادونی را پیش گرفت[1] و از
انجا لشکرکشی بہ ویجانگر نمود۔ و بعد از محاصرہ ایک ماہ ان شہر
موافق خواہش راجہ با وی صلح کردہ بہ گلبرگہ مراجعت نمود
در جنگ ۱۳۶۶ کرناتک مکرر بتاراج رفت و متجاوز از
نیم ملیون ہند و تلف شدند۔ در سال ۱۳۷۵ محمد وفات
یافت و فرزندش مجاہد شاہ جانشین پدر شد میگویند کہ وی
خوشکل ترین سلاطین ان خانوادہ بود و نیز جراتی تمام داشت
مجاہد شاہ لشکرکشی بہ ویجانگر نمود کہ قلعہ مستحکم بانکاپور را کہ
سمت جنوب دہاروار واقع است در تصرف خود بیاورد
و بعد از ان کہ کامرانی ہای متعدد با و دست داد و تا شش
ماہ راجہ را از جائی بہ جائی دنبال میکرد تقریباً شصت ہزار
نفر را کہ اغلب تنہا بودند اسیر نمودہ لشکر خود را برگرداند و در
سال ۱۳۷۸ م در راہ بہ دست عمویش کہ داود نام داشت
بقتل رسید و فیروز فرزند قاتل مجاہد شاہ در سال ۱۳۹۷ م بر
سریر سلطنت نشست او کمالات بسیار و ہمت بے حد
داشت۔ و یک رصد خانہ ساخت و نیز کشتیہا ی تجارتی
تشکیل داد و بہ تجار فرمان خسروی چنان شرف صدور یافت

---

[1] پیش گرفتن - اختیار کرنا

که بر هر بندری که برای تجارت میروند اگر زن خیلی خوشگل و مردم بسیار عالم و با هنر را بیابند انها را از انجا نزد شاه بیاورند و میگویند که در حرم او خوشگلهای سیزده ملت موجود بودند و با هر کدام از ایشان شاه بزبان خود او تکلم می نمود فیروز در هر چهار روز شانزده صفحه قران از دست خود مینوشت داد و در حکومت بیست و پنج ساله اش بیست و چهار جنگ نمود اولین جنگ فیروز شاه از تحریک راجه ویجانگر شد زیرا که راجه مذکور برای پس گرفتن مدگل و رائچور که در دوآب رائچور واقع بودند سعی می نمود و این دوآب رائچور باعث جنگ دائمی میان ان دو سلطنت بود. یک قاضی و چند نفر از دوستان او شکلهای خود را تغییر داده مثل دخترهای رقاصه خودشان را جلوه دادند و پیش فرزند راجه رفتند و رقص باشمشیر نمودند و در ان بهانه همان تیغ های خودشان را در سینهٔ شاهزاده فرو بردند و چونکه این بلیه فاجعه بر راجه روی نمود و در همان ساعت لشکر اسلام بر راجه شبخون زد و راجه رو بفرار نهاد و این جنگ راجه را بدادن صد و بیست کرور روپیه مجبور ساخت فیروز در جنگ دوم بانکیپور را گرفت و شصت هزار دشمن را اسیر نمود. راجه انجا خزانهٔ بزرگی به شاه تسلیم نمود و نیز داخل حصار دار السلطنهٔ خود دشمن خود را راه داد. بعد جنگ های دیگر شد ولی خصوصاً ان جنگها که در اواخر سلطنت فیروز واقع گردیدند باعث تباهی مسلمانان شدند و عاقبت الامر هندوها چندین شهر را باز در تصرف خود آوردند مساجد مسلمانان را با خاک برابر کردند و ان قدر از

اہل اسلام بدست ہند وہا تلف شدند کہ از سرہای انہا سکو[۱] ساختہ شد۔ بواسطہ ان بدبختی ہا فیروز زود مرد و بعد از وفات او در سال ۱۴۲۲م برادرش احمد شاہ بر سریر سلطنت جلوس نمود۔

احمد شاہ اول

احمد شاہ بلا فاصلہ برای پس گرفتن ان ممالکی کہ برادرش از دست دادہ بود اقدام بہ جنگ نمود و با افواج بزرگ از رود تنگا بدرا عبور کرد و با سختی بے رحمانہ در ہر سمت ہندو ہارا دنبال نمود۔ وقتیکہ عدد کشتہ ہا بہ بیست ہزار میرسید موقتاً توقف از قتل و غارت نمودہ جشن ترتیب میداد و آخر الامر راجہ را بہ ادای خراج باقی ماندہ مجبور ساخت و بعد از ان لشکر کشی بہ تلنگانہ نمود و ورنگل را فتح کرد و ہمہ بتخانہا را خراب کردہ با سنگ و چوب شان مساجد ساخت پس از ان جنگ عنان عزیمت را بطرف شمال تافت و در زمین بیدر شہر نوئی تشکیل داد و اسمش را احمد آباد بیدر نہاد و با امارت مالوا و برارہم جنگ نمود وفاتش در ۱۴۳۵م اتفاق افتاد۔

علاءالدین دوم

فرزندش علاءالدین جای پدر را گرفت در اوایل حکومتش جنگی کہ دران کامرانی و فیروزمندی باو دست داد با امارت و یجانگر نمود بعد از ان حملہ بہ خاندیش کرد و دار السلطنۂ ان برہان پور را در تصرف خود آورد و قصرہای انجارا با خاک برابر کرد۔ از ان فتوحات مسلسل شمشیر اسلام دیو راج کہ راجۂ و یجانگر بود توقف کردہ

---

[۱] سکو - چبوترہ۔

مجلس مشورت منعقد نمود۔ چند نفر از اہل مجلس ان ہمہ شکست و تباہی ہندو ہارا نسبت بہ غضب خدا دادند وبعض دیگر بقضا وقدر وبعضی از ایشان گفتند کہ شکست ہندو ہا بواسطہ کامل بودن مسلمانان در ہنر تیر اندازی وسواری بود۔ دیوراج رای آخر را پسندیدہ دو ہزار از اہل اسلام را کہ تیر انداز بودند ملازم خود ساخت وبہ علاوہ ایشان شصت ہزار تیر انداز دیگر ہم بودند کہ خودش داشت ودر ۱۳۴۳ء بان عسکر خود لشکر کشی بہ سلطنت بہمنی نمود۔ مدگل را محاصرہ کردہ وان مملکت را تا حد ساغر وبیجاپور غارت کرد اگرچہ در اوایل ان جنگ کامرانی با ودست داد اما بعد از آن اتفاقاً مجبور شد کہ با علاء الدین صلح بہ نماید وبدادن خراج سالانہ تن[۱] درداد۔ در سال ۱۳۵۷ء علاء الدین وفات کرد۔

ہمایون فرزند احمد شاہ ہمایون جانشین پدر شد۔ او ظالم وخونخوار بود وقتیکہ شراب خوردہ بر نیم کت[۲] خود دراز کشیدہ بود جمعی از ملازمانش اورا بقتل رسانیدند و پس از ان محمد شاہ دوم کہ نہ سالہ بود سریر آرای سلطنت گردید ودر زمان طفولیت او امور مملکت در دست مادرش ویکی از وزرای ملک کہ محمد غوان نام داشت بود۔ وزیر مذکور لشکر کشی بہ کان کن نمودہ ان را در تصرف خود آورد۔ از راجۂ ویجانگر گوا را ہم گرفت وبعد از ان با افواج خود بہ سمت اریسا رہسپار گشت وکانداپلی وراجا ماہندری را ملحق بہ سلطنت بہمنی

[۱] تن در دادن۔ راضی ہوجانا۔ [۲] نیم کت۔ کوچ۔

نمود. راجه انجا دران زمانی که قحط ملک را فرا گرفته بود
سعی کرد که ان ولایات از دست رفته را باز بگیرد ولی محمود
معجلاً لشکرکشی براو نموده وی را شکست داد و مسولی پتام را گرفت
محمد شاه که دران جنگ همراه بود کیفیت بتخانهٔ کانچیورام را
شنید که دیوارها و سقفش از طلا ساخته شده است و بزودی
با شش هزار سواره به ان سامان شتافت و بتکدهٔ مزبور را
در تصرف خود آورد و پیش ازان که کسی برای نجات ان بیاید
همه مال انجا را غارت نمود.

محمود غوان

محمود غوان نه صرف یک سردار بزرگی بود بلکه
وزیر کامل و صاحب فراست هم بود. در ریاست
او مملکت به حد اعلای وسعت رسید وان از کان کن
مسولی پتام و از طرف دیگر از رود نربده تا رود کرشنا کشیده
شده بود. محمود مملکت را به هشت ولایت تقسیم کرد و نیز اقتدار
والیان ولایت را کم نمود و چندین اصلاحات دیگر را هم
در نظم و نسق حکومت داخل کرد. ازجهت ان اصلاحات
بسیار مردمان مقتدر ازاو متنفر شدند و در سال ۱۴۸۱ م بخلاف
او باهم ساخته سرش را بریدند و تهمتی که به او زده بودند
این بود که او با پادشاه اریسا مکاتبه خیانت کارانه داشت.
ان واقعه فاجعه را متجاوز از یک سال هم نگذشته بود که محمد شاه
دوم ندای اجل را لبیک گفت.

محمود شاه دوم

در سال ۱۴۸۲ فرزندش محمود ثانی بر تخت

---

۵۱ مکاتبه. خط و کتابت.

سلطنت جلوس نمود اگرچه سی و هفت سال حکومت کرد ولی شاه اسمی[1] بود والیانِ ولایت متوالی[2] هم علم یاغیگری را برافراشتند۔ و از استانهٔ اطاعت سر تافتند۔

درہم شکستن سلطنت بہمنی

یوسف عادل شاه که پسر خوانده[3] محمود غوان و ترک بود لقب شاهی برای خود اختیار کرد و در ۱۴۸۹ء در ولایت بیجاپور خاندانِ سلطنت عادل شاهی را تاسیس نمود حسین بہری هندوی جدید الاسلام که باعث جوانمرگی محمود غوان شده بود بفرمان محمود شاه دوم کشته شد و فرزندش احمد خبر قتل پدر راشنیده یاغی گشت و در ۱۴۹۰ء در ولایت احمدنگر سلطنت جدیدی تشکیل نمود و در ۱۴۸۴ء عماد الملک والی برار خود را مستقل[4] اعلان داد۔ قاسم برید که بجای غوان وزیر شده بود در سال ۱۴۹۲ء در بیدر سلطنت بریدشاهی را تاسیس نمود۔ در آخر قطب قلی که حاکم گولکنده بود سلطنتی جدیدی برپا ساخت که منسوب به اسم خودش سلطنت قطب شاهی است و آن در سال ۱۵۱۲ء واقع شد۔

تاریخہای عمدہ

---

[1] اسمی برائے نام

[2] متوالی۔ پے در پے

[3] پسر خوانده۔ متبنی۔

[4] مستقل خود مختار۔

(۱) درسال ۱۳۴۷م حسن گنگو سلطنت بهمنی را تشکیل داد
(۲) درسال ۱۴۸۹م سلطنت عادل شاهی در بیجاپور تاسیس یافت
(۳) درسال ۱۴۹۰م سلطنت احمدنگر قایم شد
(۴) درسال ۱۴۹۲م سلطنت بریدشاهی در بیدر پیدا گشت۔
(۵) درسال ۱۵۱۲م سلطنت قطب شاهی در گولکنده برپا گردید۔

باب چهارم

(۵)

سلطنتهای دکن

بعد از تقسیم شدن سلطنت بهمنی پنج امارت در دکن حادث شد و شاید از میان انها بیدر کوچکترین بود و حدود ان درست معین نشده و این را هم کسے نمی داند که در کدام وقت ان امارت از صفحهٔ عالم مرتفع گشت دو والی اول خاندان بریدشاهی به حیثیت نمایندهٔ پادشاهان سلطنت بهمنی ادعای حکومت نمودند و سوم این خاندان اول شخصی بود که برای خود لقب سلطان اختیار کرد و پادشاه هفتم ان خاندان در ۱۶۰۹م حکومت می نمود۔

حکومت برار

حد مملکت عمادشاهی برار در شمال کوهها ی ایجادری بود و جنوب گوداوری۔ و در طرف مغرب از دامنه احمدنگر و خاندیش شروع شده مشرقش نی به ناگپور منتهی می شد۔ صرف سه پادشاه بران سلطنت فرمانروا کامل نمودند۔ وقتیکه پادشاه چهارم ان خانواده به تخت سلطنت نشست به حد بلوغ نرسیده بود و وزیرش سلطنت را غصب نمود و در ۱۵۷۲م حکومت مذکور در مملکت احمدنگر تحلیل رفت

گولکنده انکس کہ سلطنت خانوادۂ قطب شاہی را در گولکنده تاسیس نمود یک ترک بود و خود سی سال حکومت کرد۔ وقت مرگ او مملکتش از گوداوری تا کرشنا کشیده شد وجاگی کہ او از بہمنی ہا و ویجانگری ہا گرفت داخل نصف مغربی مملکتش بود و نصف مشرقی را از راجہ ہای تلنگانہ گرفتہ۔ سلطان قلی در عمر نود سالگی از دست فرزندش کشتہ شد و ان پادشاہ نوہفت سال حکومت نمود و پادشاہ سوم بعد از آنکہ ہفت ماہ سلطنت کرد در طفولیت مرد و ابراہیم قلی جایش را گرفت در اوایل حکومت سی سالہ او مملکت از ویجانگر و پادشاہان بیجاپور و بیدر در زحمت افتاد ان سلاطین را وزیر ابراہیم کہ جاگا دیو نام داشت محرک شد و او اخر سالہای حکومت او در فتح راجہ ماہندری و ملکی کہ در سمت شمال رود گوداوری تا ستیکاکول بود گذشت و ممالک مذکورہ را از دست ہندوہا گرفت۔ جانشین ابراہیم محمد قلی ہم ملک را بیشتر وسعت داد۔ ولایات گندی کوتا و کاداپا و دیگر ملحقات و توابع را ہم تا رود پنار بہ سلطنت خود ملحق ساخت ہمین پادشاہ بنیاد شہر حیدر آباد را نہاد و دار السلطنۂ خود را از گولکنده بان ساماں منتقل نمود۔

در بیان سلطنت بیجاپور مانند امارات دیگر دکن یوسف عادل شاہ ہم ولایاتی را از سلطنت ہای ہمسایۂ خود فتح کردہ ملحق بہ مملکت خود نمود انگاہ کہ پادشاہ مذکور ندای اجل را لبیک گفت ملکی کہ برای جانشین خود گذاشت حد شمالیش رود نیرا و حد جنوبیش تنگا بہادرا و حد

مغربیش دریا وحدِ مشرقیش بیما وکرشنا بود. یوسف عادل شاه یک اغتشاش[۱] ابدی را وصیت نمود زیرا که در اوایل حکومت خود مذہب شیعه را مذہب سلطنت خود اعلان داده بود و بجهت ان اہل ملک بسیار دل تنگ شدند و نیز سلاطین ہمسایه اش باہم ساخته با او جنگیدند اما یوسف عادل شاه از تدابیر زرنگانه و عزم راسخ ملک خود را تحفظ نمود اما جانشینان وی به قدر او زرنگ و مدبر نبودند از خیالات واہی یا انتقام از خصم ہای خود مملکت را پر از احزاب مختلفه ساختند و خودشان ہر وقت بیک حزب ملحق می شدند و ان حزبہا تشنۀ خون یک دیگر بودند. مابین ایشان و سلاطین احمدنگر قتال و جدال دائمی بود زیرا که می خواستند شولاپور و چند ولایت دیگری را که بر ساحل رود بیما بود در تصرف خود بیاورند۔

سلطنت احمدنگر

پیشتر نوشته شد پدر آنکس که سلطنت خاندانِ نظام شاہی را در احمدنگر تشکیل داد یک برہمن جدید الاسلام بود۔ عجب این است که چند نفر از پادشاہانِ احمدنگر ادعای ده پاتری را که در برار واقع است با قوت شمشیر نمودند زیرا که در انجا اجدادِ برہمن ایشان مستوفیان[۲] ارثی بودند۔ برہان پادشاهِ دوم ان خاندان خیلی مدارا با مذہب دیگری می نمود و برہمنی را صدر اعظم خود مقرر کرد ولی مانند یوسف عادل پادشاهِ بیجاپور او ہم خود را شیعه

---

۱ اغتشاش۔ شورش

۲ مستوفی۔ محاسب۔

اعلان داده خطای فاحش نمود ونتیجه اش همان شد که امارت
همسایه اش بخلاف او باهم ساختند. سربازهای استیجاری[ش] خارجه
میران حسین راکه پادشاه پنجم انخاندان بود بقتل رسانیدند باآنکه
سربازهای مذکور ملازم وی بودند- قاتل ها را قتل عام کردند و باز
مذهب سنی را مذهب حکومت قرار دادند ولی در زمان شاه
ششم اسمعیل سنی ها باهم افتادند بجهت این که وزیر اعظم مقتدر
پادشاه خود را از مذهب جدید مهدوی اعلان داد آخر الامر ان نزاع
های مذهبی قوهٔ حکومت را به قدری کم نمود که مقاومت حمله
های دشمن خارجه ممکن نبود و در ۱۵۶۳ء رام راج راجه ویجانگر
با پادشاه بیجاپور ساخته دار الحکومه احمدنگر را محاصره نمود ونتیجتیکه
پادشاه هم در انجا حاضر بود خصم او را مجبور کرد که التماس صلح بکند
قریب سی و پنج سال بعد ازان سلطنت مذکور مکرر در مذلت
شکست افتاد و نتیجه اش این شد که امارت احمدنگر مجبور به اطاعت
بهادرشاه پادشاه گجرات گردید وان اطاعت برای احمدنگر در
جنگهای برار مفید واقع شد در ۱۵۷۲ء ولایت مذکور ملحق
به سلطنت احمدنگر شد- وقتیکه سلطنت نظام شاهی خیلی سرسبز
بود ولایت اورنگ اباد حال وتمام زمین غربی برار را دارا بود
ونیز یک قطعه زمین ساحلی داشت که میان خاک گجرات وبیجاپور
واقع بود-

سلطنت ویجانگر

امارت هندوی ویجانگر در جنوب سه امارت
مذکور واقع بود- وقتیکه شاهان بلالهٔ میسور

ش سربازہائے استیجاری - وہ سپاہی جو غیر قوم کے ہوں -

شکست یافتند ان از کتم عدم بوجود آمد- امارت مذکور تا متجاوز از دویست سال رو به معراج ترقی داشت- دو طرف مملکت دریا بود و بجهت داشتن شصت بندر تجارتی مالیاتش بسیار بود- و راجه انجا میتوانست لشکر از امارت همسایه اش بیشتر داشته باشد در اواسط قرن شانزدهم میلادی رام راج که شاه وقت بود لشکر کشی به امارت بیجاپور نمود و بسیار از ولایات ان را در تصرف خود آورد و نیز حمله به تلنگانه نمود و دار السلطنه ان ورنگل را محاصره کرد و راجه انجا را مجبور کرد که حصهٔ بزرگی از ملک خود را تسلیم نماید ولی ان همه کامیابی و فتحمندی راجه مذکور امارت بیجاپور و گولکنده و احمدنگر و بیدر را خائف گردانید و انها عزم مصمم نمودند که اختلاف باهمی را فراموش کرده بخلاف ویجانگر باهم بسازند و کم کم به جنگ مابین مذهب اسلام و مذهب هندو منجر شد- رام راج که ان وقت هفتاد ساله بود همهٔ جگنداران هندوی خود را برای اعانت خود طلبید و انها تا سراندیب بودند و فوج جیشی را که مشتمل بر هفتاد هزار سواره و نود هزار پیاده با دو هزار فیل و یک هزار عرادهٔ توپ بود جمع کرد و سلاطین اسلام هم تقریباً همان قدر لشکر به میدان رزم آوردند و در روز چهارم برج دلو ۱۵۶۵ء جنگ بزرگی بر کنار های کرشنا نزدیک تالیکوتا واقع شد و طرفین جنگ بسیار سختی نمودند بالاخره هندوها شکست فاحش خوردند و راجهٔ اوشان اسیر شد و دران جنگ یک لک از هندوها تلف شدند- پس ازان راجه را کشتند و میگویند که تا دویست سال سر او را به یادگار جنگ هر سال نمایش می دادند و ان نمایش در بیجاپور می شد بجهت ان شکست

قوهٔ هند بکلی در دکن شکسته شد ولی فاتحین فایده از آن نبردند چون خطر عمومی رفع شد باز اختلاف باهمی شان ظاهر گشت وهمین اختلاف اوشان را نگذاشت که فایده ببرند و نتیجه اش این شد که ملک بدست خوانین[1] کوچک افتاد و پاره پاره گردیده به اربابیهای[2] کوچک منقسم شد.

تواریخ مهمه

در ۱۵۲۳ م برار ملحق به امارت احمد نگر گردید

در ۱۵۶۵ م جنگ تالیکوتا واقع شد.

باب پنجم

(۵)

فتوحات مغولها

باز سلاطین اسلام باهم جنگیدند و هر یکی از ایشان می خواست که حتی الامکان قوت ملک همسایه اش را کم بکند و هر سال ده های آباد را غارت می کردند یا انها را آتش می زدند. بجهت ان اغتشاش که در دکن بود اکبر شهنشاه هند که مدتها منتظر بود موقعی یافت که در امور انجا مداخله کرده فتوحات خود را توسیع دهد در ۱۵۸۶ م برهان برادر مرتضی نظام شاه که پادشاه چهارم احمد نگر بود خواهش ازوی نمود که مدد کند تا برهان بتواند برادر بی عقل را تابع خود سازد. اکبر فوجی را

---

[1] خوانین - امراء.

[2] اربابی - زمینداری

از مالوا فرستاد ولی کامیابی باو دست نداد هشت سال بعد برهان شاه که در گرفتن تخت احمد نگر کامیاب شده بود از دنیای فانی به عالم جاودانی شتافت و ان وقت فرزندش بهادر شاه به حد بلوغ نرسیده بود به جهت همین چهار مدعی سلطنت پیدا شدند و هر یکی از ایشان اراده بود که با قوت شمشیر ادعای خود را ثابت بنماید یکی از ایشان که پای تخت را در دست داشت از شهنشاه مغول اعانت عسکری خواست و شاهزاده مراد که فرزند شهنشاه اکبر بود از گجرات به ان سامان شتافت و خانخانان هم از مالوا - هر دو لشکر نزدیک احمد نگر باهم متصل شدند و لشکرگاه ایشان چند میل از دار الحکومه فاصله داشت ولی پیش از رسیدن شان به دار السلطنه حزبی که اعتماد بر اعانت عسکر مغول داشت دار السلطنه را از دست داد و چاند بی بی ان را در تصرف خود آورد -

چاند بی بی

چاند بی بی شاهزاده خانم احمد نگر یکی از زنهای حکمران مشهور شده بود و در ۱۵۶۷ء با عادل شاه ملک بیجاپور عروسی کرد و ان وصلت بجهت این شد که ان اتحاد مسلمانان که به خلاف وجیانگر شده بود مستحکم گردد - وقتیکه عادل شاه فوت شد چاند بی بی مراجعت به احمد نگر نمود و چون دران زمان پسر برادرش بهادر شاه طفل بود او به حیثیت نائب شاه حکومت می نمود - وقتیکه افواج مغول انجا رسید چاند بی بی مابین بیجاپور و سردارانی که از حزبهای مختلف در احمد نگر بودند صلح داد و به قدری به مقصود خود نایل[1] گردید

---

[1] نایل شدن - کامیاب ہونا -

که وقتیکه سرداران برای اعانت او به افواج بیجاپور ملحق می
شدند یک حبشی صف لشکر مغول را شکسته خود را به دارالسلطنه
رسانید و بواسطه ان واقعات شاهزاده سراسیمه گشته مجبور
شد که شهر را محاصره بنماید - دو مرتبه شاهزاده مراد نقب زد و
مدافعین بر نقب او نقب زدند و تدبیرش فائدهٔ نه بخشید
ولی از نقب سوم که محاصرین زدند اثری بخشیده شد و سوراخ
بزرگی در دیوار قلعه انداخت و نیز مردمانی را که در حصار قلعه
همان جا مشغول نقب زدن بودند سوزاند - بواسطه ان کامیابی
خصم مدافعین قلعه بقدری خائف شدند که نزدیک بود جای
خود را گذاشته فرار بنمایند و راه باز شده را برای محاصرین
بگذارند ولی چاند بی بی کاملاً مسلح شده شمشیر در دست خود گرفته
به انجا شتافت و مردم را برای انجام دادن وظیفه خود شان طلبید
در حالیکه صورت او در نقاب مستور[۱] بود و حضور و استغاثهٔ او
در انجا بقدری در ساخلو قلعه موثر شد که با وجود آنکه دشمن میتوانست
همه طور ضرر برساند نرسانید و شبانه فرار کرد و روز دیگر سوراخی
را که در دیوار قلعه بود درست کردند آنگاه اعانت عسکری از
بیجاپور هم رسید - آخرالامر - چاند بی بی درین خیال افتاد که
ایا تا چه مدت او می تواند اعتماد بر وفاداری متحدین با خود بکند
پس شرایط صلح شاهزاده مراد را قبول کرد و ولایت برار
را تسلیم به شهنشاه هند نمود - در همان سال بعد از ان واقعه
وزیر چاند بی بی محمد خان به خلاف او مکر کرد و از شاهزاده مراد

---

۱ مستور - پوشیده

اعانت عسکری خواست - شاهزادهٔ مذکور با پادشاه خاندیش که باجگذار اکبر بود متحد شده با افواج جسیمی به ان سامان روان شد - در ان وقت امارت بیجاپور و گولکنده طرفدار سلطنت احمدنگر شدند و جنگ سخت تا دو روز بر کنار رود گوداوری واقع گردید ولی هر دو طرف ادعای فتح نمودند و مزید بران رنجشی مابین شاهزادهٔ مراد و خانخانان پیدا شد و ابوالفضل در عوض شاهزادهٔ مذکور سردار عسکر گردید - در اواسط ۱۵۹۹ء اکبر هم به انجا رسید و پیش از رسیدن او به رود نربدا دولت آباد و قلعه های دیگر تلهار[۵۱] امغول ها گرفته بودند و چون اکبر به رود تاپتی رسید عسکری را بسر کردگی شاهزاده دانیال و خان خانان برای حمله به احمدنگر فرستاد و در ان وقت هرج و مرج در در امارت مذکور پیدا شده بود و همان سردار حبشی که برای اعانت چاند بی بی در محاصرهٔ اول آمده بود حالا او را محاصره می نمود و همینکه مغول ها رسیدند رو بفرار نهاد - اشکالات دیگر هم مانع از مزاحمت مغولها شد از این جهت چاند بی بی برای خود مفید خیال کرد که گفتگوی صلح بنماید - وقتیکه ان گفتگو جاری بود چند نفر از افواج او به اشارهٔ خصمهایش حمله بر اطاق او نموده وی را بقتل رسانیدند - ولی برای ان خیانت از ان سربازها انتقام سخت گرفته شد - در مدت قلیلی سوراخ در دیوارهای قلعه انداختند و مغولها از ان راه در شهر داخل شدند و مدافعین را قتل عام نمودند و ان پادشاه نوجوان

---

۵۱ تلها سیٹلے

راکه در دست شان گرفتار شده بود اسیر کرده به قلعه که بر تپه[۱] از
گوالیار بود فرستادند - پس از انکه سفرای سلاطین بیجاپور و
گولکنده رسیدند اکبر دختر شاه بیجاپور را برای شاهزاده
دانیال عروسی نموده اِشغال هندوستان پیش گرفت وجهت
مراجعت او این بود که فرزند بزرگش سلیم رفتار یاغیانه داشت
مغلوبیت امارت احمدنگران را در تصرف مغولها نیاورد
ولی اکبر امارت مذکور را یک ولایت از ملک خود نامیده بود
چون او مراجعت به هندوستان نمود ملک عنبر که حبشی
بود عنان حکومت را در دست خود گرفت و یکی از اقربای
سلاطین آخر احمدنگر را بر تخت سلطنت نشانید و دار السلطنت
نوی در کرکی تشکیل داد - محل[۲] مذکور حالا مشهور به اسم اورنگ آباد
است - ان صدر اعظم حبشی که تا بیست سال حبل المتین[۳] سلطنت
متزعزع[۴] سلاطین احمدنگر شده بود نه تنها مدبر باشهرت بود
بلکه سردار بزرگی هم بود او را تو در دل دکن باید گفت بسیار
کارهای ملک عنبر که برای رفاه عام کرد وطریقه را که در
مالیات[۵] رواج داده بود تا کنون جاری است فهم و تدبیرش
را ثابت میکند - دران جنگها که با مغولها میکرد از خدمات سرداران
مرهته فائده بزرگی برد در همان عسکر نظام شاهی ساهوجی
که پدر سیواجی بود شهرت حاصل کرد ملک عنبر از نزاع

---

[۱] تپه - ٹیلا یا پہاڑی -

[۲] محل - مقام - جائے -

[۳] حبل المتین - مستحکم رسی - [۴] متزعزع - متزلزل - [۵] مالیات - مالگزاری -

باہمی سرداران مغول فائدہ گرفتہ بر اوشان حملہ کرد و مکرر شکست کامل داد۔ یک وقت تا برہان پور دنبال شان نمود و احمد نگر را باز در تصرف خود آورد۔

یاس جہانگیر در جنگ احمد نگر

در ۱۰۲۱ھ علم شہنشاہ جہانگیر سعی بزرگی کرد کہ امارت احمد نگر را باز فتح بکند و فرمان خسروی شرف صدور یافت کہ سہ عسکر بہ دکن رہسپار[1] بشوند۔ اسد اللہ خان را از گجرات و شاہزادہ پرویز و خان جہان لودی و راجہ مان سنگ را از خاندیش و برار فرستاد کہ در ہمان وقت یورش لشکر دیگر حملہ بہ احمد نگر بکنند۔ اسد اللہ خان قدری زود تر از دیگران رفت و ملک عنبر ہم بلا فاصلہ افواج خود را حرکت داد۔ توپخانہ او از توپخانہ خصم قوی تر بود و سوارہایش چابک تر۔ متصل بہ جناح[2] و خلف[3] دشمن دور میزد و راہ مخابرہ و آذوقہ شان را میبرید ناگہان حملہ میکرد و غارت خوبی میبرد۔ از آن نوع جنگ و پیکار اسد اللہ خان بہ قدری خستہ شد کہ برای مراجعت عزم مصمم نمود و ان سہو بزرگی بود کہ از او صادر شد۔ و نیز تدبیر جنگی کہ ملک عنبر اختیار کردہ بود وی را سراسیمہ تر گردانید ملک عنبر خلف خصم را بکلی تباہ ساخت و او را مجبور کرد کہ مثل فراری تا پناہ گاہ خود یعنی سلسلۂ کوہ و جنگل بلغانہ برود

---

[1] رہسپار شدن۔ روانہ ہونا۔

[2] جناح۔ یمین و یسار۔

[3] خلف۔ عقب۔

درہمان وقت شاہزادہ پرویز و خان جہان لودی داخل ملک عنبر شدند ولی کیفیت شکست ہم کار^1 خود اسد اللہ خان را فہمیدہ ایشان ہم مراجعت خود را بہ برہان پور فعل عاقبت اندیشانہ خیال کردند تا انوقت ملک عنبر پیوستہ در جنگ ہا کامیاب و فیروزمند بود ولی دیگر بہ آخر رسید و از جہت کامیابی کہ بہ او دست داد دشمنان در ملک او پیدا شدند و دیگر حلیفانش از وی حسد بردند۔ در ۱۶۲۱ء کہ شاہ جہان شاہزادہ دوم جہانگیر داخل ملک دکن شد امارت بیجاپور را بہ آسانی مجبور بہ جدا شدن از ملک عنبر نمود و او ہم طوعاً او کرہاً^2 اطاعت شاہزادہ مذکور را قبول کرد و نیز قلعہ احمد نگر و ولایات دیگری را کہ از دست مغولہا گرفتہ بود پس داد ولی چہار سال بعد بازہ آغاز بہ حملہ نمود و ساخلو مغول را تا برہان پور عقب نشانید و شاہجہان مکرر بہ ان سامان فرستادہ شد کہ ملک عنبر را مجبور بہ اطاعت نماید اما پیش از رسیدن شاہزادہ بہ بالوا وی از رود نربدا عبور کرد و نواحی مندو را آتش زد و بالاخرہ از جہت پیش امدن شاہجہان مجبور بہ مراجعت گردید و در یک جنگ بزرگی کہ بعد ازان بزودی واقع شد ملک عنبر را شکست کامل دست داد۔ دران شکست وی را ضرر عظیمی روی نمود و بہ دادن مبلغ زیادی و چند ولایت دیگر تن در داد و در ۱۶۲۶ء جان خود را بہ اجل سپرد۔ بعد ازان انچہ در

---

^1 ہم کار۔ شریک۔

^2 طوعاً او کرہاً۔ مختاراً یا مجبوراً۔

باب جنگهای مغولها در دکن می شنویم واقعهٔ ۱۶۲۹ء میلادی است وقتیکه خان جهان لودی یکی از سرداران شاهجهان یاغی شد و راهِ دکن پیش گرفت و از پادشاه احمد نگر التماس اعانت عسکری نمود - دران زمان امارت احمد نگر هنوز بزرگترین امارت دکن بود ولی ان صدر اعظم بزرگ یعنی ملک عنبر که خیلی از قوهٔ گذشتهٔ سلطنت مذکور را باز بجای خود آورده بود ندای اجل را لبیک گفته و زمام حکومت در دست یک پادشاه احمق و ضعیف الرای که مرتضیٰ نظام شاه نام داشت بود و دران زمان محمد عادل شاه در بیجاپور سلطنت می نمود و پدرش ابراهیم عادل شاه دران وقت که عنبر دار دنیای فانی بعالم جاودانی شتافت و دار السلطنه را که قشنگی[1] و عظمت عمارات عمومی ان مشهور بود برای جانشینان خود گذاشت و خزانه هم پر بود و نیز وقت مرگش عدد افواج به دو لک رسیده بود - عبد الله قطب شاه پادشاه گولکنده مملکت خود را از گرفتن ملک تلنگانه بتدریج خوب توسیع می داد - پس شهنشاهی مغولها در دکن اسمی بود صرف نصف حصه خاندیش و یک حصهٔ ولایت برار در تصرف انها باقی ماند -

یاغیگری خان جهان لودی

وقتیکه خان جهان لودی علم خودسری را برافراشت شاهجهان برای جنگ با او بذات خود سرداری افواج بزرگی را نمود و در برهان پور توقف کرده سه دسته لشکر برای حمله به

[1] قشنگ - خوبصورت -

امارت احمدنگر فرستاد۔ خان جہان بہ امارت بیجاپور فرار کرد ولی نمی توانست کہ محمد عادل شاہ را برای شرکت باخود آمادہ سازد و اخرالامر مجبور شد بر اعانت احمدنگر تکیہ نماید۔ دران اثنا مرتضی نظام شاہ از لشکر مغول در فشار[1] سخت بود و دو سردار مرہٹہ او با دشمن ساختہ بودند۔ با این حال مرتضی نظام شاہ در دولت آباد لشکری را فراہم کرد و با دشمنی کہ لشکر زیاد داشت جرات بہ جنگ نمود و ان جنگ در کتلہای[2] نزدیکی دولت آباد واقع شد۔ شکست یافت و مجبور شد کہ مراجعت بہ قلعہ ہای خود نماید۔ دران وقت خانجہان بطرف شمال فرار کرد ولی گرفتار گردید و کشتہ شد۔

اطاعت احمدنگر

شاہجہان برای جنگیدن با مرتضی نظام شاہ لشکر خود را بسیار نمود و دران زمان امارت احمدنگر در پنجۂ قحط شدیدی گرفتار و بعد از قحط مرض مسری رو نمودہ بود۔ بواسطہ ان عدد زیادی از مردم تلف شد و ہمہ ولایت ان سامان از سکنہ خالی شد۔ مرتضی نظام شاہ یقین کرد کہ ان ہمہ اشکالات بواسطہ غلط کاری ہای صدر اعظم وی پیدا شد پس او را از منصب وزارت معزول گردانید و در عوض او فتح خان فرزند ملک عنبر را از حبس رہانیدہ مکرر وزیر خود ساخت۔ پادشاہ بیجاپور از کامیابی مغولہا خائف گردید و برای مدد سلطنت ہمسایہ اش فوجی فرستاد۔

فتح خان کہ از صدمات گذشتہ دردناک بود با آقای

---

[1] فشار۔ دباؤ۔

[2] کتل۔ پہاڑی راستہ

خود تکرکرد و او را گشته تمام امور سلطنت را در دست خود گرفته
و به مغولها پیغام داد که برای اطاعت حاضرم و خراج بزرگی
میدهم بشرطیکه شاه زادهٔ طفل را بر تخت نشانیده خراج گذار خود
دانید مغولها هم پیغام او را با میل قبول کردند۔

جنگهای مغول با بیجاپور

بعد ازان لشکر مغول حمله بر امارات بیجاپور نمود و پادشاه به دار السلطنه
رانده شد و گفتگوی صلح را بهانه نموده خود را محفوظ ساخت و
آصف خان سردار مغولها را که بر در بیجاپور رسیده بود از
وعده های متعدد و مکرهای مختلف فریب داد تا اینکه امراض
مسری و قحط در اردوی مغول کار خود را کردند و ازان جهت
آصف خان از محاصره دست بر داشت۔ درانوقت شاهجهان
مراجعت به دهلی نمود و تمام نظم و نسق مملکت دکن را در دست
مهابت خان گذاشت۔ مشارٌالیه با فتح خان که درسال بعد
باغی شده بود جنگید و او را مجبور به اطاعت نمود و پس ازان
فتح خان در ملازمت مغول داخل شد و طفلی را که مشارٌالیه بر تخت
نشانیده بود اسیر نموده به گوالیار فرستادند و پادشاه بیجاپور
درانوقت تنها ماند ولی مهابت خان نمی توانست به او کارشکنی
بکند۔ مهابت خان بیندار احصار کرد اما مجبور به مراجعت
به برهانپور گردید و دیگر از جنگ دست کشید۔ درهمان
سال مشارٌالیه را به دهلی طلبیدند چراکه دکن میان دو حکمران

۱؎ مکر۔ سازش

۲؎ بکسی کاری کردن۔ برخلاف کسی کاری کردن۔

تقسیم شده بود یعنی خان دوران و خان زمان۔ ساهوجی بوسلا که در خدمت ملک عنبر به منصب اعلی رسیده بود یک مدعی دروغی سلطنت را بر تخت احمدنگر نشانید و در پس گرفتن ان ولایات که از دارالسلطنه تا دور کشیده شده بود کامیاب گردید۔ باز در ۱۶۳۵ء شاهجهان لشکر زیادی را به صوب دکن گسیل[1] داشت و ساهوجی از اعانت به ان مدعی دروغی دست بر داشت و نتیجه ان این شد که در ۱۶۳۶ء امارت احمدنگر از صفحه عالم محو گشت۔

اطاعت بیجاپور و گولکنده

در ۱۶۳۶ء محمد عادل شاه بیجاپور بعد از مزاحمت مختصری اطاعت نموده به دادن شش کرور روپیه خراج سالانه تن در داد و لی حصه از ولایت احمدنگر را یافت۔ به او اذن دادند که ساهوجی را ملازم خود بسازد و دوران جنگ پادشاه گولکنده را هم بدادن خراج سالانه مجبور کردند۔

پس ازان تا بیست سال امارت بیجاپور با مغول ها صلح داشت و دران وقت پادشاه انجا در فتوحات امارات کوچک هندو ها مشغول بود و ان امارات در سلطنت ویجانگر که بتاراج رفته بود حادث شده بودند و نیز دارالسلطنه خود را از قصور و مساجد و مقابر زینت داد و پادشاه گولکنده هم با او دوستی پیدا کرد۔ و خراج سالانه را مرتباً می رساند تا اگر با مغول ها جنگی اتفاق افتد از وی مدد یابد۔ شاهجهان هم جهتی نداشت که ازان دو بی اطمینان

---

[1] گسیل داشتن۔ روانه کرنا۔

شود و لی در ۱۰۵۵ھ شاہزادہ اورنگ زیب والی دکن مقرر شد و او فوراً بفکر تدبیری بر آمد که امارات بیجاپور و گولکنده را ملحق به سلطنت مغول بسازد - بعد از مدت کمی موقع یافت - دران زمان میر جمله تاجر الماس فروش ایرانی وزیر عبد الله قطب شاه گولکنده شد و فرزندش محمد امین بواسطه رفتار جابرانه و سخت خویش پادشاه را از خود دلتنگ ساخت - میر جمله موفق نشد که فرزند خود را از غضب شاهی رهاند و آخر الامر التماس مدد به اورنگ زیب نمود شاهزادهٔ مذکور اذن از پدر خود گرفته به صوب حیدر آباد روان شد و بهانه نمود که همراه فرزند خود سلطان محمد می روم زیرا که با دختر برادرم شاه شجاع والی بنگال عروسی او می شود - ازاین جهت عبد الله شاه هیچ از خود محافظت ننمود و شهر حیدر آباد به آسانی در دام صیاد افتاد و عبد الله شاه به قلعه گولکنده که بر تپهٔ واقع بود فرار نمود و در انجا پس از مقاومت کمی مجبور شد که شرایط سخت شاهزاده اورنگ زیب را قبول کند که دختر خود را به سلطان احمد بدهد و در جهازش بدادن و لایتی و مبلغ بیست کرور روپیه تن در داد و وجه[۱] مذکور جزو حساب خراج سالانه شمرده شد و نیز راضی شد که خراج باقی را در مدت دو سال بدهد اما شاهجهان یک حصه از خراج نقد را تخفیف داد و میگویند که میر جمله الماس کوه نور مشهور را به شاهجهان پیش کش نمود و او را راضی برای لشکر کشی به دکن ساخت

حمله بر امارت بیجاپور	مقصود دیگر تدبیر حریصانهٔ که

[۱] وجه - مبلغ -

اورنگ زیب داشت امارت بیجاپور بود. در ۱۰۶۵ھ علی محمد عادل شاه جان خود را به اجل سپرد و فرزندش علی که نوزده ساله بود اطاعت شهنشاه دهلی را نه نمود و ازان جهت اورا حرام زاده گفتند و اورنگ زیب حمله بر سلطنت وی نمود اگرچه لشکر علی هنوز زیاد بود ولی بکلی حاضر نبود که مقاومت حمله را بکند. اورنگ زیب ولایت بیدر را به آسانی فتح کرد و لشکرکشی به دار السلطنه نمود. از جهت خوش بختی بیجاپور خبر ناخوشی شاهجهان همان وقت رسید و اورنگ زیب بطرف دهلی شتافت که ادعای تخت سلطنت را نماید.

بظهور آمدن قوت مرهته

در همان زمان یک سلطنت تازهٔ از مرهته در دکن بوجود آمده بود. اطلاع اول ما از ایشان این است که در اواخر قرن شانزدهم در ملازمت لشکری امارت احمدنگر و بیجاپور داخل بودند و در خدمت ملک عنبر چندین نفر از مرهته ها به منصب اعلی رسیدند. یکی از ایشان مالوجی بوسلا سردار پنج هزار سوار بود و پادشاه بیجاپور به او پونه و سوپا و جاهای دیگر را تیول[1] داد و فرزندش ساهوجی بود که کیفیت او بیش ازاین به تحریر پیوست که چگونه در سال ۱۶۳۲ء ادعی دروغی را بر تخت سلطنت احمدنگر نشانید پس ازان مشارالیه در ملازمت بیجاپور داخل گردید و در لشکرکشی به کرناتک سر لشکر شد و در صلهٔ خدماتش به او تیول بزرگی در میسور دادند

[1] تیول - جاگیر

که سیرا و بنگلور هم دران شامل بود فرزند ساهوجی سیواجی
بود که در ۱۶۲۹ء از کتم عدم بوجود آمد۔

سیواجی

سیواجی را در ولایت پونه به یک للهٔ[۱] برهمن ریش سفیدی داده بودند و در اوایل عمر خود در سواری و استعمال اسلحه ماهر شد۔ وقتیکه او شانزده ساله بود جماعتی از جوانان متهور مثل خودش را فراهم نمود و برای شکار میرفت و حمله ها کرده غارت می نمود و در عمر نوزده سالگی بیش از بیش متهور شده قلعه تونای بیجاپور را در تصرف خود آورد وان بر تپه واقع شده بود و استحکام هم داشت و بیست میل دور از پونه بود۔ امارت بیجاپور محل مذکور را در دست یک محصل[۲] مالیات گذاشته بود زیراکه ان از دارالسلطنه خیلی فاصله داشت و نیز هوای انجا خوب نبود پس ازان سیواجی اقدام نمود به مستحکم ساختن قلعهای همسایه خود و دران زمان امارت بیجاپور۔ در فتوحات جنوب دکن مشغول بود و بسبب ان نمی توانست به او کاری بکند صرف اعتراض به پدر سیواجی نمود ولی سیواجی اعتنا نکرد معلوم نیست این بے اعتنائی بمیل پدر بود یا نه۔ مشارٌ الیه دخل[۳] تیولهای ساهوجی را گرفت وان را در تصرف آوردن دو قلعه کوهستانی دیگر صرف نمود۔ قلعه های مذکور بر تلها واقع بودند و اسم یکی ازان ها سنگار بود که نزدیک پونه واقع شده و دیگری را پرندهار می نامیدند تاان وقت سیواجی کار خود را بخاموشی و بدون خونریزی انجام میداد اما چندی نگذشت

---

[۱] لله۔ اتالیق۔ [۲] محصل۔ ناسور [۳] دخل۔ آمدنی۔

که یک قافله خزانهٔ شاه را در ولایت کانکن زده[1] و ازان کار خود را آشکارا نمود و پس ازان بلا فاصله چند قلعهٔ عمده کوهستانی سواحل را گرفت - وقتیکه سیواجی دران کار مشغول بود یکی از سردارانش بر والی مسلمان کلیان غفلتاً حمله نمود و علاوه براین که ان شهر را گرفت والی را مجبور به تسلیم نمودن قلعه های خودش هم نمود ازان جهت پادشاه بیجاپور به غضب آمد و ساهوجی را مسئول[2] اعمال پسر دانست و بالاخره او را گرفته در زندان انداخت گرفتن ساهوجی به مکر یکی از سرداران مرهته به عمل آمده بود و بعد ازان پیغام به سیواجی فرستاد که اگر تو در فلان مدت تسلیم نشوی راه دخول زندان با سنگ و خشت مسدود خواهد شد - سیواجی ازان پیغام خائف گردید و التماس به شاهجهان نمود که او را در ملازمت خود داخل بکند و داخل شده سردار پنج هزار سوار گشت و نیز پدرش از زندان رهائی یافت اما ساهوجی تا چهار سال در بیجاپور معطل ماند و دران زمان فرزندش کاری نکرد - بلجرد یکه پدرش از بیجاپور رها شد او تدبیر فتوحات خود را تجدید نمود - وقتیکه در سال ۱۶۵۸م اورنگ زیب با پادشاه گولکنده می جنگید سیواجی بر خاک مغولها حمله کرد و دفعتاً بر شهر جونیر هجمه نموده مال غنیمت خوبی برد -

فتوحات سیواجی باز سیواجی آغاز به غصب کردن زمین بیجاپور نمود و دران وقت

---

[1] زدن - غارت کرنا۔ [2] مسئول - ذمه دار

پادشاہ بیجاپور کا ملاً خطر خود را احساس کردہ لشکر زیادی را به سرکردگی افضل خان فرستاد۔ مشارٌ الیه ہیچ کارہ بود و با این حال تکبر ہم داشت و خیال کردہ بود اگر صرف افواج خود را به خصم نمایشش بدہد وی مجبور به اطاعت خواہد شد سیواجی ہم مشغول تدبیرات موافق حال او بود و خود را ضعیف جلوہ دادہ خواہش تسلیم شدن نمود۔ افضل خان سردار برہمنی را که در خدمت او بود فرستاد که شرایط تسلیم شدن را تصفیه بکند ولی سیواجی با او ساخت و برہمن مذکور افضل خان را به آسانی فریب داد که با یک نوکر به قلعه کوہستانی پرتاب گرہ برود تا به سیواجی اطمینان بدہد که پادشاہ بیجاپور او را بخشیدہ است۔ دران ملاقات که با سیواجی اتفاق افتاد افضل خان کشته شد و پس ازان لشکر سیواجی که در جنگلہای نزدیک پنہان و آمادہ بود مہاجمه بر مسلمانان غافل نمودہ انہا را مقتول و منہزم[۵۱] ساخت۔ سیواجی از فتح مذکور جری شدہ حمله بر تمام ملک سواحل نمود و امارت بیجاپور باز زیادتر لشکر فرستاد که پیش آمدن سیواجی را مسدود سازد و درین ہیچ جای شبہه نیست که مشارٌ الیه در قلعه پناله محصور شدہ بود ولی او در یکی از شب ہای تاریک از انجا فرار نمود و قتیکه محاصرین شادی[۵۲] می کردند به امید اینکه او زود اطاعت را قبول خواہد کرد ان وقت پادشاہ بیجاپور بذات خود سرداری لشکر را نمود پیش از اختتام ان سال یعنی ۱۶۶۱ اغلب جاہائی را

[۵۱] منہزم۔ فرار ہو جانا۔ [۵۲] شادی کردن۔ خوشی کرنا۔

کہ سیواجی فتح کردہ بود پس گرفت ولی نمی توانست بہ ہمان قسم فتوحات خود را جاری بدارد چہ اکہ سردار حبشی کہ صیدی جوہر نام داشت در ولایت کرناتک علم یاغیگری را بہ افراشت و دران مدت دو سال کہ پادشاہ مذکور بہ ان طرف مشغول بود سیواجی چندین ولایت را کہ پیش ازان فتح کردہ بود باز دبہ تصرف خود آورد۔ بالاخرہ در اختتام سال دوم بہ توسط ساہوجی مابین شان صلح شد و تمام ساحل کانکن را کہ از کلیان تا گوا بود بہ سیواجی دادند و نیز ولایتی از کوہستان ساحل مغربی را کہ ۱۵۰ میل طول و ۱۰۰ میل عرض داشت باو سپردند۔ درانجا سیواجی میتوانست ہفت ہزار سوارہ و پنجاہ ہزار پیادہ نگاہ بدارد حالات سیواجی را بیان کردن در اینجا لازم نیست اگرچہ ہمان او باعث تباہی امارات گولکندہ و بیجاپور شد۔ سیواجی میخواست بہ ہر قسمی کہ بشود مملکت خویش را توسیع بدہد و یک سلطنت بزرگ ہندو را برپا سازد و در تحصیل مقصود خود باکسی وفا نمود۔ گاہی بر امارات بیجاپور و گولکندہ حملہ کردہ انہا را مجبور می ساخت کہ ربع مالیات ملک یا یک خراج سالانہ بہ او بدہند و گاہی حملہ بر خاک مغول ہا می کرد و بعضی وقت بر خلاف سلاطین دکن افواج خود را با مغول ہا شریک می نمود و گاہی اینطور می شد کہ بر خلاف مغول با امارات دکن می ساخت تا اینکہ در سنہ ۱۶۸۰ میلادی جان خود را بہ اجل سپرد و وقت مرگ عمرش پنجاہ و سہ سال بود۔

اورنگ زیب در دکن

سہ سال بعد وقتیکہ اورنگ زیب

شهنشاه هند بود راجپوتها و نیز مخالفان دیگر شمال هندوستان را مغلوب نموده عزم مصمم کرد که دکن را در تصرف خود بیاورد اول بطرف بیجاپور و گولکنده منعطف گردید و به برهانپور آمده فرزند خود معظم را برای لشکرکشی بر امارات مذکوره فرستاد که اول به بیجاپور و بعد به گولکنده حمله نماید اگرچه شاهزاده مذکور در سعی های خود بر خلاف بیجاپور کامیاب نشد ولی ابوالحسن پادشاه گولکنده را مجبور کرد که التماس برای صلح بنماید و چهل کرور روپیه و بعضی از ولایات خود را داده صلح نمود. این واقعه در ۱۶۸۵ع اتفاق افتاد پس ازان اورنگ زیب بذات خود برای لشکرکشی به بیجاپور رهسپار شد و لشکر خصم که ازو مزاحمت نمود زیاده نبود. دیوار دور شهر که شش میل بود و از سنگ های تراشیده ساخته بودند لشکر اورنگ زیب ان را سوراخ کردند و شاه به تخت متحرک نشسته مظفرانه وارد شهر گشت و پادشاه جوان آنجا که اسیر شده بود و بعد از سه سال ندای اجل را لبیک گفت و در ماه میزان سال ۱۶۸۶ امارت مذکور حصهٔ از سلطنت مغول گردید.

اضمحلال خاندان قطب شاهی

بعد ازان اورنگ زیب به صوب گولگنده رهسپار شد و بهانه کرد به زیارت مزار یک ولی می روم. ابوالحسن در مدارا و خاطر داری وی تمام خزانه و جواهر نقود را صرف نمود اما فائده نه بخشید زیرا که اورنگ زیب از هیچ شئی بجز گرفتن تمام سلطنت سیر نمی شد. ابوالحسن تا هفت ماه

دلیرانه دفاع نمود اما بعد بسبب مکر یکی از امرای وی خصم در قلعه داخل شده وی را اسیر نموده به قلعه دولت آباد فرستادند- در انجا حلیف وی پادشاه بیجاپور هم در حبس بود و به این نمط خاندان قطب شاهی بعد از یک صد و هفتاد سال حکومت از صفحه زمین محو گشت- وقتیکه امارات احمدنگر و بیجاپور مضمحل گردید اورنگ زیب توقع داشت که ممالک دکن بشود ولی تباهی امارات مذکور راه شورش و بلوی[1] را باز کرد زیراکه ان امارات خیلی سدباب شورش در دکن می نمودند- سپاه منتشر شده انجاکه عدد شان دویست هزار بود به سرکردگی قایدان دلتنگ[2] باعث یک خطر تازه شدند و نیز مرهته ها به سرکردگی فرزند سیواجی که سمبهاجی نام داشت و نواسه اش ساهو بیش از بیش باعث زحمت شدند- اورنگزیب پس ازانکه با مرهته ها تا قریب بیست سال جنگ مسلسل نمود عنان عزیمت خود را بطرف احمدنگر تافته و در ۱۷۰۷ ام روز سیزدهم ماه حوت در انجا وفات کرد- وقت مرگ هشتاد و نه ساله بود و پنجاه سال سلطنت نمود- بر بستر مرگ خود وصیت کرد که سلطنت را مابین دو فرزند وی معظم که فرزند بزرگش بود و شاهزاده اعظم که فرزند دوم بود تقسیم بنمایند- به فرزند اول خود ولایات شمالی و مشرقی هند را داد که دارالحکومه انجا دهلی هم دران شامل بود و به فرزند دوم خود آگره و نیز تمام ملک جنوب و جنوب مغربی ان را داد و دران دکن هم شامل بود

---

[1] بلوی- شورش- [2] دلتنگ- ناراضی-

ولی به استثنای امارت بیجاپور و گولکنده که انها را به شاهزاده کامبخش فرزند کوچکترین خود داد - بعد از وفات او فرزندانش معظم و اعظم مدعی تخت شدند و عاقبت الامر نزدیک آگره جنگی واقع گردید و دوران جنگ شاهزاده اعظم و هر دو فرزندش کشته شدند و پس از ان شاهزاده معظم که انوقت لقب بهادر شاه اختیار کرده بود - لشکرکشی بطرف برادر کوچکترین خود نمود تا که وی را مجبور به قبول کردن شهنشاهی خود نماید -

بهادر شاه در دکن

شاهزاده کامبخش در جنگی که نزدیک حیدرآباد واقع گردید شکست خورده مجروح شد و در همان روز ندای اجل را لبیک گفت - ان وقت بهادر شاه تنها مالک سلطنت شد که کسی یارای مقاومت با او نداشت و پادشاه مذکور ذوالفقار خان را که یک سردار مغول بود والی دکن ساخت زیرا که مشارالیه برخلاف شاهزاده اعظم مقصود وی را تایید کرده بود ولی خدمات ذوالفقار خان در دربار شاه لازم بود - از این جهت داود خان صاحب منصب[۱] افغان را که در جنگ های اورنگ زیب شهرت حاصل کرده بود نایب الایاله مقرر کردند داود خان با عجله با ساهوجی صلح نمود و به دادن ربع مالیات در ایام حکومت خود تن در داد و وکلای ساهوان را جمع میکردند و در ۱۷۱۳ء چین قلیچ خان که مشهور به نظام الملک بود جای داود خان را گرفت

تاریخهای عمده

---

[۱] صاحب منصب - فوجی عهده دار

در سال ۱۵۹۵ء اول محاصرۂ مغول احمدنگر را واقع گردید۔
در ۱۵۹۶ء محاصرہ دوم احمدنگر اتفاق افتاد۔
در ۱۶۰۰ء چاندبی بی بقتل رسید۔
در ۱۶۰۰ء احمدنگر تسلیم شد۔
در ۱۶۱۷ء ملک عنبر اطاعت اختیار کرد۔
در ۱۶۲۶ء ملک عنبر وفات یافت۔
در ۱۶۲۹ء خان جہان لودی علم خودسری را برافراشت
در ۱۶۳۷ء احمدنگر مضمحل گردید۔
در ۱۶۵۶ء لشکرکشی اورنگ زیب بہ امارت گولکندہ اتفاق افتاد
در ۱۶۵۹ء افضل خان لشکرکشی بطرف سیواجی نمود۔
در ۱۶۸۶ء خاندان عادل شاہی مضمحل گشت۔
در ۱۶۸۷ء خانوادۂ قطب شاہی تباہ شد۔
در ۱۷۰۷ء اورنگ زیب راہ عالم جاودانی را بپیش گرفت

باب ششم

نظام الملک آصف جاہ نظام اول (پ)

چین قلیچ خان از خانوادۂ نجیبی[1]

بود و نسبتش بہ حضرت ابوبکرؓ خلیفہ اول می رسید و مادرش علویہ بود اول شخص ان خانوادہ کہ بہ ہندوستان آمد نواب عابد قلی خان است کہ قاضی بخارا بود در دربار شاہجہان زود بہ

---

[1] نجیب - شریف -

معارج اعتلا رسید۔ در سنہ ۱۶۶۶ء یکی از وزرای شاہ گشت وشش سال دیگر سلاصدار اجمیر شد در سنہ ۱۶۶۷ء والی ملتان گردید و در سنہ ۱۶۷۴ء وقتیکہ از حج مکہ معظمہ مراجعت نمود بہ لقب چین قلیچ خان ممتاز گردید و در سنہ ۱۶۸۱ء صدر اعظم اورنگ زیب مقرر شد۔ در سال بعد با شاہزادہ اعظم بہ دکن آمد و اورا والی ظفرآباد مقرر کردند۔ در سنہ ۱۶۸۷ء در محاصرۂ گولکندہ کشتہ شد و فرزندش میر شہاب الدین بہ القاب ومناصب پدر رسید و در سنہ ۱۶۸۴ء با مرہتہ ہا جنگ نمودہ کامیاب شدہ در صلہ خدمات خود بہ لقب غیاث الدین خان بہادر سرفراز گشت و در سال بعد یکی از استحکامات سمباجی را در تصرف خود آورد و اورا فیروز جنگ لقب دادند آذوقہ ولشکر را بہ وقت فرستادہ در فتح بیجاپور ہم مدد کرد۔

پس از انکہ او دعیر را گرفت لشکر کشی بہ امارت گولکندہ نمود وقتیکہ ان فتح شد فیروز جنگ را سردار ہفت ہزار سوار و ہفت ہزار پیادہ ساختند و اورا برای لشکر کشی بطرف مرہتہ ہا فرستادند۔ در سنہ ۱۷۰۵ء مشار الیہ والی برار شد و دو سال بعد والی گجرات گردید و در سنہ ۱۷۱۰ء جان را بحق تسلیم کرد۔ شاہنشاہ اورنگ زیب فرزند نظام الملک میر قمر الدین را خیلی دوست می داشت و در سنہ ۱۶۹۰ء اورا بہ لقب چین قلیچ خان ممتاز گردانید۔

در سنہ ۱۷۰۴ء برای لشکر کشی بہ بیدر مقرر شد و در صلہ خدماتش کہ در جنگ کرد اورا سردار پنج ہزار سوار ساختند وقتیکہ بہادر شاہ بر سریر سلطنت جلوس نمود مشار الیہ والی اودہ و سپہ

سالار لکناهور شد ولی بعد از مدت کمی از ان خدمات خود استعفا
کرد و مراجعت به اورنگ آباد نمود وقتیکه جهاندار شاه شاهنشاه
هند شد چین قلیچ خان را طلبید و در بار خود به خدمت بزرگی
سرفراز کرده اول کار فرخ سیر این بود که مشار الیه را والی دکن
ساخت و او را به لقب نظام الملک فتح جنگ مفتخر گردانید
اما مشار الیه خدمت مذکور را دو سال بیشتر نگاه نداشت و دران
مدت نزد پیتهان و جالنه مرهته ها را قدری شکست داد و بعد ازان
به دهلی رهسپار شد و جایش را حسن علی خان گرفت. وقتیکه
نظام الملک به انجا رسید والی مراد آباد مقرر شد ولی او را در
۱۷۱۸ م باز طلبیدند و در زمان حکومت پادشاه دیگر نظام الملک
را والی پتنه ساختند. وقتیکه در ۱۷۱۹ م نوهٔ اورنگ زیب
به اعانت سید ها به لقب محمد شاه بر سریر سلطنت جلوه آرا گردید
نظام الملک را والی مالوا مقرر کرد و بمجردی که او امور حکومت
انجا را بدست گرفت آغاز به فراهم کردن قشون بزرگ نمود
و سید ها که دران زمان بسیار صاحب قدرت شده بودند
شهنشاه را در راه مقصود خود سد یافتند. مادر شاه از تدابیر ایشان
بدگمان شده از نظام الملک مدد خواست و در همان وقت
سید ها مشار الیه را به دهلی طلبیدند ولی بجای ان که در انجا
برود راه آگره را پیش گرفت و از انجا به صوب دکن برگشت
و به برهان پور رسیده سردار قشون بزرگی بود. نتیجه اش
این شد که شهرها و قلعه ها را در تصرف خود آورد و سپاه از
اطراف و جوانب دکن در زیر لوای او جمع شدند چون سیدها
این خبر را شنیدند خیلی سراسیمه گشتند و دلاور علی خان را

با ۳۰۰۰۰ قشون مقابل او فرستادند و نیز عالم علیخان را که والی دکن بود۔ ترغیب دادند که برای اعانت دلاور علیخان از اورنگ آباد برود و در بستم ماه ثور سنه ۱۷۲۰ع نظام الملک با افواج دهلی جنگید و ان را شکست داد و سردار ایشان هم کشته شد۔ جائی که دران جنگ واقع شده بود سی میل از برهان پور فاصله داشت و دو ماه بعد نظام الملک لشکر کشی به طرف عالم علیخان نمود و در برهان پور بر ار مشار الیه را شکست فاحش داد۔ عالم علیخان بقتل رسید و پس ازان مبارز خان والی حیدرآباد با هفت هزار سوار به نظام ملحق شد۔

وقتیکه ان خبر شکست دوم به دهلی رسید سیدها عازم شدند که با نظام الملک جنگ به نمایند و برحسب ان قرارداد حسن علیخان با قشون زیاد به صوب جنوب شتافت همراه او شهنشاه طفل هم بود ولی پیش ازانکه راه زیادی را به پیمایند دوستان نظام الملک در اردو برخلاف حسن علی مکر نمود و وی را کشتند و سرداری لشکر را بدست خود گرفته و شهنشاه را آقای خود ساخته راه دار السلطنه را پیش گرفتند و بر همه مزاحمت ها که در راه از ایشان نموده شد غلبه جستند۔ شهنشاه از دست تطاول سیدها استخلاص گردیده به تمام دوستان خود لقب های بزرگ داد۔ به نظام الملک اذن دادند که ولایت دکن و مالوا را مثل سابق نگاه بدارد و نیز مشار الیه صدر اعظم شاه گردید ازین جهت نظام الملک به دهلی مراجعت نمود ولی نمی توانست تا مدتی در انجا بماند زیرا که مردم از اثر و قوت وی حسد برده برخلاف او حیله و مکر می نمودند۔ نظام الملک ذلت و خواری خود را ملتفت شده

از شهنشاه برای چند روز رخصتی گرفت و جا ئی رفت برای شکار
که پانزده یا بیست فرسخ از دارالحکومه فاصله داشت دران
وقت در ولایت مالوا و احمدآباد بلوی شده و ولایات مذکور
در قبضه نظام الملک بود ازاین جهت وی را اذن دادند
که انجا را امن نماید۔ وقتیکه مشارالیه بدان سمت اشتغال
داشت خبری از دکن رسید که مبارزخان والی حیدرآباد خود را
والی تمام دکن اعلان داد و برای گرفتن ولایت اورنگ آباد
رهسپار شده است با آنکه او اول دوست بزرگ نظام
الملک بود۔ نظام الملک با تعجیل بجانب اورنگ آباد
روان شد و با دشمن خود در شکر کهیر که از اورنگ آباد بیست
فرسخ دور بود مقابل گردید و او را شکست داد۔ مبارزخان
و دو فرزند وی در جنگ کشته شدند و دو پسر دیگرش زخمی
و اسیر گشتند و فرزند دیگر مبارزخان که نائب الایالهٔ حیدرآباد بود
به قلعهٔ گولکنده پناه گرفت ۔ نظام الملک با او وعده تیول و
مرحمتهای دیگر نموده کلید های قلعه را از وی گرفت۔ بعد از ان
نظام حیدرآباد را دارالحکومهٔ خود ساخت

استقلال واقعی نظام الملک

ان وقت شاهنشاه هندوی را به لقب آصف جاه
ممتاز گردانید و نیز دستور العمل امن کردن دکن را داد اما از
نظام ولایت مالوا و گجرات را گرفتند و از ان زمان او استقلال
واقعی پیدا نمود ولی تا آخر عمر در موقع جشن های شهنشاه پیش کش[1]

---

[1] پیش کش۔ نذر جو چھوٹے بڑوں کو دیتے ہیں۔

می فرستاد و با فغانستان او هم شهنشاهی اسمی سلاطین مغول را بر دکن تسلیم می کردند و می گفتند که ما موافق فرمان دهلی بر مملکت حکومت می کنیم۔ دو سال بعد از آن نظام با مرہته ها که گاه گاهی او را زحمت می دادند جنگید و در ۱۷۲۹ء با ایشان صلح نمود۔ دو سال بعد پیشوا که باجی راؤ نام داشت بر ولایت شمال مغول حمله کرد و حملهٔ مذکور نتیجه معاهدهٔ بود که نظام با مرہته ها بملاحظهٔ فواید طرفین نمود۔ پیشوا را بقدری کامیابی دست داد که در اواخر سال ۱۷۳۷ء ولایت مالوا را در تصرف خود آورد و پس از آن لشکر کشی به دار السلطنه نمود که شهنشاه را به قبول کردن خواهشات دیگرش مجبور بکند اهل دربار دهلی دران اشکال از نظام اعانت خواستند۔ گویا که همان یکی نی توانست سلطنت را نجات بدهد او هم معاهدهٔ خود را که در ۱۷۳۱ء با مرہته ها نموده بود احمقانه فهمید زیرا که از جهت آن مرہته ها میتوانستند که بدون تعرض او ولایت مغول را غارت بکنند و نیز قوهٔ ایشان برای او خطر داشت پس نظام دعوای بسیار شهنشاه را قبول کرد و به دهلی رفت چون به انجا رسید پسر نظام الیه را حاکم ولایت مالوا و گجرات ساختند و نیز تمام قوه و منافع سلطنت را بدست وی بدین غرض سپردند که مرہته ها را بیرون بکنند اما نظام مجبور شد که به پیشوای فاتح ولایت مالوا و ملکی را که مابین نربدا و دو خانه های چنبل واقع شده بود تسلیم کرده صلح بنماید و ۵۰ اکرور روپیه هم غرامت جنگ بدهد۔ باجی راؤ از غیبت نظام الملک فائده گرفته بر فرزند وی ناصر جنگ اورنگ آباد حمله نمود ولی هیچ

فایده نبرد زیرا که طرفین حریف[۱] هم بودند و بالاخره نیرد پی تهلن مابین شان صلح شد و طرفین عهد کردند که از غارت گری ملک یکدیگر احتراز کرده امن قایم نمایند۔

مراجعت به ولایت دکن

در ۱۷۳۹ء نادر شاه لشکرکشی به هند نمود و دار السلطنت مغول را در تصرف خود آورد۔ بعد از آنکه شهر را خالی کرد نظام الملک به دکن مراجعت نمود۔ و بعد ازان بلا فاصله فرزند نظام الملک ناصر جنگ باغی شد و طرفدار انش شکست خوردند و او درویش شده در روضه که نزدیک دولت آباد واقع بود گوشه نشین شد و در سال بعد با هفت هزار سوار لشکرکشی به اورنگ آباد نمود و دران جنگ که بیرون شهر واقع شده بود اسیر گردید۔

لشکرکشی به ولایت کرناتک

در ۱۷۴۳ء نظام الملک به ولایت کرناتک حمله کرده و اقتدار خود را در انجا قایم ساخت و پس ازان ترشنا پلی را محاصره نمود و حقوق مرار راؤ را بر ولایت گونتی تسلیم کرد نیز از مرهتهای دیگر وی را آماده ساخت که ترشنا پلی را بدهد و حلیف وی هم بگردد وقتیکه نظام ازانجا برمی گشت انوار الدین را نواب کرناتک ساخت در ۱۷۴۸ء احمد شاه ابدالی لشکرکشی به شمال هند نمود و دران جنگی که افواج مغول با او نمودند و زیر

---

[۱] حریف هم بودن۔ برابر رهنا۔ یا مساوی رهنا۔

شہنشاہ ہند کشتہ شد واو خواست کہ نظام الملک را منصب وزارت بدہد ولی مشارٌالیہ ان را قبول نکرد۔ نظام الملک در ۱۷۴۸ء در برہان پور مرحوم شد وعمر وی ہفتاد و نہ سال بود و وقت مرگش مملکت او از ۷۵۰ تا ۸۰۰ میل طول واشت و ۴۰۰ میل عرض وجمعیت ان چہل کرور بود۔

تاریخہای عمدہ

در ۱۷۱۳ء نظام الملک والی دکن مقرر شد۔
در ۱۷۲۰ء ولایت دکن را فتح نمود۔
در ۱۷۲۴ء نظام الملک عملاً مستقل گردید
در ۱۷۴۳ء بر ولایت کرناتک حملہ نمود۔
در ۱۷۴۸ء جان خود را بہ اجل سپرد

باب ہفتم

ناصر جنگ نظام ثانی

نظام الملک وقت مرگ پنج فرزند داشت فرزند بزرگ وی غازی الدین در دہلی بود و ناصر جنگ فرزند دوم وی کہ بواسطہ اعمال بدش پدرش وی را از وراثت محروم کردہ بود خزانۂ دکن را در تصرف خود آورد و نیز برادران کوچک خود صلابت جنگ و نظام علی و بسالت جنگ را در زندان انداخت و خود را نظام اعلان داد ولی نظام الملک نوۂ خود مظفر جنگ را جانشین

خویش ساخته بود و شهنشاه دهلی هم جانشینی وی را تصدیق کرده
مظفر جنگ به پونه رفت که از پیشوا مدد بخواهد و سلطنت خود
را بگیرد در انجا چنده صاحب داماد نواب سابق کرناتک در
حبس بود و ادعای نوابی کرناتک را می کرد و حلیف فرانسوی ها
هم بود و بتوسط وی مظفر جنگ با فرانسوی ها گفتگوی اعانت
نمود و دوپلی فرانسوی برای تحصیل مقصود حریصانه خود ان موقع
را خوب دید که در دکن تفوق پیدا کند - به پیشوا هشت لک
روپیه داد و چنده صاحب را از دست وی رهانید پس از ان
مظفر جنگ و چنده صاحب باهم لشکر کشی به عمبر نمودند و لشکر فرانسه
هم با ایشان بودند بالاخره انوار الدین را شکست دادند
داو در عرصه جنگ کشته شد -

لشکر کشی به کرناتک

وقتیکه خبر ان شکست بگوش ناصر جنگ
رسید او لشکر زیادی را که تقریباً
عدد ان سیصد هزار بود جمع کرد و حمله بر ولایت کرناتک نمود و
بدون جنگی تمام ان ولایت را گرفت و میجر لارنس انگلیس
هم بعد از چند روز یعنی دوازدهم ماه حمل سنه ۱۷۵۰م با ششش
صد نفر سرباز نزدیک ولاونور به او ملحق گردید و محل مذکور ۱۹
میل از پاندی چری فاصله داشت و دوپلی هم هر قدر که می
توانست لشکری ترتیب داد که در ان سپاه مظفر جنگ و
چنده صاحب هم بودند و به مقابل ان لشکر متفق فرستاد
ولی در عصر ان شبی که برای جنگ مقرر کرده بودند سپاه
خصم یاغی شدند و برگشتند و چنده صاحب هم پی ایشان
رفت و بالاخره مظفر جنگ اطاعت عموی خود را اختیار کرد

و بعد از ان فوراً دست وی را بسته در زندان انداختند۔
ان بلا بر دوپلی سخت بود و فوراً در مقام تدبیر بر آمد که آب رفته
را بجوی باز آورد و سفرای خود را نزد ناصر جنگ برای صلح
فرستاد و همان وقت جاسوس های هندی را هم روان
کرد که با امرای وی بسازند معلوم است که ناصر جنگ شرایط
صلح دوپلی را رد کرد ولی ان جاسوس ها در توقف هفت
روزه در ارد و کار خود را انجام دادند و دوپلے هم لشکر خود را منظم
نمود۔ وقتیکه جاسوس های وی از انجا برگشتند در شب بعد
از ان دلاتوچ فرانسوی با سیصد نفر سرباز خود به اردوی
دشمن شبخون زده ۱۲۰۰ نفر از ایشان را کشت و به بادیچری
برگشت ناصر جنگ بقدری خایف گردید که به قلعه ارکات
مراجعت نمود و میجر لارنس هم به قلعه سنت دیوید پناه گرفت۔
برخلاف امید محمد علی پسر انوار الدین در ولایت کرناتک تا زمانی
بی یار و مددگار ماند و پس از ان از ناصر جنگ اعانت بزرگ
لشکری به وی رسید و نیز چهار صد نفر سرباز انگلیس و
هزار پانصد نفر سرباز هندی انگلیس به سرکردگی کپتان کوپ
برای مدد وی فرستاده شد۔ محمد علی با ان افواج حمله به ترد وادی
نمود که ۲۰ میل از قلعه سینت دیوید فاصله داشت در انجا
فرانسوی ها که سرکرده[۵] شان دی لاتوچ بود و یک هزار سواری
کم چنده صاحب داشت برا و شبخون زدند و لشکر وی را
سراسیما به گنجی عقب نشانیدند و محمد علی با دو نفر نوکر جان خود

---

[۵] سرکرده۔ افسر فوج۔

را به سلامت برده به ارکات فرار کرد و پس از آن فرانسوی ها به سرکردگی بوسی حمله به گینجی نمودند و باقی ماندگان افواج محمد علی را شکست داده قلعه انجا را گرفتند پس از آن دوپلی به ناصر جنگ نوشت که مظفر جنگ را رها کنند و نیز او را برخدماتی که در زمان نظام الملک معین بود مقرر بسازد و چنده صاحب را نواب کرناتک تسلیم نماید و ولایت مسولی پتم را به فرانسوی ها بدهد ناصر جنگ هیچ میل نداشت که مطالبات مفرط دوپلی را قبول بکند ازین جهت با صد هزار قشون لشکرکشی به گینجی نمود ولی بواسطه بدبختی وی تا دو ماه جنگی اتفاق نیفتاد زیرا که باران شدیدی می بارید. دوپلی در تمام ان دو ماه امرای ناصر جنگ را فریب می داد که از آقای خود سر بتابند بالاخره ناصر جنگ از جهت بیزار شدن از توقف دراز و حمله های مسلسل فرانسوی ها مجبور شد که شرایط دوپلی را قبول بکند و او به مقصود خود رسید و به سردار افواج فرانسوی ها حکم نمود که جنگ را معوق[۱] بدارد ولی سردار مذکور اطاعت از حکم وی نکرده از اعانت امرای ناصر جنگ مطمئن گشته در ۲۵ برج قوس ۱۷۴۹م حمله بر اردوی ناصر جنگ نمود و حملهٔ مذکور چهار ساعت از نصف شب گذشته واقع شد. ناصر جنگ را شکست کامل دست داد اول ورقه کاغذی که به دوپلی نوشته بود مطمئن گشته توقع نداشت حادثه سخت پیش خواهد آمد ولی وقتیکه او فهمید که دشمن باد وفا

---

[۱] معوق - تاخیر

نکرده است نزد توپ ها ایستاده مظفر جنگ را با میر غضبی بر فیل نشانده نزدیک خود نگاه داشت ناگاه چند نفر از لشکر نزدیک ناصر جنگ برگشته خواستند به سردار فرانسوی ملحق شوند از بهجت ان دسیسه کاری شان به غضب آمده به میر غضب حکم کرد سر مظفر جنگ را ببرد ولی میر غضب توقف نمود و در همان لحظه نواب کداپا که یکی از قائدان امرای یاغی بود گلوله بر قلب ناصر جنگ زد و سرش را بریده به قدم مظفر جنگ انداخت۔

تاریخهای عمده

در ۱۷۴۸م ناصر جنگ خود را نظام اعلان داد۔
در ۱۷۴۹م مظفر جنگ را حبس نمود۔
در ۱۷۴۹م شبخون به اردو زدند و وی را کشتند۔

باب هشتم

مظفر جنگ نظام سوم

مظفر جنگ بلافاصله خود را نظام اعلان داد و پس از ان به پاندی چری رفته با شکوه بسیار فرمانروای دکن مقرر شد۔ در صله خدماتی که فرانسوی ها نموده بودند بهار انعام زیادی داد و نیز دوپلی را

له دسیسه کاری - دهوکه بازی

دو والد او را با تحقیرات و توابع آن مرحمت نمود و آن را انعام
شخصی به وی داده بود و بر ولایت مسولی پتم و با نام حکومت
فرانسوی ها را تسلیم کرد. ولایت مذکور چهارصد هزار روپیه دخل
سالانه داشت و نیز اذن داد که سکه فرانسوی ها در جنوب هند
رائج بشود و بیست و پنج هزار روپیه هم بایشان داد که نصف آن در
ادای قرض بود و چنده صاحب از نواب کرناتک تسلیم کرد
و نیز از فرانسوی ها خواست که حصه از قشون خود را به سرکردگی
سرداری هوشیار به دارالسلطنه بفرستند تا در وقت ضرورت
خدمت دولت را انجام بدهد و خرج قشون را خود بعهده گرفت
دوپلی خواهش مظفر جنگ را فوراً قبول کرد زیرا که برای منافع
خود از چنان خواهش وی بهتر ندیده بود و نتیجه اش این شد که
وقتیکه مظفر جنگ در جنوری ۱۷۵۱ع از پاندیچری حرکت
می نمود بوسی ۳۰۰ سرباز فرانسوی و ۱۵۰۰ سرباز هندی
فرانسه را همراه خود داشت. در راه مظفر جنگ آن نوابها
که برخلاف ناصر جنگ مکر کرده بودند اکنون برخلاف او هم
آغا به مکر و حیله نمودند. همینکه مظفر جنگ در ملک نواب کداپا
داخل شد زحمتی برای او دست داد و اول مابین لشکر مظفر جنگ
و نواب کداپا جنگ های کوچک واقع گردید و پس از آن
خصم برخلاف مظفر جنگ حمله آور شد. مظفر جنگ مکر دشمن
را فهمیده بر باغی ها حمله کرد و بوسی هم تقلید وی را نمود. نواب
شونار شکست فاحش یافته کشته شد و نواب کداپا مجروح
سخت گشته فرار نمود و نواب کرنول وقتیکه دنبالش می نمودند
به طرف مظفر جنگ برگشت و فیل او را محاصره نموده تایخ[1]

[1] تایخ - کوتاه نیزه

خود را بر فرق مظفر جنگ زد و مغزش را بزمین ریخت ولی زود نواب مذکور را شکست دادند و کشتند۔

تاریخهای عمده

در سنه ۱۷۴۸ء مظفر جنگ خود را نظام اعلان داد۔
در سنه ۱۷۵۱ء او را از حملهٔ ناگهانی کشتند۔

باب نهم

(۰)

اکنون ان امید دوپلی که حکومت فرانسه را در مملکت هند برپا سازد تاریک گردید ولی از خوش بختی شان بوسی فرانسوی حلال مشکلات بود و صلابت جنگ را که در اردو حبس شده بود رها نید و به رضایت تمام نوابها وی را نظام اعلان داد۔ وقتیکه نظام نو با جماعت خویش به حیدر آباد می رفت از راه کداپا بلا مزاحمت گذشت ولی در ولایت کرنول بیوهٔ نواب و اقربای دیگر وی چهار هزار نفر افغان را برای مقابله او فرستادند۔ لشکر نظام از چند طرف به شهر کرنول گلوله باریدند و بسیاری از سکنهٔ شهر و تمام لشکر سا خلوی انجا بقتل رسیدند و ولایت کداپا و کرنول را به ادونی که تیول مظفر جنگ بود ملحق نمودند و تمام ان ولایت را به بسری وی دادند وقتیکه صلابت جنگ از رود کرشنا عبور کرد با بیست هزار مرهته مقابل گردید ایشان به سرکردگی باجی راو پیشوا برای جنگیدن با وی آمده بودند زیراکه با غازی الدین

فرزند بزرگ نظام الملک معاهده داشتند ولی بواسطه شورش پوشدمرهته ها زود منتشر گشت —

داخل شدن در حیدرآباد

در ۱۷۵۱ء صلابت جنگ در حیدرآباد داخل گردید و در عوض خدمات به فرانسوی ها انعام زیادی مرحمت نمود و نیز مواجب مستقل شان را اضافه معین کرد و بوسی را در فراهم کردن یکصد نفر لشکر فرنگی و پنج هزار نفر قشون هندی اعانت نمود —

رفتن صلابت جنگ به اورنگ آباد

یک ماه بعد صلابت جنگ به اورنگ آباد رفت زیرا که احتمال خطر حمله غازی الدین میرفت بمجرد یکه او به انجا رسید بالاجی راؤ پیشوا با چهل هزار قشون بر ملک صلابت جنگ حمله و غارت کرد ولی بوسی تا بیست میلی پونه خصم خود را عقب نشانید اما صلابت جنگ بواسطه ان شکستی که راگوجی بونسلا به برار نموده بود با دشمن خود صلح عارضی کرده به حیدرآباد مراجعت نمود و دران وقت نظم و نسق سلطنت کاملاً در دست بوسی بود ان ولایاتی را که در نواح سولی پتم واقع بود به فرانسوی ها تسلیم نمودند و حکومت کرناتک را بدست دوپلی و جانشینانِ او سپردند در برج ثور سال ۱۷۵۲ء شاهنشاه مغول غازی الدین را والی دکن ساخت و دو ماه بعد مشارٌ الیه به صوب دکن

سالانه ... جیب تنخواه

رہسپار گردید وقشون صلابت جنگ در برہان پور کہ بر سر حد نظام واقع است غازی الدین را والی دکن تسلیم کرد۔ پس ازان اودر برج عقرب سال ۱۷۵۲ع باپیشوا ملحق شدہ با ۱۵۰۰۰ سرباز بر اورنگ آباد حملہ نمود وبہ پیشوا ولایت خاندیش وحصۂ از ولایت بیدر را در صلہ ان اعانت باموقع کہ کردہ بود داد و محمد علی ہم رسماً نواب کرناتک مقرر شد اما حظ غازی الدین ازان حکومت جدیدہ طول نکشید یعنی پس از ہفدہ روز توقف در اورنگ آباد جان خود را بہ اجل سپرد وبجہت وفات وی صلابت جنگ دوبارہ مالک دکن گشت اما پیشوا بہ وی بہ دادن ولایاتی کہ برادر بزرگش وعدہ کردہ بود اصرار نمود وبالاخر صلابت جنگ در صلح ۱۷۵۳ع کہ در بیدر شدہ بود ان ولایات را بہ مرہتہ ہا داد بمجردیکہ پیشوا از انجا برگشت راگوجی بونسلا کہ ان شرایط صلح را تسلیم کردہ بود مجدداً در اطراف گلبرگہ آغاز بہ غارتگری نمود ولی بوسی فرانسوی فوراً وی را برای صلح مجبور کرد ودر صلہ ان خدمت صلابت جنگ بہ حکومت فرانسہ بلوک[1] بزرگی کہ بر کنارۂ راست رود کرشنا واقع ونزدیک مسولی پتام بود داد۔

تحریک برخلاف فرانسوی ہا

امرای دولت نظام از آغاز بہ جہت فوقیت فرانسوی ہا حسد می بردند بمجردیکہ سید لشکر خان صدر اعظم شد شروع بہ بریدن ریشۂ نفوذ ایشان نمود ومشکلات مالیہ را بہانہ ساختہ سعی کرد کہ بوسی را مجبور کند تا لشکر خود را

---

[1] بلوک۔ ضلع۔

پس به برد و اتفاقاً او هم دفعتاً ناخوش[1] شده به ساحل برگشت و لشکر خان به افواج فرانسوی اذن داد که خود در عوض مواجب خویش دخل چند ایالت را بازور بگیرد و بسبب ان تدبیر اغلب قشون فرانسوی متفرق شد و صرف حصهٔ کوچک از انها در حیدر آباد ماند و ان صدر اعظم هوشمند خواست که صلابت جنگ را از اثر فرانسوی ها بیشتر مستخلص بسازد و او را مجبور کرد که به اورنگ آباد برود و خود مخفی با انگلیس ها مکاتبه نمود۔ در ماهِ جوزا ۱۷۵۳ء بوسی به حیدر آباد مراجعت نمود و دید که مواجب باقی افواج وی به قریب دو کرور و پنج صد هزار رسیده است و ازاین جهت لشکر وی آماده به یاغیگری شده است و والی حیدر آباد مخالفت او را پیش گرفته آخر بوسی برای اخراجات خود پول قرض کرده به اورنگ آباد رهسپار گردید پس لشکر خان در تدابیر خود ناکام گشت درحالتی که بسیار توقع کامیابی را داشت و این را خوب خیال کرد که اطاعت فرانسوی ها را اختیار بکند چنان اطاعتی که هیچ قابل وی بنود و چهار ایالت یعنی مصطفے نگر و ایلور و راجه ماهندری و شکاکول را که در نواحی مسولی پتم واقع هستند به فرانسوی ها داد که از دخل ان قشون ایشان را ملازم بدارد و این شرط را هم قبول کرد که حصهٔ از قشون محافظ فرانسوی پیوسته با نظام بماند و نظام در امور سیاسی کرناٹک مداخله نه نماید و در امور مملکت خود هم بدون مشورت با بوسی کاری نکند۔ آنچه که فرانسوی ها سابقاً داشتند و انچه که تازه

---

[1] ناخوش شدن۔ بیمار ہو جانا۔

از نظام گرفتند یکطرف ان کرناتک وطرف دیگر کتک که در اریسه است یعنی ۲۵۰ میل طول و از ۵۰ تا ۸۰ میل عرض داشت جمعیت انجا شش کرور و دخل سالانه شانزده کرور روپیه بود۔

لشکر کشی به ولایت میسور

در ماه جدی سال ۱۷۵۵ ام صلابت جنگ لشکر کشی به میسور نمود و بوسی هم همراه وی بود که خراج پس مانده را وصول بکند در همان زمان مرهته ها هم حمله به میسور نمودند و راجه انجا حاضر شد که تمام حساب باقی یعنی یازده کرور و یک لک روپیه را بدهد و حصه بزرگ ان را فوراً ادا کرد۔

لشکر کشی به طرف نواب ساونور

در ماه حوت همان سال بوسی و صلابت جنگ حمله بر نواب ساونور که خود را مستقل ساخته بود نمودند۔ نواب مذکور دوستانش به بوسی وعدهای مخفی دادند و ان باعث ترک کردن محاصره شد ان رفتار بوسی باعث مزید نفرت امرای نظام از فرانسوی ها گشت و شاه نواز خان که بجای لشکر خان وزیر شده بود از نظام حکم عزل بوسی را گرفت و مشارٌ الیه هم عمل به حکم را بهتر دید زیرا که مخالفان او زیاد بودند و باقشون خود ظاهراً بطرف مسولی پتم روان شد و در ماه اول سفرش درین راه شش هزار سرباز بعضی تیولداران مرهته ملک نظام بوسی را کرمضطرب ساختند۔ بعد ازان جعفر علی والی سابق سرکار (حکومت) شمالی که بوسی وی را معزول ساخته بود با قشون زیاد بروی هجمه نمود ان وقت بوسی مردانه

به سمت حیدرآباد برگشت و محل مذکور را گرفته برای جلوگیری[۱] خصم حاضر گردید و بعد از مدت قلیلی جعفر علی با چهار هزار قشون منظم که صلابت جنگ ان را فرستاده بود برای جنگیدن با بوسی نمود ارشد اما مشارالیه در داخل دیوار شهر منتظر کمک بود و آخر ۵۸۰ فرانسوی و ۱۰۰ قشون هندی فرانسوی با ۱۱ توپ از مسولی پتم برای رهائی وی رهسپار گردید و زود به حیدرآباد رسید و در راه صدمه نخورد و صلابت جنگ با وزیر خود دو هفته قبل به حیدرآباد رسید در ماه جوزا سال ۱۷۵۶ م معجلاً با فرانسوی ها صلح نمود ولی از الوقت بوسی نمیتوانست که در امور انجا مداخله کامل بکند۔

مگر بر خلاف صلابت جنگ کامیاب نشدن ان مکری که بر خلاف بوسی نموده بودند برای نظام خوب شد۔ دو سال بعد وقتیکه بوسی در سرکار (حکومت) شمالی بود بر خلاف صلابت جنگ برای خلع وی مکر شد و وزیرش قلعه دولت آباد را در تصرف خود آورد و برادرش نظام علی مهر شاهی را بدست آورده عنان حکومت را در دست خود گرفت و چون خبر این بگوش بوسی رسید برای مدد صلابت جنگ با افواج خود از راجه ماهندری شتافت و اورا دوباره مقتدر ساخت صدر اعظم نظام کشته شد و نظام علی به برهان پور فرار نمود۔

طلب نمودن دولت فرانسه بوسی را۔ پس ازان

[۱] جلوی گیری ۔ مزاحمت ۔

کونت دی لالی دالی جدید مستعمرات[۱] هندی فرانسه بوسی را طلب کرد و افواج انگلیس که سرکرده شان کرنل فورد بود حمله بر سرکار (حکومت) شمالی نموده مارکوئیس آف کانفلنس را که بجای بوسی معین شده بود شکست داد وی از نظام اعانت عسکری خواست ولی پیش از آنکه نظام به مدد وی برسد مارکوئیس مجبور شد به سردار انگلیس تسلیم شود۔ صلابت جنگ از ان حادثهٔ ناگهانی خیلی سراسیمه گشت و زود با انگلیس ها مصالحه کرد و بواسطهٔ ان صلح دوستی فرانسه را ترک نمود و عهد کرد که در مستقبل فرانسوی ها را در مملکت خود ملازم نخواهد داشت و نیز مسولی پتم را با هشت بلوک که در نواحی ان بودند به دست انگلیس ها سپرد و دخل انجا چهار صد هزار روپیه بود۔

تسلیم نمودن زمین به مرهته ها مرهته ها در همان زمان ولایت احمدنگر را در تصرف خود آوردند

و افواج نظام برای پس گرفتن ولایت مذکور رهسپار گردید ولی خصم لشکر او را محاصره نمود و نظام مجبور شد که قلعه های دولت آباد و سیونیری و اسیرگره و بیجاپور را به مرهته ها داده با انها صلح نماید و نیز برای تسلیم نمودن ولایت احمدنگر و بلوک بیجاپور و حصهٔ از بیدر و تمام ولایت اورنگ آباد به استثنا، خود شهر و دو پرگنهٔ ان راضی گردید هر سول و ستاره را هم بدست مرهته ها داد۔ تمام ان ملکی که به انها داده شده بود ۱۲ کرور و دو لک روپیه دخل سالانه داشت۔ نظام از حالت مرهته ها بعد از جنگ پانی پت

[۱] مستعمرات۔ نو آبادیات۔

که درسال ۱۷۶۱م واقع گشت فائده برده برای پس گرفتن قدری از ملک از دست رفتهٔ خود جدیت کرد و بالاخره مرهته ها زمینی را که ۵ کرور و ۲ لک روپیه دخل سالانه داشت به نظام تسلیم کرده با وی صلح نمودند۔

تاریخهای عمده

درسال ۱۷۵۰ میلادی صلابت جنگ خود را نظام اعلان داد۔
درسال ۱۷۵۲ میلادی غازی الدین منصب فرمانروائی دکن را گرفت۔
درسال ۱۷۵۲م جان خود را بحق تسلیم نمود۔
درسال ۱۷۵۸م سعی کردند که صلابت جنگ را خلع نمایند۔
درسال ۱۷۵۸م بوسی فرانسوی را از حیدرآباد پس طلبیدند۔

باب دهم

نظام علیخان نظام پنجم

نظام علیخان چندی بعد از فرار به برهان پور مراجعت نمود و با برادر خود دوست شده صدر اعظم وی مقرر گشت اما برای تحصیل حکومت مکر و حیله خود را از دست نگذاشت و بتدریج تمام قوای حقیقی سلطنت را بدست خود گرفت۔ درسال ۱۷۶۱ موقع خوب یافته صلابت جنگ را خلع نمود و پس از آن او را در قلعه بیدر حبس کرد در آنجا نظام مذکور بعد از یک سال و ۳ ماه جان خود را به اجل سپرد و نظام علی معجلاً به کرناتک

مهاجمه نموده ان ولایاتی راکه درراه عبوروی واقع بودند غارت کرد ولی انگلیس ها برای مدد نواب کرناتک شتافتند و بانسام در تری یاتی مقابل گشته وی رامجبور به مراجعت نمودند بعد ازان کلایو انگلیس پیش امپراطور[۱] دهلی توسط نموده فرمانی برای محمد علی گرفت که دیگر ارکات تابع نظام نباشد۔

مداخله در امور مرهته ها

درسال ۱۷۶۳ام نظام علی معاون یکی از مدعیان تخت پیشوا گردید و باقشون زیادی به سمت پونه رهسپار شد و نزدیک شهر اردو زد مرهته ها هم سعی کردند که بر ولایت اورنگ آباد و حیدرآباد مهاجمه نموده توجه نظام را به ان سامان منعطف بسازند ولی دران کامیاب نشدند و افواج کم مرهته ها در انجاها هیچ کار نکرد اما انها با یکی از سرداران مرهته نظام ساخته از وی انتقام گرفتند۔ نظام وقت مراجعت از پونه باحصه از لشکر خویش به رود گوداوری رسید و قشون باقی خودرا پس گذاشته ازان عبور نمود بلافاصله جاناجی سردار خائن از لشکر نظام خودرا علیحده ساخته قدری دور اردو زد و به این نمط راگوناته راؤ با علامت وقت حمله نمود و مشار الیه زود رهسپار گردیده بر افواج نظام یورش کرد و بعد از جنگ خونریز ان را شکست فاحش داد و نظام که در انطرف رود بود نمی توانست کاری بکند عاقبت الامر از جهت ان شکست به اورنگ آباد رفت و مرهته ها هم بعد از چند روز دنبال وی

[۱] امپراطور۔ شاهنشاه

را گرفتند ولی با ضرر بسیار عقب نشستند و بعد از ان مابین مرهته و نظام دو باره صلح شد۔

در سال ۱۷۶۵ء امپراطور دهلی سرکار (حکومت) شمالی را که حصه از مملکت نظام بود به انگلیس ها تسلیم نمود و یقین است که از ان جهت نظام علی به عقب آمد و برای بزور پس گرفتن ایالت مذکور آماده گشت اگرچه که قشون وی در مقابل انگلیس ها اول درست کامیاب شد بالاخره در مصالحه ماه قوس سال ۱۷۶۶ میلادی ان نزاع بدون جنگ و پیکار بر این شرط تسویه گشت که شرکت مشرق هند (ایسٹ انڈیا کمپنی) به استثناء ایالت گونتور که به برادر نظام بسالت جنگ داده شده بود سرکار شمالی را نگاه بدارد و در عوض ان به نظام یک کرور و ۳ لک روپیه خراج سالانه بدهد و شرکت[1] مذکور مجاز است که بعد از وفات بسالت جنگ گونتور را هم پس بگیرد و نیز مرهتہ یک دسته قشون منظم در حیدرآباد داشته باشد تا بتواند در موقع صواب و مناسب به نظام کمک برساند و این ابتدای لشکر استیجاری حیدرآباد بود۔

اتفاق بر خلاف حیدر علی

در اواخر سال ۱۷۶۶ء نظام و مرهته ها بر خلاف حیدر علی متفق شدند که تمام مملکت وی را بگیرند انگلیس هم از جهت ان معاهده که چندی پیش از ان شده بود با انها متحد گردید۔ وقتیکه نظام به ملک میسور رفت ناگهان اراده

[1] شرکت ـ کمپنی

او تغییر یافت و خواست که با حیدر علی صلح به نماید و با او ملحق گشته بر متحدین با خود یعنی انگلیس ها حمله کنند و به این نمط فوراً از او چهار کرور روپیه را تحصیل و نیز برای یک کرور و یک لک روپیه خراج سالانه عهد بگیرد و نظام افواج انگلیس را که با او در ولایت میسور بود اذن داد که از انجا خارج بشوند و کسی به انها زحمت نرسانند۔ جنگ اول مابین انگلیس و لشکر متفقه نظام و حیدر علی در ۲۵ ماه اسد واقع گردید و انگلیس ها شکست خوردند ولی کلنل (سر هینگ[۱]) اسمیت بعد از چند روز در ولایت چی گاما خصم خود را شکست داده ان جنگ را برده نشست اما به تیره و نا مالالی که چند میل از انجا فاصله داشت از جهت کمی آذوقه مراجعت نموده در انجا حیدر علی و نظام را دوباره شکست داد و نتیجه ان شکست ثمر این شد که نظام اتفاق مستعجل خود با حیدر علی را ترک نموده در ان اثنا یک دسته از قشون انگلیس که از بنگال به سرکردگی کلنل (سرهنگ) پیچ در کشتی نشسته به سرکار (حکومت) شمالی پیاده شدند حمله به ورنگل نمودند و نظام مصالحه با انگلیس را لازم دید و در عوض یک کرور و دو لک روپیه سالانه بدادن انها در گرفتن ولایت کرناتک راضی گردید و این شرط هم شد که تا شش سال انگلیس ها سالانه دویست هزار روپیه بدهند تا مالک سرکار شمالی بشوند۔

حمله بیجای مرته ها

در سال ۱۷۷۳ع بعد ببعضی پیشوا بر مملکت نظام حمله نموده بقدری با وی سخت جنگید که نظام را مجبور به التماس صلح کرد و ایالتی را که چهار کرور روپیه دخل سالانه داشت از نظام گرفت و بعد از ان نظام

---

[۱] سرهنگ ـ کرنل

ولایت مزبور را پس گرفت پیش از این گفتیم که نظام سرکار حکومت کونتور را به برادر خود بسالت جنگ داده بود و مشارالیه ادونی را دارالسلطنه خود ساخت و لشکر از فرانسه به سردگی موسیو لالی ترتیب داده برای ازدیاد قوت و ملک جدیت نمود انگلیس ها به کار رایش اعتراض کردند و به نظام شکایت بی فایده از وی نمودند ولی در سال ۱۷۷۹ بسالت جنگ از احتمال حمله حیدرعلی خائف شده با انگلیس ها متفق گردید و دران اتحاد عهد واثق نمود که سرباز فرانسه را نگاه ندارد و دفاع از مملکت خود را به قشون انگلیس ها سپارد و ایالت سرکار کونتور را برای مواجب افواج بدست انها بدهد از ان جهت قشون انگلیس روان شد که ایالت مذکور را در تصرف خود بیارد و همان وقت مستر هالیند سفیر انگلیس را به دربار نظام فرستادند که درباب معاهده با بسالت جنگ رضایت وی را تحصیل کنند وان سفیر اول انگلیس بود که به دربار نظام رهسپار گشت۔

نظام از ان معاهده خیلی به غضب آمد و خصوصاً بجهت اعانت عسکری انگلیس ها که معجلاً به برادر او دادند۔ وقتیکه مستر هالیند به نظام گفت که خراج واجب الادای سرکار شمالی را از برادر خود نگیرد خشمش از حد تجاوز کرد پس عجب نیست که بواسطه نظام اتحاد بین حیدرعلی و مرهته ها و خود ترتیب داد که انگلیس ها را از هند بیرون رانند۔ وقتیکه وارن هاستنگ فرمان فرمای هند انگلیس ان خبر را شنید فرمان حکومت مدراس را که برای گرفتن سرکار حکومت کونتور داده بود منسوخ کرده موجب

تغییر نظام را مرتفع ساخت و نیز با نظام عهد نمود که خراج باقی را ادا بکنند اما تا چندین سال ایالت گونتور باعث تنازع بود در سال ۱۷۸۲ م بسالت جنگ مرد و انگلیس ها موافق شرط مصالحه که در سال ۱۷۶۸ شده بود ادعای ایالت گونتور را نمودند ولی نظام نمیخواست که ادعای شان را قبول بکنند بالاخره تنازع مذکور موقتاً مرتفع شد و به نظام اذن دادند که سرکار گونتور را در عوض آن خراج باقی که مطابق شرایط مصالحه سابق انگلیس ها به او دادنی بودند نگاه بدارد - در سال ۱۷۸۸ م که لارد کارن والیس فرمان فرمای هند گردید اول کاروی این بود که به نظام گفت به شرایط معاهده سال ۱۷۶۸ م کاملاً عمل نماید و دران وقت نظام فوراً ایالت گونتور را به انگلیس ها تسلیم نمود -

جنگ با تیپو سلطان میسور

دران اثنا نظام مشغول نزاع با تیپو بود - و تیپو هم بواسطه تکبری که داشت ولایت بیجاپور را از نظام طلبید و برای ادعای خویش بهانهٔ بیجا آورده حرکت نمود تا حمله به خاک مرهته ها نماید نظام و مرهته بر خلاف تیپو متفق گشته جلوگیری ازوی نمودند جنگ مذکور یک ماه طول کشید و بعد ازان در مصالحهٔ که مابین محاربین شد تیپو بدادن نه کرور روپیه خراج راضی گردید و ملک بسیاری را که گرفته بود پس داد -

در سال ۱۷۸۹ م تیپو بر خلاف انگلیس ها دوباره اعلان جنگ نمود و سال دیگر لارد کارن والیس فرمان فرمای هند برای اضمحلال[۱] او با نظام و نانا فرناویس متفق گردیده اتحاد ثلاثه را

[۱] اضمحلال - تباهی

تشکیل داد و شرط آن این بود که به انگلیس ملحق گشته یکمرتبه بر مملکت تیپو مهاجمه نمایند و در وقت ضرورت نظام و نانا فرنادیس با ده هزار سوار انگلیس ها را مدد بدهند و در عوض آن اگر لازم بشود انگلیس هم از سواره خود به اینها مدد برسانند و آنچه را که فتح کنند میان هرسه بالسویه تقسیم شود۔

در ۲۲ حمل سال ۱۷۹۱ میلادی برحسب آن قرارداد نظام ده هزار سوار را فرستاد که با قشون لارد کارن والیس ملحق بشود و این قضیه بعد از فتح بنگلور واقع گشت و وقتیکه لارد مزبور یک ماه بعد به مدراس مراجعت نمود لشکر مذکور نظام به سمت شمال مشرقی رسید و قلعه گرم کنده را محاصره نموده گرفت دوباره هشت هزار عسکر نظام به سرکردگی فرزندش در محاصره سرنگاپتم که در جدی سال ۱۷۹۲ واقع گشت جنگ نمود۔

دو ماه بعد تیپو شکست خورده نصف از مملکت خودش را داد و نیز شصت و شش کرور روپیه غرامت جنگ قبول نمود نتیجه اعانت عسکری نظام به انگلیس ها این شد که از آن زمین و غرامت جنگ ثلث برد۔ در همان سال در باب جانشینی نواب کرنول و پیشکشی که او به نظام می داد نزاع واقع گشت۔ آبا و اجداد نوابهای مذکور از ملت افغان بودند و اگرچه که اینها باجگذار نظام بودند ولی تا وقتیکه فشار به اینها نمی آمد نمی دادند۔ بعد از آنکه حیدر علی کرنول را گرفت نواب خراج خود را به او مرتباً می رساند و چون حیدر علی مرد فرزندش ادعای خراج کرد اما نظام مخالفت ورزید۔ در آن اثنا نواب وفات یافت و نظام جانشین وی را معین کرد۔

مصالحه جدید با انگلیس ها

در سال ۱۷۹۰ مابین انگلیس و مرهته ها و نظام مصالحه در سری پارتنیت واقع گشت و این قرار شد که بعد از مصالحه اگر تیپو برهر یکی از سه حلیف حمله بکند دیگران متفق گشته او را گوشمالی بدهند پس از ان که جنگ به انتهام رسید لارد کارن والیس به حلیفان خود پیش نهاد نمود که یک عهد با ضمانتی نمایند به این طور که کمک بیک دیگر در صورتی باشد که بیکی از انها حمله بیجا شده باشد نظام شرط مذکور را معجلاً قبول کرد ولی پیشوا علاوه برین که ان را قبول نکرد با نظام اعلان جنگ نمود. در انوقت سرجان شور بجای کارن والیس فرمان فرمای هند گردید و او عزم مصمم نمود که ان احکامانی که از دربار مدیران[1] شرکت باو شده بود بعمل آرد و از جنگ تو احتراز نماید وقتیکه نظام برحسب شرایط معاهده سال ۱۷۹۰ از سرجان شور مدد خواست مشار الیه خود را بی طرف اعلان داد و نتیجه اش این شد که نظام خود را در دست فرانسوی ها انداخت.

شخص فرانسوی موسیو ریماند نام ملازم سابق نظام که دو فوج پیاده را منظم نموده بود از نظام فرمان یافت که قشون خود را به هجده هزار نفر برساند و برای تربیت و فرمان ایشان صاحب منصبان فرانسوی معین شوند ولی نظام نمی توانست با ان قشون کم با مرهته ها تاب مقاومت بیارد و بالاخره در برج

[1] مدیر - معتمد

حوت سال ۱۷۹۵ در کردا شکست فاحش یافت و بدادن ملکی که هفت کرور روپیه دخل سالانه داشت و نیز شصت کرور روپیه تاوان جنگ راضی گردید و صدر اعظم خود عظیم الامرا را برای ایفای شرط صلح بدست مرهته ها گرو داد. نظام ان کار انگلیس ها را فریب فهمیده خیلی به غضب آمده و چون به دار السلطنهٔ خود برگشت قشون انگلیس انجار امرخص کرد و ریماند را فرمان داد که عدد افواج خود را ازیاد نماید و بلوکی را که سه کرور و ۳ لک روپیه دخل سالانه داشت برای مواجب ان قشون معین نمود.
بعد ازان بلافاصله عالی جاه فرزند بزرگ نظام از آستانهٔ اطاعت سر پیچید و با هواداران و تابعان بسیار به صوب ایالت اورنگ آباد گسیل شد و نظام قشون خود را به سرکردگی ریماند مقابل او فرستاد و صدر اعظم وی میر عالم هم همراه فوج رفت که در صورت امکان با شاهزاده مزبور دوستانه صلح نماید آخر الامر او به مقصود خود نایل گردید اما پیش از این که جماعت مذکور به حیدر آباد برگردد عالی جاه خود را کشت. در اواسط سال ۱۷۹۶م عظیم الامرا از محبس پونه مستخلص شد و نفوذ صاحب منصبان فرانسه را رو به ازدیاد دیده خایف گردید و ان بلوکهائی را که برای مواجب افواج فرانسوی داده بودند پس گرفت و خواست که با انگلیس ها مکرر روابط خوب پیدا بکند. خواهشات صدر اعظم مذکور با خواهشات مارکوییس آف ولسلی موافق بود زیرا که مارکوییس مزبور هم از صعود[1] فرانسوی ها در دربار نظام خایف شده بود خصوصاً

[1] صعود- ترقی

از جهت احتمال جنگ با تیپو که نزدیک بود بشود. از این جهت در سال ۱۷۹۸م مصالحهٔ مابین نظام و انگلیس واقع گشت و نظام مطابق شرط معاهده راضی شد که قشون فرانسه را فوراً مرخص به نماید و بجای ان یک دسته شش هزاری از قشون انگلیس هارا نگاه بدارد و برای مواجب قشون پنج کرور روپیه سالانه بدهد و مارکوییس هم در عوض عهد کرد که مملکت نظام را از حملهٔ بیجای خارجه حفظ نماید. بر حسب ان معاهده در روز اول ماه قوس قشون فرانسه در حضور افواج انگلیس از حیدرآباد مرخص گردید.

جنگ چهارم میسور

در سال ۱۷۹۹م حکومت انگلیس بر خلاف تیپو اعلان جنگ نموده ده هزار سواره نظام و نیز افواج استیجاری حیدرآباد که دران ۳۰۰۰ سرباز هندی منظم کرده ریماند فرانسوی هم شامل بودند دوش بدوش انگلیس ها در سرنگاپتم جنگیدند. وقتیکه محل مذکور فتح شد ولایاتی را که ۵۰۰,۰۰۰,۷ پگوده ستاره دار (سکهٔ رائج الوقت) دخل سالانه داشت به نظام دادند ولی او مطابق شرط معاهده ۷۰,۰۰۰ پگوده سالانه به سردار تیپو قمرالدین که اعتماد بر سخاوت و ملاطفت انگلیس نموده بدون شرط تسلیم شده بود می داد. در سال بعد معاهدهٔ اعانت عسکری با انگلیس از جهت یک اتحاد جدیدی مستحکم گردید و دران قشون استیجاری دو دسته فوج پیاده و یک فوج سواره زیاد کردند و این قرار شد که اگر ان دو سلطنت متحده یعنی انگلیس و نظام

باسلطنت سومی بجنگند باید قشون مذکور در جنگ آورده بشود و علاوه برابن نظام هم ۹۰۰۰ هزار سوار و ۶۰۰۰ هزار پیاده را برای مزید اعانت تکمیل نماید. این ابتدا فوج استیجاری حیدرآباد بود. نظام برای مواجب قشون استیجاری مذکور ولایاتی را که ۱۲ کرور و ۳ لک روپیه دخل سالانه داشت به انگلیس ها تسلیم نمود. و نظام ولایات مزبور را برحسب معاهدهٔ سال ۱۷۹۲ و ۱۷۹۹ اسابق تحصیل نموده بود.

اتحاد مرهته برضد انگلیس

دران اثنا باجی راؤ پیشوای دوم در امور ملکی خود دچار زحمت و سراسیمگی گردید. در سال ۱۸۰۰ ام صدر اعظم بزرگ وی نانا فرنادیس مرد و بعد ازان زود در مملکت هرج و مرج واقع شد جسوانت راؤ هولکر باعجله به سمت پونه رهسپار گردید و افواج متفقه پیشوا و سندیا را شکست فاحش داد.

باجی راؤ به ولایت بسین فرار کرده به انگلیس ها التماس نمود که در پس گرفتن سلطنت به او مدد نمایند عاقبت الامر در روز آخر سال ۱۸۰۲ مابین انگلیس و باجی راؤ چنان معاهده شد که باجی راؤ در مستقبل غیر از انگلیس فرنگی دیگر را در کار خود نیاورد و بدون رضایت انگلیس با سلطنت دیگر مرابطه نه نماید.

سندیا و هولکر از جهت معاهدهٔ مذکور خیلی دلتنگ گشته برخلاف انگلیس ها باهم متحد شدند و راگوجی بونسلای ناگپور که ادعای تخت پونه را نموده بود به انها زود ملحق گردید مشارٌ الیه ازاین جهت ادعای مذکور را نمود که

سلسلهٔ نسب وی بطور غیر مستقیم منتهی به خانوادهٔ سیواجی می شد
در انوقت انگلیس ها هم آماده بودند که جلوگیری از کارهای خصم خود نمایند
و بالاخره مطابق تدبیر جنگی مارکویس آف ویسلی جنرل ویسلی حمله بر احمدنگر
نموده در برج اسد سال ۱۸۰۳ ان را گرفت این جنرل ویسلی همان
است که بعد دیوک آف ولنگتن شده فبرای دو باره به تخت
نشاندن باجی راؤ به پونه رفت.

سندیا از ایالت اورنگ آباد ربع (چوتھ) وصول کرد و نیز
دهات همسایه اش را غارت نموده به این نمط از خصم خود انتقام
گرفت اما نگذاشتند او تا مدتی ان کار را بکند جنرل ویسلی لشکر
کشی به ولایت اسی که در انجا سندیا و راجه ناگپور ارد و زده
بودند نمود و انها را شکست فاحش داد دران اثنا کلنل استیون
سن هم خاموش نه نشست و برحسب هدایت کار خود را انجام
داد زیرا که در آغاز جنگ وی را حکم شده بود که با افواج
استیجاری دیک دسته قشون از حیدرآباد رهسپار گشته
با جنرل ویسلی شریک جنگ بشود کلنل استیون سن ولایت
برهان پور و قلعه اسیر گر را در تصرف خود آورد و متوالی فتح
او فتح جنرل ویسلی در ارگان واقع شد که سنجر به تسلیم شدن
گاویل گر گردید. راجهٔ ناگپور از جهت فتوحاتی که انگلیس ها
پی در پی می نمودند دل باخته التماس صلح نمود و بالاخره در
اواخر برج جدی سال ۱۸۰۳ م مصالحه مابین راجه مذکور و
انگلیس در دیوگاؤن واقع گشت و برحسب معاهده راجه یک حصهٔ
بزرگ مملکت خود را که در ان ولایت برار و اڈیسه هم شامل
بود به انگلیس ها داد علاوه بران این شرط را هم قبول کرد که قشون

استیجاری انگلیس را در ملک خود نگاه بدارد۔
انگلیس ها مطابق معاهده که پیش از آن جنگ واقع شده بود ایالت برار را به نظام تسلیم نمودند یک حصه ولایت هٔ کوربال نظام بود و راجه ناگپور که حصه دیگران را داشت تا الیاست تمام ملک را میگرفت۔

تاریخهای عمده

درسال ۱۷۶۱م صلابت جنگ را خلع نمودند۔
درسال ۱۷۶۳م نظام علی در امور مرهته ها مداخله نمود۔
درسال ۱۷۶۶م قشون استیجاری حیدرآباد تشکیل شد
درسال ۱۷۶۶م ولایات سرکار(حکومت) شمالی به انگلیس واده شد
درسال ۱۷۶۷م جنگ اول میسور واقع گشت۔
درسال ۱۷۶۷م جنگهای چن گاما و تیرو و انا مالی اتفاق افتاد۔
درسال ۱۷۷۹م سفیر اول انگلیس به حیدرآباد تسمیل گردید۔
درسال ۱۷۸۷م تیپو بر خاک مرهته حمله کرد۔
درسال ۱۷۸۸م ایالت سرکار گونتور را بدست انگلیس ها تسلیم نمودند۔
درسال ۱۷۹۰م برخلاف تیپو اتحاد ثلاثه را تشکیل دادند۔
درسال ۱۷۹۱م جنگ سوم میسور به وقوع پیوست۔
درسال ۱۷۹۲م برای تعیین نواب کرنول نزاع واقع گشت
درسال ۱۷۹۵م جنگ کردلا اتفاق افتاد۔
درسال ۱۷۹۸م با انگلیس ها در باب قشون استیجاری اتحاد شد
درسال ۱۷۹۹م جنگ چهارم میسور به وقوع پیوست۔

درسال ۱۸۰۰ء قشون استیجاری حیدرآباد تشکیل یافت۔
درسال ۱۸۰۳ء جنگ اسی وارگاؤن واقع شد
درسال ۱۸۰۳ء ولایت برار را به نظام سپردند۔

باب یازدہم

سکندرجاہ نظام ششم

وفات نظام علیخان

نظام علی درعمر هفتاد سالگی بعد از چهار روز از آغاز جنگ با مرہٹہ ہا جان خود را به اجل سپرد و فرزندش سکندرجاہ بجای او بر سریر سلطنت جلوس نمود۔ از جهت ان حادثه در اتحادی که مابین نظام علی و انگلیس بود تبدیلی بین واقع شد زیرا که سکندرجاہ مانند اسلاف خود از امپراطور دہلی خواهش تصدیق سلطنت خود نمود و ان تصدیق را تحصیل کرد۔ از جهت ان فعل نظام شرکت انگلیس ها از وی دلتنگ گردید۔ زیرا که نظام برحسب معاهده سال ۱۷۹۸ء و ۱۸۰۰ء تابع شرکت مذکور گشته بود۔
عاقبت الامر انگلیس ها در یادداشت ان به نظام نوشتند که او به تمام معاهده سابق که مابین حکومت انگلیس و نظام شده بود کاملاً عمل نماید۔ بعد از سه سال انگلیس ها موقع یافتند که متبوعیت خویش را پاکیزه ظاهر بکنند۔
وقتیکه نظام خواست صدر اعظم خود میرعالم را که انگلیس ها منتخب کرده بودند از منصب وزارت عزل نماید و بجایش یکی از مخالفان انگلیس ماهی پتراہم را وزیر خود مقرر بکند فرمان فرمای هند

سرجارج بارلو فوراً به نظام نوشت که میر عالم را دو باره صدر اعظم خود بسازد و نیز آنانی را که مخالف انگلیس هستند از ملک بیرون بکند و در امور سلطنت از سفیر انگلیس رای بگیرد - عظیم الامرا صدر اعظم نظام بعد از مدت یک سال از وفات آقای خود از دنیای فانی به عالم جاودانی شتافت - او وفادار صمیم نظام بود و رفتار زیرکانه داشت از این جهت در حبس بودنه به آقای خود فایده بسیار رسانید و نتیجه اش این شد که مرهته ها آن ولایاتی را که بعد از جنگ کردلا از نظام گرفته بودند دو باره باو پس دادند و از ادعای چوت (ربع مالیات) دست بر داشتند و در عوض ۴۰ کرور روپیه که نظام به اینها داد ادعای مبلغ های دیگر را ترک نمودند - وقتیکه عظیم الامرا مرد از جهت سفارشش سفیر انگلیس میر عالم صدر اعظم نظام مقرر شد اما نظام او را دوست نمی داشت و ما پیش از این در باب راجه ماهی پترام که میخواست خود را وزیر بسازد بیان کردیم و بالاخره فوج استیجاری مشار الیه را از ملک بیرون کرد و راجهٔ مذکور نزد هولکر پناه برد و به او گفت نظام می خواهد بر خلاف انگلیس باوی ساخته قوهٔ اینها را مضمحل بسازد - هولکر بر قول ماهی پترام اعتماد نموده به نظام نگاشت که با قشون بسیار به حیدر آباد می آیم ولی جواب نظام او را انگذاشت که گول[^۵] بخورد یعنی نظام به او نوشت که من بر خلاف انگلیس خیال مخاصمانه ندارم - در سال ۱۸۰۸ م میر عالم مرد و نظام خواست که داماد میر عالم منیر الملک

[^۵]: ۵ گول خوردن دهوکه کهانا

را صدر اعظم خود بسازد - اما سفیر انگلیس تعین وی را خوب
خیال نکرد و فرمان فرمای هند هم منصب وزارت او را
امضا نمود - بعد از آنکه تا چندین ماه در باب وزارت مابین
نظام الملک و انگلیس مباحثه سختی شد طرفین برین راضی
شدند که نظام منیر الملک را وزیر خود مقرر بکند اما او اسمی
باشد و علامت ظاهری منصب وزارت را بدارد و لی
نظم مملکت را کاملاً بدست راجه چندو لال پیشکار که زیر دست میر عالم و
منیر الملک خدمت خوب کرده بود بگذارد و راجه مذکور صاحب
فراست و زود فهم بود و علاوه برین میخواست که با انگلیس ها اتحاد
بشود و خیلی سخت کش بود - از صبح تا خیلی از شب رفته خود را
مشغول نظم و نسق ملکی میداشت اما راجه مذکور دوچار اشکالات
زیادی شد و در زمان طویل ۳۵ سال که ان شغل را داشت
کاری که کرد همین بود که حکومت و آقای خود را از خود راضی داشت
و سفارت خانه انگلیس را ساخت و ان را با اسباب آرایش
قیمتی بسیار مزین نمود - دران وقت مواجب دسته فوج
انگلیس از حد متجاوز شده بود و طریقه جمع نمودن مالیات هم که دران
زمان رائج بود رعیت را مفلس ساخت - مردم روی دست هم
رفته جمع کردن مالیات را اجاره میکردند و حاکم اجاره دار بر سکنه
ان ولایاتی که باو داده بودند دست تطاول دراز میکرد و خود را متمول
می ساخت زیرا که او می توانست هر چه بخواهد بکند -

اصلاحات سر چارلس متکاف

دران حالت در سال ۱۸۲۰

---

۵۱ - دوچار شدن - زحمت میں پڑ جانا - ۵۲ روی دست هم رفتن - ایکدوسرے کا ضد ہو جانا

مستر منکاف که بعد از آن سرچارلس شد سفیر انگلیس مقرر گردید بعد از آنکه تمام مملکت دکن را سیاحت نمود این کار را بذمه خود گرفت که طریقه جدیدی در جمع نمودن مالیات ترتیب بدهد از این جهت مددگاران سیاسی و صاحب منصبان فوج انگلیسی نظام را در ولایات مقرر کرد که اینجا ها را نگاه داری بکنند و کار دیگرش این بود که بطرف شرکت ولیم پالمر توجه خود را منعطف ساخت زیرا که اثر سیاسی شرکت مذکور در حیدرآباد بسیار رو به ازدیاد نموده بود و جهت زیاد شدن آن سر ولیم رومبولد یکی از منسوبان حاکم مدراس بود که در سال ۱۸۱۳ م به شرکت مذکور ملحق گردید و مشارالیه شوهر دختر پرورده فرمان فرمای هند مارکویس آف هاستینگ بود بعد از آن شرکت ولیم پالمر ترقی نموده قریب بیست کرور روپیه با تنزیل[۱] زیادی به نظام قرض داد و بقدری در مجالس مشورت دولتی نفوذ پیدا کرد که برای حکومت نظام ممکن نبود بدون رضایت و تدبیر شرکت مذکور کاری بکند. از این جهت مستر منکاف در باب شرکت مذکور به حکومت کلکته (انگلیس) نگاشت و توجه حکومت را به آن سامان منعطف گردانید. نتیجه اش این شد که حکومت کلکته تمام قرض نظام به شرکت ولیم پالمر را ادا نمود و نظام در عوض آن از ادعای پیشکش سرکار (حکومت) شمالی که انگلیس ها از سال ۱۷۶۶ به او می دادند دست کشید.

تاریخهای عمده

---

[۱] تنزیل = سود.

در سال ۱۸۰۳ میلادی نظام الملک جان خود را بحق تسلیم نمود
در سال ۱۸۰۴م عظیم الامرا وفات کرد۔
در سال ۱۸۰۴م میر عالم بر منصب وزارت مقرر گشت
در سال ۱۸۰۸م چندولال را پیشکار مقرر کردند
در سال ۱۸۲۰م سر چارلس مٹکاف در حیدرآباد سفیر انگلیس مقرر شد

باب دوازدہم

ناصر الدولہ نظام ہفتم

در سال ۱۸۲۹م سکندر جاہ مرحوم شد و فرزند بزرگش ناصر الدولہ بر تخت سلطنت پدر جلوہ نمود۔ بمجرد یکہ نظام نو عنانِ حکومت را بدست گرفت طریقہ را کہ سر چارلس مٹکاف اتخاذ نمودہ بود مرتفع ساخت وان طریقہ این بود کہ فرنگی ہا در ولایت دکن نظارت[۱] داشتند۔

مکر نمودن وہابی ہا

در سال ۱۸۳۸ وہابی ہا بر خلاف انگلیس مکر نمودند کہ حکومت وی را از ہند مرتفع بسازند و در سال دیگر انگلیس ہا عدلیہ را تشکیل دادند کہ مبنای مکر و حیلہ مذکور را دریابند و معلوم شد کہ مبارز الدولہ برادر نظام مرحوم در آن مکر شریک گشتہ بود در پاداش جرم وی را در قلعہ گولکندہ حبس نمودند و او زود در آنجا فوت شد۔

[۱] نظارت ۔ انتظام

بلوای محرم

در محرم سال ۱۲۶۷ھ از جهت اختلاف مابین سنی و شیعه در شهر بلوی شد حکومت نظام با سنی با مراعات چند نموده و دستهٔ شیعه را موقوف ساخته بلوی را به اتمام رسانیده.

وزارت سراج الملک

در سال ۱۲۵۳ھ راجه چندو لال از منصب وزارت استعفا کرد و برادرزاده اش راجه رام بخش بجای او صدر اعظم شد ولی او منصب مذکور را زیاد نگاه نداشت۔ در سال ۱۲۶۸ھ سراج الملک فرزند منیر الملک بجای او بر مسند وزارت نشست۔ سراج الملک بیچاره از آغاز وزارت دوچار حوادث و واقعات خلاف مرام خود گردید وازجهت اصلاحاتی که او در ابتدا کرده بود نظام از وی بدظن گشته چندی او را از منصب وزارت عزل نمود بعد ازان ازجهت طریقهٔ جمع نمودن مالیات که از سابق مروج بود مشکلات مالی هم درپیش آمد خزانهٔ دولت تهی گشت و قرض بسیار شد عاقبت الامر نظام برای ادا نمودن یک حصه از ان قرض مجبور شد جواهرات خویش را گرو بگذارد و در ان وقت نازک لارد دلهوزی فرمانفرمای هند به نظام سخت گرفت که درعوض مواجب دستهٔ قشون انگلیس حیدرآباد (کنتنجنت حیدرآباد) او ملکی بدهد تا انگلیس ها بتوانند از دخل آن مواجب قشون را مرتبا ادا نمایند۔ در سال ۱۸۰۰م فوج قشون استیجاری مذکور بوجود آمد ولی مطابق مصالحه که با انگلیس شد لازم بود نظام در وقت جنگ با دشمن عام خود و انگلیس

قشون استیجاری خود را در جنگ کمیل نماید اما دو سال بعد نتیجه گفتگوی مصالحهٔ که سفیر انگلیس نموده بود این شد که نظام فوج استیجاری را دائماً نگاه بدارد و مواجب انها را هم خود بدهد ولی قشون مذکور کاملاً در دست سفیر انگلیس باشد. وقتی اسم قشون استیجاری مذکور به یادگار سفیر انگلیس که آن را منظم ساخته بود رسل برگید بود. وان قشون هم فوج پیاده داشت و در هریکی از انها یک هزار سرباز بود. در سال ۱۸۴۸ ام عدد قشون بتدریج به ده هزار رسید و یک صد صاحب منصب انگلیس آن را تربیت می کردند. سفیر انگلیس از خزانهٔ خود مواجب قشون را می داد زیرا که نظام نمی توانست مواجب ان را مرتباً ادا بکند تا اینکه مواجب های قشون مذکور به ۱۲ کرور و دویست هزار روپیه رسید در سال ۱۸۵۱ لارد دلهوزی فرمان فرمای هند به نظام نوشت که چنان بلوکی را به انگلیس ها بدهد که قرض وی را ادا بسازد و نیز مواجب دستهٔ قشون استیجاری را مرتباً بدهند. اما نظام نمی خواست که حصهٔ از مملکت خود را بدهد پس اواموال شخصی خویش را گرو گذاشت تا نصف قرض خود را ادا بسازد و عهد کرد که باقی مانده را در مدت سه ماه ادا بکند ولی بواسطه بدبختی نظام قرض او با اینکه اقساط می داد رو به ازدیاد نمود و در ماه حوت سال ۱۸۵۳ مبلغ قرض وی به نه کرور روپیه رسید نظام نمی توانست ان را ادا بکند و فرمان فرمای هند نمی خواست انتظار بکشد و بالاخره در اول برج جوزا ما بین حکومت نظام و انگلیس معاهدهٔ جدید واقع گشت و نظام برحسب ان معاهده رایچور دو آبه مین گهات برار و بلوکهای دیگر را که بر سرحد احمد نگر و شولاپور

واقع بود به انگلیس ها تسلیم نمود و ولایات شولاپور و احمدنگر حکومت جزو ولایت بمبئی بود. نظام ولایاتی را که به انگلیس ها داد سالی ده کرور روپیه دخل داشت و این قرار هم شد که حکومت انگلیس باید از دخل مذکور بعد از دادن مواجب قشون استیجاری و ادا نمودن حقوق های پنرام و خانواده پاشای و دیگران که ادعای طلب میکردند وجه[۵۱] باقی مانده را به نظام تسلیم نماید. ده روز بعد از معاهده مذکور سالارجنگ صدر اعظم مقرر شد.

سرسالارجنگ

سالارجنگ در عمر بیست سالگی افتخار ملازمت دولت را تحصیل نمود و پیش از ان گاهی نظم و نسق بعضی از ولایات دکن را بدست فرنگی ها می دادند مثل اینکه یکی از فرنگیها مستر دیتان در دکن نظارت بلوکی را داشت اما حکومت انگلیس بواسطه جهاتی طریقه مزبور را نه پسندید و در سال ۱۸۴۸ ام روابط مستر دیتان با حکومت نظام مرتفع گردید و بلوکاتی که در نظارت وی بود به سراج الملک سپرده شد اما مشارٌ الیه برادر زاده خود سالارجنگ را معین کرد که نظارت بلوکهای مزبور را برای او انجام بدهد. اگرچه که سالارجنگ بیشتر از هشت ماه خدمت خود را نگاه نداشت. در ان مدت علاوه بر اینکه طریقه مالیات زمین را که اسلافش استخاذ[۵۲] نموده بودند کاملاً آموخت کار خود را هم بخوبی و با اطمینان انجام داد. وقتیکه سراج الملک صدر اعظم شد نظام تیولهای او را که در گرو طلب خود گرفته بود پس داد. و انها را برای این

---

۵۱ وجه- رقم۔ ۵۲ استخاذ نمودن - قبول کرنا- ہاتھ میں لینا

پیش نظام گروگذاشته بودند که پول از وی گرفته قرض منیرالملک را ادا بسازند آنوقت سالارجنگ را بر نظارت بلوکهای مذکور مقرر کردند و دوران هنگام او از امور دولتی مطلع گشت چون عموی او مکرر با او در امور ملکی مشورت میکرد. در اوایل جوزا سال ۱۸۵۳م یک هفته بعد از آنکه ولایت برار را به حکومت انگلیس تسلیم نمودند سراج الملک جان خود را به اجل سپرد. بواسطه جهالتی در آنوقت انتخاب وزارت اهمیت بسیار داشت و از کسان قابل وزارت یکی سالارجنگ بود اما نظام او را چندان دوست نمی داشت زیرا که او برادرزاده منیرالملک بود و نظام مشارٌالیه را به خیال صحیح یا باطل خود مسئول دادن برار به حکومت انگلیس می دانست و فهمید که سالارجنگ هم مثل او خواهد کرد وجهت دیگرش این بود که سالارجنگ بیست و پنج سال و دو ماه قمری عمر داشت اما لالا بهادر دفتردار دولتی مؤید سالارجنگ بود و می خواست که او صدراعظم بشود. آخر در دوم جوزا سال ۱۸۵۳م در درباری که همه اعیان ملک و سفیر انگلیس حاضر بودند منصب وزارت را به سالارجنگ دادند.

تاریخهای عمده

در سال ۱۸۲۹م سکندر جاه وفات نمود.
در سال ۱۸۳۸م وهابی ها بر خلاف انگلیس مکر کردند.
در سال ۱۸۴۳م راجه چندولال استعفا کرد.
در سال ۱۸۴۸م سراج الملک صدراعظم مقرر گشت.
در سال ۱۸۵۳م ولایت برار را به انگلیس ها دادند.

در سال ۱۸۵۳ م سالار جنگ بر مسند وزارت نشست.

باب سیزدهم

افضل الدوله نظام هشتم

بلوای بزرگ هند

در ۲۷ برج ثور سال ۱۸۵۷ م ناصر الدوله مرحوم شد و فرزند ارجمندش افضل الدوله جلوه آرای سریر سلطنت گردید. چهار روز بعد آتش بلوای هند بر خلاف انگلیس با کمال سختی مشتعل شد. دران وقت نازک حکومت انگلیس نمی دانست که خیالات بزرگترین امارت هند یعنی حکومت حیدرآباد در باب آن چیست ازاین جهت انگلیس ها مضطرب بودند. عصر همان روزی که نظام نو را بر تخت سلطنت پدرش نشانیدند دهلی در دست باغی ها افتاد و لارد الفینستان به سفیر انگلیس حیدرآباد تلگراف نمود که اگر نظام از دست ما برود تمام مملکت هند از دست خواهد رفت اما او از دست نرفت و در همان ابتدا سفیر انگلیس کلنل (سرهنگ) داویدسن ان مطلب را خوب می دانست بعد از آنکه سفیر مذکور افضل الدوله را بر تخت سلطنت نشانید به منزل خود برگشت و در انجا خبر بلوای کلنا هور را یافت و چون او به سالار جنگ خبر مذکور را رسانید سالار جنگ گفت که سه روز پیشتر این مطلب در شهر مشهور بود.

آیا عاقبت صاحب منصبان انگلیس که در روز بیست و هفتم ثور در قصر نظام برای تاجگذاری[1] وی جمع شدند چه می شد اگر نظام فی الجمله میلی بطرف بلوائی ها نشان می داد. کار خیلی سخت بود و مردم مشغول بودند که تعصب مسلمانان را بهیجان بیارند. روز بیست و یکم جوزا وقتیکه مردم از خواب برخاستند برگذرهای شهر اعلان ها دیدند به این مضمون که ای مسلمانان بیائید از انگلیس ها که مذهب و ملت شما را تباه کردند انتقام بکشید. دو نفر در وقت نماز جمعه که مکه مسجد پر از مسلمانان بود و ملائی وعظ می نمود موقع خوب یافته به وی گفتند که چرا مثل زنها حرف مفت میزنی و چرا وعظ نمی کنی که علم مقدس اسلام را برافرازند بعد چند نفر بلوائی جمع شدند و فریاد کردند دین دین اما از سعی انها اثر بزرگی روی نه نمود زیرا که اشخاص محترم با انها شریک نشده بودند. دوباره در شب ان روز یاغی ها خواستند که مثل سابق در مکه مسجد بلوا بکنند ولی قراول[2] عرب ها که بحکم صدر اعظم در شهر معین شده بودند انها را منتشر ساختند. در ان اثنا برای احتیاط سفارت انگلیس را مستحکم نمودند و اطراف دروازه ان توپ ها نصب کردند و وزیر اعظم حکم داد که در جاهای متعدد شهر قراول بمانند که نگذارند سرباز های بومی[3] قشون سکندرآباد داخل شهر بشوند چون مشهور بود که سرباز های مذکور از انگلیس دلتنگ شدند و نیز به قراول شهر حکم داد که تمام ان کوشش هائی را که باعث بلوی و یاغیگری است مرتفع بسازند. اما نایرهٔ خودسری و شورش

---

[1] تاجگذاری - تاج پوشی [2] قراول - پهره والا - [3] بومی - ملکی -

در گوشه های مخفی ملک هنوز منطفی[1] نشده بود و چندی نگذشت که یک فوج سوارهٔ سا خلوی اورنگ آباد علم یاغیگری را برافراشت چند نفر از قایدان یاغی ها بقتل رسیدند و دیگران به این غرض به حیدرآباد فرار نمودند که نظام اینها را پناه خواهد داد ولی سالار جنگ باغیان مذکور را بدست سفیر انگلیس سپرد و مردم ان فعل سالار جنگ را حمل بر خیانت نمودند و ازان جهت در عوام اسلام شورش پیدا شد- روز جمعه بیست و هفتم ماه جوزا سال ۱۸۵۷ ام جمعیت زیادی در مکه مسجد حاضر شد و مقصود شان این بود که دسته شده چهار عالم بزرگ را خدمت نظام به برند تا ان علما تکلیف یک پادشاه اسلام را به او حالی نمایند و نیز از نظام بخواهند که سربازهائی را که به انگلیس ها دادیس بگیرد یا حمله به سفارت انگلیس بنماید اما مجمع مسلمانان را زود منتشر ساختند و در شهر مکرر امن قایم شد- عاقبت الامر در وقت شام مسلمانان اطراف سفارت انگلیس جمع شده بران هجوم نمودند دو دروازهٔ سفارت را شکستند اما انگلیس ها پیش از آنکه یاغیها ضرر زیاد برسانند- برانها شلیک کردند و عقب نشانیدند و بعد ازان حکومت نظام قایدان یاغی ها را گرفته بعضی از انها را بقتل رسانید و باقی ماندگان را حبس نمود و مدت حبس شان مختلف بود- با این حال خطر بلوی بکلی رفع نشد زیرا که ماه محرم در برج اسد آمده بود و عموماً جوش مسلمانان در آن ماه خیلی زیاد میشود ازاین جهت ماه مذکور هم باعث زحمت و سراسیمگی دولت گردید

---

[1] منطفی شدن - خاموش ہو جانا-

اما به جهت جدیت و همت نظام و وزیر باد را ینتش[1] که در باب یاغی ها نمودند برای انها ممکن بنود بر خلاف دولت کاری بکنند۔

یاغیگری در ولایت شوراپور

واقعاً بعد از همت نظام و وزیرش دیگر اهل حیدر آباد کاری به بلوای هند ندا شتند و زمان بلوای مذکور بدون اینکه حادثۀ در مملکت دکن واقع بشود می گذشت اما بعضی از اربابهای جنوب خاک مرهته بر خلاف انگلیس باهم ساختند وان منجر به یاغیگری راجه شوراپور بر خلاف انگلیس در ماه جدی سال ۱۸۵۸ ام شد۔ راجۀ مذکور یکی از اربابهای ملک نظام بود وهمینکه او علامات قصد مخاصمانه خود را اظاهر کرد نظام به رعیت خود اعلان داد که کسی ملازمت راجه مذکور را قبول نه کند والا سزای سخت خواهد یافت۔ بعد از انکه انگلیس ها راجه را شکست دادند او به حیدر آباد فرار نمود و فهمید که دولت او را پناه خواهد داد ولی حکومت نظام راجۀ مذکور را گرفته بدست سفیر انگلیس سپرد۔ بعد در اواخر سال ۱۸۵۸ ام دولت نظام دوچار زحمت گردید و ان این بود که تان تیا توپی قاصدان خویش را به سرحد نظام فرستاد که مشارالیه را هم برای شرکت بلوی آماده نماید ولی نظام و وزیر وی را مثل اول دوست صمیمی انگلیس ها یافت چنانکه آنها در وقت شروع بلوی دوستی خود را با انگلیس ظاهر کرده بودند۔ واقعاً ما نمی توانیم آن خدمات بیش قیمتی

---

[1] درایت ـ دانش ـ

راکه حکومت نظام به انگلیس نمود. بیان بکنیم درآن وقت سفیر انگلیس هم قدر خدمات مذکوره را خوب دانست و کلنل داودیسن رسماً نوشت که وزیر اعلیحضرت نظام بایک همت وفوریتی کمک بما رسانید که زبان از تعریف عاجز است و حکومت انگلیس هم خدمت امارت دکن را تصدیق نمود. در ماه سرطان سال ۱۸۶۰ م انگلیس ها هدیهٔ از مصنوعات خود برای نظام فرستادند که یک لک روپیه قیمت داشت و برای صدر اعظم هم هدیهٔ مصنوعاتی که سی هزار روپیه قیمت داشت فرستادند و علاوه برین با نظام عهد کردند که دو ولایت از ولایاتی راکه ازاو گرفته بودند پس بدهند یعنی رایچور و داراسیو (که حالا مسمی به عثمان آباد است). حکومت نظام در عوض ان مراحم و ملاطفت سپاس انگلیس ها را بجا آورد اما ازانها خواست که فاضل مالیات ان ولایات وی که دست انهاست به وی داده شود و اگر باقی پیدا بشود ازاو نگیرند و نیز نظارت بلوکهای مذکوره را به سفارت انگلیس حیدرآباد بسپارند نه به حاکم ناگپور و حکومت انگلیس آن دو شرط را قبول کرد.

قصد جان سالار جنگ

درآن اثنا نزدیک بود که سالار جنگ کشته بشود.

در صبح ۲۳ ماه حوت سال ۱۸۵۹ سفیر انگلیس کلنل داویدسن برای ملاقات نظام به قصر وی که در شهر واقع بود رفت و وقتیکه صدر اعظم با سفیر انگلیس از قصر نظام بیرون میرفت براو شلیک[۱] شد و دو نفر از مصاحبان صدر اعظم مجروح شدند.

۱ – شلیک کردن – گولی چلانا۔

و بجود او گزندی نرسید و بعد ان کسی که شلیک کرده بود با شمشیر بر سالار جنگ حمله آور گردید اما از خوشبختی وزیر نوکرهای ان مرد از رسیدن به وی گرفتند ولی از جهت حادثهٔ مذکور سالار جنگ هیچ متاثر نشده بالکل داوید سن بر فیل سوار شده به سفارت انگلیس رفت و سربازهای صرف جیب[۱] نظام همراه وی بودند. نه سال بعد در ماه جدی سال ۱۸۶۸ ام وقتیکه سالار جنگ برای سلام عید به قصر نظام میرفت دوباره بقصد کشتن وی جدیت نمودند ولی درآن کامیاب نشدند وقتیکه صدر اعظم به قصر رسید نظام بر کامیاب نشدن خصم به وی خیلی تهنیت گفت و بعد ازآن خوب معلوم شد که شخصی از تدابیر ملکی سالار جنگ دلتنگ گشته قصد کشتن وی کرده بود ـ

تاریخهای عمده

درسال ۱۸۵۷ ام بر سفارت انگلیس مهاجمه نمودند ـ

درسال ۱۸۵۸ ام در ولایت شورا یو ریلوی شد ـ

درسال ۱۸۵۹ ام برای کشتن سالار جنگ جدیت کردند ـ

درسال ۱۸۶۸ ام دوباره برای کشتن وی سعی نمودند ـ

باب شانزدهم

---

[۱] صرف جیب ـ مصرف خاص

میر محبوب علیخان بهادر مرحوم نظام نهم

روز پنجم ماه حوت سال ۱۸۶۹ م افضل الدوله از دنیای فانی به عالم جاودانی شتافت و در یازدهم همان ماه میر محبوب علیخان بر تخت سلطنت پدر فشانده شد. او ان وقت بچه سه ساله بود و سالار جنگ نائب السلطنه شد و شمس الامرا هم شریک نائب السلطنه مقرر گردید که در امور ملکی به او مدد بدهد. در سال ۱۸۷۵ م ولی عهد دولت انگلیس شاهزاده ادوارد که بعد امپراطور شد به هندوستان نزهت افروز گشت ولی در پروگرام وی سیاحت حیدرآباد داخل نبود. اما سالار جنگ در بمبئی و کلکته به شرف یابی نایل آمد و حضرت والاهم با محبت قلبی او را پذیرفت و علاوه برین دیوک آف سدرلیند که همراه حضرت والا آمده بود سالار جنگ را وعدهٔ مؤکد گرفت که به انگلستان برود. در برج حمل سال ۱۸۷۶ م سالار جنگ به انگلستان رفت که عهد خویش را ایفا نماید و سیاحت وی خیلی با شکوه بود و هر جا که رفت چنان با حرمت و عزت با وی رفتار کردند[1] که با هیچ خارجه به استثنای چند نفر از شاهزادگان نکرده بودند.

سالار جنگ بعد از یک سفر چهار ماه و نیمی به حیدرآباد مراجعت نمود و یادادب و مهربانی و بزرگی و عدالت انگلیس را سوغات[2] آورد.

---

[1] رفتار کردن - سلوک کردن [2] سوغات - تحفهٔ سفر

حالت ولایت حیدرآباد پیش از زمان سالار جنگ

پیش از زمان سالار جنگ طریقۂ جمع خراج حیدرآباد این بود که مالیات را به هردم اجاره می دادند و ولایات به حکام تا مدت معین اجاره داده می شد و اینها ضامن بودند که مالیات مقرر شدۂ زمینها را بدولت بدهند و خود حق العمل بگیرند۔ در زمانِ حکومت نظام علی خان اول روپیه چهار آنه از مالیات به اینها می دادند ولی بعد از ان دو آنه شد اما حکومت قدرت داشت هروقت که خواهد بلوکها را از حکام گرفته به دیگران به سپارد حکومت بلوکها را به کسی می داد که مال الاجاره بیشتر بدهد نه فراست او را می دید و نه اخلاق و عادت وی را خیال می کرد حکام مذکور می خواستند که حتی الامکان از رعیت پول بگیرند و عاقبت الامر در مملکت شلوقی و بی نظمی روی نمود۔ حکام بر رعیت دست تطاول دراز کردند و دولت خود را گول می زدند۔ دفتر دارها که ابتداءً معین شده بودند تا زیر دست صدر اعظم و پیشکار حساب دولت را انجام بدهند کم کم مقتدر شده می توانستند مالیات دولت را به هر کسی که می خواهند اجاره بدهند۔ حساب خرج دولت معین نبود و صرف دفترهای قبض رسید بطور قدیم موجود بود و اینها هم قابل اعتماد نبود۔

وقتیکه سالار جنگ بر مسند وزارت نشست دخل ملک که به سلطنت می رسید بعد از وضع مواجب سپاه

ولایات سه کرور و سه لک بود ولی وجه مواجب اقربای نظام
و افغان ها و قشون دیگر مجموعاً از مبلغ مذکور زیاد ترمی شد-
در انوقت هیچ خزانه دولت نبود و حکومت وقت اعتماد خود
را چنان از دست داده بود که کسی به او یک هزار روپیه هم قرض
نمی داد و در ان زمان دار الحکومه و چندین بلوک دیگر دار الضرب
داشتند اگرچه که وزن سکه همه جایکی بود اما حکام ایالات برای نفع
خود قیمت را تغییر می دادند- تیول داران و زمینداران بسیار
بعد اطلاع حکومت بوجود آمدند و به قانون خود عمل نمی کردند مصارف
خیراتی خیلی زیاد ولی ترتیب بود و قانون معینی نداشت-
نظم عدلیه خیلی بد بود یعنی عدلیه های قاضی و مفتی و صدارات
و نظامت مرافعات[1] جزئی را فیصله میکردند یعنی مرافعاتی
که راجع به مذهب یا اختلاف در اموال بود- اما مرافعات
بزرگ و دارای اهمیت را نمی گرفتند- عدلیه سلطانیه
که مشتمل بر چهار ملا یا قاضی بود مثل عدلیه های دیگر بد بود
و صرف مرافعات پای تخت را می گرفت و نیز در
ایالت های مملکت هیچ عدلیه نبود و پولیس هم خوب منتظم
نبود و مردم بذریعه شورش و بلوی ادعای طلب خود را
می نمودند یعنی مردم اجاره را به منزل مدیون[2] رهسپار میکردند
که منزلش را احاطه بنمایند و کار به اینجا رسید که طلبکاران
نظام و صدر اعظمش هم با شورش و بلوی ادعای خود را
می نمودند- مردم بلوائی طریقهٔ مذکور را بدون مزاحمت

---

[1] مرافعه- مقدمه-   [2] مدیون- بسیر قرضه ہے-

کسی همه جا بخوبی استعمال میکردند و سپاه نظام بجای اینکه
بی نظمی ملک را رفع بسازند و به دولت خود مدد بدهند بیشتر
باعث زحمت حکومت می شدند. فنشون زیردست صاحب
منصب ماهری نبود و خیلی لازم بود که انها را تربیت داده
شود و سربازها هم برای گرفتن مواجب باقی خود که اغلب
به اهنام تنبانی رسید بلوی میکردند. و نیز ملک دارای
مدرسه های زیاد نبود که قابل نوشتن باشد. اشخاص
محترم و اغنیا توجه خود را بطرف تعلیم منعطف نمی ساختند و
خیال انها این بود که تعلیم برای ذلیلان لازم است نه که
برای امراء و تجارت ملک هیچوقت مثل ان زمان بد
نشده بود زیرا که گمرک[۱] به قدری زیاد شده بود که مانع از ترقی
تجارت می شد و مملکت دارای راه های خوب نبود و از همه
بدتر این بود که تمام ادارات حکومت فاسد گشته بود.

اصلاحات سالار جنگ در امارت دکن.

وقتیکه سالار جنگ بر مسند
وزارت متمکن گردید حالات
حیدرآباد همان بود که ما حالا
در حیز تحریر آوردیم ولی صدر
اعظم مذکور در مدت چند سال حالت امارت دکن را تغییر داد.
طریقۀ تقسیم نمودن ایالات مابین اجاره داران که از سابق مروج
بود بتدریج مرتفع گشت و خدمت جمع کردن مالیات به حکام
ماهر داده شد و نیز در دار السلطنه و ایالات هر جا خزانه ها

---

[۱] گمرک - کروڑگیری.

دولت قایم گردید و نتیجه توجه کامل بطرف امور دولتی این شد که اعتبار حکومت زیاد گشت۔ صرف یک سکه حالی (رایج) قدیم در تمام ممالک نفاذ پذیرفت و عدلیه های خوب قایم شده و پولیس را بیش از بیش منظم ساختند و قشون را به سرکردگی صاحب منصبان با علم تربیت لازم دادند بعضی ازآن صاحب منصبان بومی بودند و بعض فرنگی۔ سالار جنگ برای مرفع ساختن ان تعصب و بی اعتنائی که اغنیا و اشخاص بزرگ به تعلیم می داشتند مدرسه مرتبی را برپا ساخت و معلم های ماهر را برای تعلیم مقرر کرد و خواهرزادهٔ خویش را به مدرسه فرستاد که تعلیم بیابد و نیز در شهر دارالفنون های طبی و مهندسی قایم شدند و در تعلیم زبان انگلیسی هم آغاز خوبی شد۔ گمرکی را که از مال التجاره وارداتی ملک گرفته می شد کم نمودند زیرا که به قدری گمرک زیاد شده بود که مانع از تجارت گشت راه های خوب ساخته شد و نیز کار های لازم رفاه عام و فائده رسان دیگر را هم انجام دادند چنانکه دولت کار ساختن کتل بمبئی و نهر بلکاپور را در دست گرفته بایک حرارتی مشغول کار شد و نیز راه آهن صد و پانزده میلی از سکندرآباد تا وادی ساخته شد و آن اول راه آهنی بود که در دکن کشیده گشت۔

وفات سالار جنگ

در هفدهم ماه حوت سال ۱۸۸۳ ام سالار جنگ مرحوم شد و یک سال بعد از مرگ وی اعلیحضرت میر محبوب علیخان بهادر

---

۱ راه آهن - ریل

مغفور امور حکومت را در دست گرفت۔

تاجگذاری اعلیحضرت نواب میر محبوب علیخان بہادر مرحوم

در ۱۲ ماہ حوت سال ۱۸۸۴م اعلیحضرت میر محبوب علیخان بہ حد بلوغ سلطنتی رسید ولارد ریپان فرمان فرمای هند انگلیس وی را بر مسند حکومت نشانید۔ لارد مذکور اول فرمان فرمای هند بود کہ بہ حیدرآباد آمد واز آن وقت هر فرمان فرمای هند در زمان حکومت خود بہ حیدرآباد می آید لارد مینتو فرمان فرمای ششمی است کہ در زمان مولف بہ حیدرآباد رونق افروز گشت۔ در سال ۱۸۸۵م نزدیک بود کہ جنگ بر سر حد شمال غربی هند واقع بشود در انوقت نظام مذکور خواست ۲ کرور روپیہ بہ انگلیس مدد بدهد اما حکومت انگلیس آن را قبول نکرد و بہ نظام اذن داد کہ فوجی را ترتیب بدهد کہ بتواند در وقت لازم با آن فوج بہ حکومت انگلیس کمک بکند وابتدای ایمپیریل سرویس تروپس (لشکر خدمت امپراطوری) از اینجا است۔

تولد ولی عهد سلطنت

در سال ۱۸۸۶م شاهزاده والا تبار نواب میر عثمان علیخان بهادر متولد شد کہ اکنون جلوه آرای سریر سلطنت دکن است

دادن دائمی ولایت برار بدست انگلیس۔

در ماه عقرب سال ۱۹۰۲م ولایت برار را بہ انگلیس تسلیم دائمی نمودند وانگلیس ها با نظام عهد کردند کہ در عوض آن ۵ کرور روپیہ سالانہ بد هند ولایت

مزبور را بلافاصله بعد از آمدن لارد کرزن به حیدرآباد به حکومت انگلیس دادند۔

دربار دهلی — در دهم جدی سال ۱۹۰۳ نظام به دهلی رفت که در دربار انجا که برای تاجگذاری اعلیحضرت ادوارد هفتم شده بود شریک بشود در آنجا به نظام لقب گریت کماندر آف بات دادند۔

نزهت افروزی شاهزاده ولیعهد و خانم وی به حیدرآباد — در ماه دلو سال ۱۹۰۶ م شاهزاده ولیعهد (پادشاه حال انگلیس) و خانم وی به حیدرآباد تشریف آوردند۔

حالات حیدرآباد در وقت تالیف کتاب — بعد از وفات سالارجنگ اول تا حال امارت حیدرآباد در تمام ادارات ملکی خود ترقی زیادی نمود و هر اداره بهتر مرتب شده نزدیک است که مثل بهترین ادارات تمدن جدید شوند و نیز دولت جوانان منتخب ملک را برای تعلیم طبابت و مهندسی و وکالت هر سال به انگلستان می فرستد و هر سال صد هزار روپیه خرج تعلیم انهارا بذمه خود می گیرد و اکنون چند نفر از انها در هر اداره دولتی ملازم هستند۔ فعلاً راه آهن امارت دکن هفت صد و چهل میل است۔ همه جای ملک بجز بعضی از مواضع داخله راه های خوب موجود است۔ کارخانجات ریسمان و پنبه در حیدرآباد و گلبرگه و اورنگ آباد رو به ترقی است و هر بلوکی دارای مدرسه ایست که در آن زبان

انگلیسی می آموزند و نیز در دہات مشہور و مراکز ولایات چندین مدرسہ تاسیس کردند و تعلیم انجا را در زبان بومی قرار دادند و تقریبا ہر ولایت مریض خانہ دولتی دارد کہ نظم انجا در دست طبیب با علم سپردہ میشود۔ مثل ہند انگلیس در امارت دکن ہم جان و مال مردم محفوظ است و سکۂ ملک رو بہ ترقی است و دولت عدد قشون غیر منظم را بتدریج کم نمود و برای آب یاری ملک چندین تدبیر اتخاذ و کم و بیش بہ تکمیل رسید و نتیجہ اصلاحات متعدد این شد کہ دخل سلطنت از قریب ۵۰ کرور روپیہ بہ قریب ۱۰۰ کرور روپیہ ترقی نمود۔

تاریخہای عمدہ

در سال ۱۸۶۹ م اعلیحضرت میر محبوب علیخان مغفور بر تخت سلطنت نشست۔

در سال ۱۸۷۵ م شاہزادۂ ولیعہد کہ بعد از ان شاہنشاہ ہند شد بہ حیدر آباد نزہت افروز گشت۔

در سال ۱۸۷۶ م سالار جنگ بہ انگلستان رفت۔

در سال ۱۸۸۳ م سالار جنگ مرحوم شد۔

در سال ۱۸۸۶ م شاہزادۂ والاتبار میر عثمان علیخان بہادر کہ اکنون رونق افروز سریر سلطنت می باشد متولد گردید۔

در سال ۱۹۰۲ م ولایت برار بہ انگلیس دادہ شد۔

در سال ۱۹۰۳ م اعلیحضرت نظام مرحوم بہ دہلی رفت کہ در دربار تاجگذاری امپراطور ہند شریک بشود۔

در سال ۱۹۰۳ م دولت انگلیس نظام مرحوم را بہ لقب جی سی بی

مفتخر ساخت۔

در سال ۱۹۰۶ء شاہزادۂ ولیعہد (شاہ حال) و خانم وی به حیدر آباد تشریف فرما شدند۔

باب پانزدہم

سوانح عمری اعلیحضرت نواب میر محبوب علیخان بہادر مرحوم

در ۲۷ ماہ اسد سال ۱۸۶۶ء اعلیحضرت نظام مذکور از کتم عدم بوجود آمد و در اوایل عمرش سالار جنگ توجہ مخصوص از وی مینمود و برای تعلیمش اول کاپتان جان کلارک و بعد کاپتان کلاد کلارک سی۔ آی۔ ای معین شدند در آن اثنا معلمهای ماہر نظام را چنان ریاضات[1] نظامی آموختند که مناسب مرتبه اعلای او باشد و ان ریاضات را او دوست می داشت۔ وقتیکه نظام شانزده ساله شد مدیران[2] مخصوص را مقرر کردند که اعلیحضرت را از امور دولتی مطلع بسازند۔

رفتن نظام به باردہلی حکومت انگلیس نظام را وعده گرفت که در دربار دہلی شریک بشود وان در روز دہم ماہ دلو سال ۱۸۷۷ء به وقوع پیوست

---

[1] ریاضات نظامی۔ فوجی اسپورٹ۔ [2] مدیر۔ معتمد۔

یعنی ان وقت که وکتوریا ملکه انگلیس خود را شاهنشاه هند اعلان داد۔

سیاحت اول رسمی نظام در سال ۱۸۸۲ام نظام اورنگ آباد را سیاحت نمود۔ در انوقت سالار جنگ هم همرکاب وی بود و نظام از جهت ان سیاحت از امور دولتی و نیز از امور دیگر مطلع گردید۔ و این اطلاع برای وی کار آمد بود۔

ملاقات نظام با فرمان فرمای هند در ایام عید میلاد مسیح سال ۱۸۸۳ام نظام با فرمان فرمای هند در کلکته ملاقات کرد و در راه مراجعت خویش در گلبرگه توقف نمود که سنگ بنیاد کارخانهٔ محبوب شاهی انجا را کار بگذارد و در انوقت نظام اعلانی داد که قابل یادگار است و آن این بود که توجه کامل خودم را زود بطرف مواد ترقی سلطنت ملتفت خواهم ساخت و یقین میکنم که توجه من باعث ترقی ملک و مرفه الحالی و فارغ البالی رعیت خواهد گردید۔

تاجگذاری اعلیحضرت ما پیش ازاین بیان کردیم که در ۱۲ ماه حوت سال ۱۸۸۴ام فرمان فرمای ان وقت هند لارد ریپان میر محبوب علیخان بهادر نظام را به مسند امارت نشانید و چندی نگذشت که نظام این اعلان را داد۔ کمال خوشی من در این است که اهل ملک خودم را به بینم که با امنیت و ثروت زندگی کنند و در ترقی علم و مواد ثروت و ترفیع صنایع و اختراعات

مشغول باشند زیرا که ازاین قبیل جدیت ایشان تاریکی ملک مرتفع خواهد گشت و از جهت فطانت و علم ملت ملک را مددو فائده خواهد رسید امید بزرگ دارم که صدر اعظم و حکام دیگر بر حفظ و اعانت من اعتماد نموده امر به معروف و نهی از منکر را نصب العین خود خواهند ساخت و بدون خوف و تملق حقوق ملت را حفظ خواهند نمود۔

نظام به لقب جی سی آی مفتخر گردید

۱۲ ماه حوت سال ۱۸۸۵ اعلیا حضرت ملکه انگلیس نظام را به لقب گراند کماندر آف دی استار آف اندیا د فرمانده بزرگ ستارهٔ هند) مفتخر ساخت۔

خواهش مدد دادن نظام به حکومت انگلیس

در همان سال نظام وقتیکه انگلیس ها در جنگ سودان مشغول بودند خواست که از قشون خود به انها کمک بکند و بعد از آن هم وقتیکه احتمال خطر حمله روس به ملک افغانستان می رفت نظام مذکور باز برای دادن مدد به انگلیس ها آماده گردید۔

افتتاح راه آهن نو

در نهم حمل سال ۱۸۸۶ ام نظام راه آهن عریض هشتاد و هفت میلی را که از سکندر آباد تا ورنگل ساخته شده بود افتتاح فرمود۔

شاهزادگانی که در ایام نظام حوم به حیدر آباد آمدند

ڈیوک آف کانات و خانمش۔
شاهزاده البرت وکتر۔ امپراطور حال روس۔ ولیعهد المان۔

شاهزاده فرانسز فردیناند ولیعهد اطریش ولی عهد دنمارک ولیعهد یونان۔ شاهزاده ولیعهد انگلیس وخانم وی۔

تاریخهای عمده

درسال ۱۸۶۶ء اعلیحضرت میر محبوب علیخان بهادر متولد گشت۔
درسال ۱۸۷۷ء نظام مذکور در دربار دهلی که دران ملکه وکتوریا خودرا شاهنشاه هند اعلان داده بود رفت۔
درسال ۱۸۸۲ء سیاحت اول رسمی در ملک خود نمود۔
درسال ۱۸۸۳ء با فرمان فرمای هند در کلکته ملاقات کرد۔
درسال ۱۸۸۳ء کارخانه گلبرگه را افتتاح نمود۔
درسال ۱۸۸۴ء بر مسند حکومت نشست۔
درسال ۱۸۸۵ء به لقب جی۔ سی۔ ایس۔ آی مفتخر گردید۔
درسال ۱۸۸۶ء راه آهن نورا افتتاح نمود۔

باب شانزدهم

تیولهای سمستان وپایگاه

چند سمستان وتیولهای دیگر در امارت دکن شامل است وآن تیول داران در نظم ونسق تیول خویش تقریباً آزاد هستند وما بعضی از آن تیولهای مهم را در اینجا در حیز تحریر می آوریم۔

سمستان امرچینتا

سمستان امرچینتا در ولایت رایچور واقع است و مساحت آن ۱۹۰ میل مربع است و ۷۶۳۴۱۴ نفر جمعیت دارد و دخل انجا یک صد و چهل هزار روپیه سالانه می باشد و تیول مزبور هر سال ۳۶۷ ہزار روپیه به حکومت نظام پیش کش می دہد۔

سمستان گدوال

سمستان گدوال هم در ولایت رایچور واقع است و رود کرشنا سمستان گدوال و امرچینتا را از هم جدا می سازد۔ مساحت تیول مذکور ۸۶۴ میل مربع است و سیصد ہزار روپیه دخل سالانه دارد و ۹۶۴۹۱ نفر جمعیت و ۸۶۸۴۰ روپیه به حکومت نظام هر سال پیش کش می دہد۔ سمستان گدوال خیلی قبل از تاسیس امارت حیدرآباد در دکن قایم شده بود۔ در زمان سابق تیول مذکور سکه از خود داشت و هنوز سکهٔ ان در ولایت رایچور مروج است و آن را روپیه گدوالی می نامند۔

سمستان جات پول

سمستان جات پول در ولایت محبوب نگر واقع است و مساحت ان ۱۹۱ میل مربع است و سرشماریش ۳۱۶۱۳ و دخل انجا یکصد نود ہزار روپیه می باشد و ۷۳۵۳۷ روپیه به حکومت نظام سالانه پیش کش می دہد و از کتیبه معلوم می شود که در اواسط قرن سیزدهم فرمان روایان انجا تغییر یافتند اما کسی نمی داند که از چند سال تیول مذکور قایم است۔

سمستان پالانچا

سمستان پالانچا در ولایت ورنگل واقع است و مساحت آن ۸۰۰ میل

مربع می باشد و ۳۸۷۲۳ نفر جمعیت دارد و دخل سالانه انجا هفتاد هزار روپیه است و تقریباً چهل هزار روپیه به حکومت نظام سالانه پیش کش می دهد۔ راجه انجا در ولایت گوداوری تیولهای بدراچیلم و رکاپالی را هم دارد و ولایت گوداوری در ایالت مدراس واقع است۔ معلوم می شود که قبل از پراتا پارودارای ورنگل سمستان مذکور در دکن وجود داشت و در اواخر قرن هیجدهم ملحق به حکومت نظام گردید۔

سمستان وان پارتی

سمستان وان پارتی در ولایت محبوب نگر واقع است و ۲۵۰ میل مربع است۔ ۶۲۱۹۷ نفر جمعیت دارد و دخل انجا یک صد و پنجاه هزار روپیه می باشد و هر سال ۷۶۸۸۳ روپیه به حکومت نظام پیش کش می دهد۔

تیولهای پایگاه

مساحت تیولهای پایگاه تقریباً ۴۱۳۲ میل مربع می باشد و سکنه انجا یک کرور و دویست و هفتاد و پنج هزار است و هشت کرور روپیه دخل سالانه دارد۔ تاریخ پایگاه از اواسط قرن هیجدهم شروع می شود و در آن زمان نظام علیخان ابوالفتح خان را بر منصب سرداری ۱۰ هزار سوار مقرر کرد و نیز مشارٌ الیه را به لقب تیغ جنگ و شمس الامرا مفتخر گردانید۔ ۵ هزار سوار مذکور ابتدای قشون پایگاه بودند و نظام تیولهای پایگاه را به تیغ جنگ مرحمت نمود که از دخل ان مواجب قشون را ادا بسازد۔ بعد از وفات ابوالفتح خان فرزندش محمد فخر الدین خان جای وی را گرفت مشارٌ الیه در سال ۱۸۰۰ ام دختر نظام را گرفت

و در سال ۱۸۲۷ انظام او را به لقب امیر کبیر مفتخر ساخت او در سال ۱۸۵۵ مرحوم شد و پنج فرزند داشت۔ در سال ۱۸۶۹ ام که افضل الدوله نظام از جهان فانی به عالم جاودانی شتافت فرزند سوم فخر الدین خان رفیع الدین خان شریک نایب السلطنه مقرر گردید و سالار جنگ نایب السلطنه بود در سال ۱۸۷۷ اکه رفیع الدینخان مرحوم شد برادر کوچکش را شریک نایب السلطنه مقرر نمودند پس از ان تیولهای پایگاه مابین فرزندان رفیع الدینخان یعنی سر آسمانجاه و رشید الدینخان منقسم گردید و چون در سال ۱۸۸۱ ام رشید الدینخان مرد حصه وی مابین فرزندانش یعنی سر خورشید جاه و سر وقار الامرا تقسیم شد از سال ۱۸۸۸ تا سال ۱۸۹۳ سر آسمانجاه خدمت وزارت امارت دکن را انجام میداد و در سال ۱۸۹۸ اجان خود را به اجل سپرد و مشار الیه یک فرزند داشت که حالا نماینده خانواده او است و بعد از سر آسمانجاه سر وقار الامرا وزیر مقرر شد و مشار الیه تا سال ۱۹۰۱ خدمت وزارت را انجام داد و در سال بعد جان خود را بحق تسلیم نمود۔ سر وقار الامرا دو فرزند داشت یعنی سلطان الملک ولی الدینخان دوم حالا معین المهام فوج یعنی وزیر جنگ است) در سال ۱۹۰۳ سر خورشید جاه برحمت ایزدی پیوست و او هم دو فرزند داشت یعنی ظفر جنگ و امام جنگ در سال ۱۹۰۷ فوت ظفر جنگ اتفاق افتاد۔

تیولهای سالار جنگ مساحت تیولهای سالار جنگ ۱۴۸۷ میل مربع است و ۸۰۱۵۰ جمعیت دارد و دخل انجا یک کرور و سیصد و بیست هزار روپیه است۔ اکنون نواب سالار جنگ نوه سالار جنگ اول که از انگلیس لقب جی سی ایس آئی داشت و وزیر بزرگی بود تیولهای مذکور را انگاه میدارد سالار جنگ اول سی سال در امارت حیدرآباد حکومت نمود و او دو فرزند داشت یعنی نواب لیاقت علیخان و نواب سعادت علیخان اول وزیر نظام مرحوم بود از سال ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۷ اخدمت خود را انجام داد در سال ۱۸۸۹ امشار الیه در عنفوان شباب و تقریباً بیست و هفت ساله بود مرحوم شد۔ نواب لیاقت علیخان یک فرزند دارد که اکنون نماینده خانواده او است۔

خاتمه

اعلیحضرت قدر قدرت ہمایون نواب میر عثمان علیخان بہادر جی سی یس آی شاه دکن خلد الله ملکه و سلطانه

اصل انگلیسی این کتاب در زمان سلطنت شاه جنت مکان اعلیحضرت میر محبوب علیخان تالیف شد و شرح حال اعلیحضرت قدر قدرت ہمایون نواب میر عثمان علیخان بہادر شاه دکن ادام الله ایام سلطنته دران درج نیست لهذا (احقر مترجم) اجمالی از سوانح عمری و وضع سلطنت پادشاه جمجاه وقت را می نگارم تا کتاب ناقص نماند و خوانندگان را نفع تام حاصل گردد

اعلیحضرت میر محبوب علیخان بہادر در روز سه شنبه چهارم رمضان المبارک سال ۱۳۲۹ هجری موافق هفتم برج سنبله ۱۹۱۱ میلادی ازین جهان فانی به عالم جاودانی شتافت و سه روز بعد که ملت از مراسم تجهیز و تکفین و ختم پادشاه خود فارغ شد فرزند ارجمندش اعلیحضرت دارا شوکت سلیمان حشمت پادشاه دل آگاه نواب میر عثمان علیخان بہادر خلد الله ملکه و سلطانه بر تخت سلطنت دکن جلوس فرمود در حالیکه کلنل پینهه سفیر دولت انگلیس و عمایدو بزرگان ملک حاضر بودند و اکنون سال ششم سلطنت با برکت و میمنت اعلیحضرت است۔

اعلیحضرت نواب میر عثمان علیخان بہادر ادام الله ملکه و سلطانه در شب چهارشنبه جمادی الثانیه ۱۳۰۳ هجری متولد و قرة العین سلطنت گردید۔

در ایام طفولیت معلمان کامل ولله های ماهر برای تعلیم و تربیت اعلیحضرت مقرر شدند و آنچه برای ولی عهد یک مملکت لازم بود آموختند وجود مبارک در ایام ولیعهدی علوم عربی و فارسی و اردو و انگلیسی آموختند و در مشق نظام وسواری و تیراندازی مهارتی به سزا تحصیل فرموده استعداد فیصله مرافعات و اصدار احکام و فرامین را به کمال رسانند در سال اول سلطنت اعلیحضرت همایون مهاراجه کشن پرشاد بهادر یمین السلطنه خدمت وزارت را انجام می داد و بعد از او گرفته به نواب یوسف علیخان سالار جنگ سوم عطا شد معزی الیه از سال ۱۹۱۲ تا سال ۱۹۱۴ به منصب وزارت عظمی مفتخر بود و بعد معزول گردید

اصلاحات جزئی که در زمان اعلیحضرت شده بی شمار و در هر ادارهٔ دولتی نمایان است و رئیس اداره مجاز است که تدبیرات ترقی و اصلاح ادارهٔ خود را به اعلیحضرت پیش نهاد نموده قبولی و تصدیق بگیرد۔

از اصلاحات کلی یک قوهٔ برق است که شب حیدرآباد را چون روز روشن ساخته۔ دیگر توسیع راه آهن است که از سکندرآباد تا محبوب نگر ۸۰ میل کشیده شده۔ دیگر ادارهٔ آرایش بلده است که بحکم اعلیحضرت قایم گشته و در مدت چند سال تمام شهر را مثل یک باغ بزرگ مشتمل بر خیابانها و انهار و اشجار خواهد ساخت۔

دیگر آبگیر[۵] عثمان ساگر است که قریب به اتمام و بر آبادی

---

[۵] آبگیر۔ تالاب۔

رفاه شہر و اطراف خواہد افزود۔ در روز دوم حمل سال ۱۹۱۳ء
خود اعلیحضرت سنگ اول بنیاد آبگیر عثمان ساگر را بدست
خود نہادند در حالتیکہ تمام اعیان دولت و ملت حیدرآباد
و سفیر دولت انگلیس حاضر بودند۔ جہت ساختن آبگیر مذکور
این شد کہ در سال ۱۹۰۸ میلادی سیلاب یک حصۂ بزرگ
حیدرآباد را برد و بسیاری از جان و مال مردم تلف شد۔
مہندس مشہور ہند ویوس وریا را کہ بعد صدر اعظم امارت
میسور شد برای تدبیر منع سیلاب آوردند و او رای
داد کہ دو سد بزرگ ساختہ شود یکی بر رود موسی و یکی
بر رود عیسی (دو رود مذکور در بالای حیدرآباد یکی شدہ
از وسط شہر عبور می کنند) در صورت بودن سد آب فصل باران
ہر قدر باشد جمع شدہ در فصول دیگر بہ تدریج بہ حیدرآباد
و اطراف دادہ می شود۔ اکنون شروع بہ ساختن سد
رود موسی شدہ سد رود عیسی بعد از این ساختہ خواہد شد۔
ارتفاع سد چہل و یک ذرع و کسری است و از ان
یک نہر سر پوشیدہ کہ دوازدہ میل طول خواہد داشت
ساختہ میشود و لولۂ آبی کار میگذارند کہ آب بہ دو کرور
نفس بدہد۔ بر سنگ بنیاد مضمون ذیل در اردو و
انگلیسی کندہ بود۔
این سنگ بنیاد را اعلیحضرت ہمایون نواب میر
عثمان علیخان بہادر نظام در سال دوم سلطنت خود ۱۹۱۳
میلادی کار گذاشتند۔

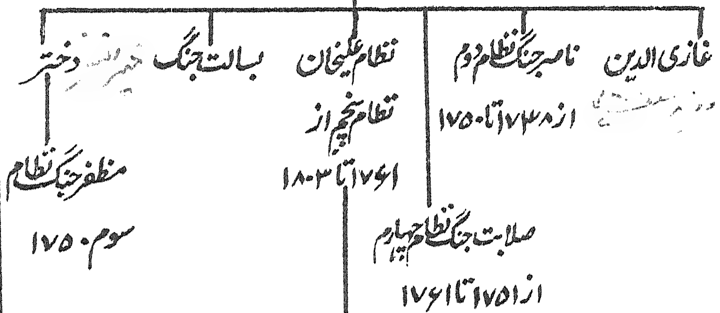
—— (۵) ——

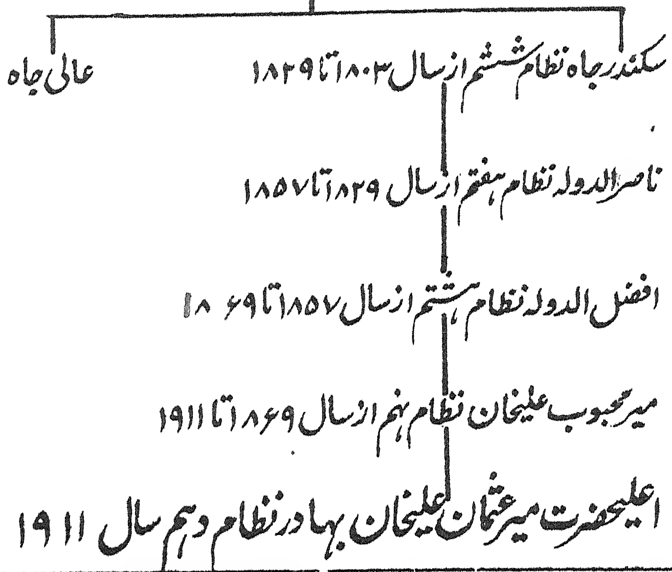
شجرہ نسب اعلیحضرت نظام

عابد قلی خان

فیروز جنگ

نظام الملک آصفجاہ نظام اول از ۱۷۱۲ تا ۱۷۴۸





نظامهای دکن

درسال ۱۷۲۳ نظام الملک آصفجاه خودرا مستقل اعلان داد و
درسال ۱۷۴۸ وفات او اتفاق افتاد
درسال ۱۷۴۸ ناصرجنگ زمام سلطنت را در دست گرفت و
درسال ۱۷۵۰ کشته شد۔
درسال ۱۷۵۰ مظفرجنگ برتخت نشست و در ۱۷۵۰ کشته شد
درسال ۱۷۵۱ صلابت جنگ سریرآرای سلطنت گردید و
درسال ۱۷۶۱ او را خلع نمودند۔
درسال ۱۷۶۱ نظام علیخان برتخت سلطنت جلوس نمود و
درسال ۱۸۰۳ مرد۔
درسال ۱۸۰۳ اسکندرجاه عنان حکومت بدست گرفت و
درسال ۱۸۲۹ جان خودرا به اجل سپرد۔
درسال ۱۸۲۹ ناصرالدوله سریرسلطنت را از جلوس خود مزین ساخت و
درسال ۱۸۵۷ وفات کرد۔
درسال ۱۸۵۷ افضل الدوله سریرآرای سلطنت گردید و
درسال ۱۸۶۹ برحمت ایزدی پیوست۔
درسال ۱۸۶۹ اعلیحضرت میرمحبوب علیخان برتخت نشست و
درسال ۱۹۱۱ مرحوم شد۔
اعلیحضرت قدرقدرت میرعثمان علیخان بهادر فتح جنگ
نظام الدوله نظام الملک نظام حال درسال ۱۹۱۱ میلادی
تخت سلطنت را جلوه افزود۔

سلسلہ وزرای دکن

نواب دیانت خان وزیر اول

از سال ۱۷۵۰ تا ۱۷۵۲ راجہ رگھوناتھ داس۔

از سال ۱۷۵۲ تا ۱۷۵۵ سید لشکر خان۔

از سال ۱۷۵۵ تا ۱۷۵۸ نواب شاہنواز خان۔

از سال ۱۷۵۸ تا ۱۷۶۰ نواب بسالت جنگ۔

از سال ۱۷۶۱ تا ۱۷۶۳ راجہ پرتاپ ونت۔

از سال ۱۷۶۵ تا ۱۷۷۵ نواب سید لشکر خان۔

از سال ۱۷۷۵ تا ۱۷۷۸ نواب شمس الملک و وقار الدولہ۔

تا ۱۸۰۴ عظیم الامرا ارسطو جاہ (ابتدای وزارتش معلوم نیست)

از سال ۱۸۰۴ تا ۱۸۰۸ نواب میر عالم۔

از سال ۱۸۰۹ تا ۱۸۳۲ منیر الملک۔

از سال ۱۸۳۲ تا ۱۸۴۳ راجہ چندو لال۔

از سال ۱۸۴۳ تا ۱۸۴۶ راجہ رام بخش۔

از سال ۱۸۴۶ تا ۱۸۴۸ نواب سراج الملک۔

از سال ۱۸۴۸ نواب امجد الملک۔

از سال ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹ نواب شمس الامرا۔

از سال ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۱ راجہ رام بخش۔

سال ۱۸۵۱ راجہ گنیش راؤ۔

از سال ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۳ نواب سراج الملک۔

از سال ۱۸۵۳ تا ۱۸۸۳ نواب سر سالار جنگ جی۔سی۔ایس۔ای

از سال ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۷ نواب میر لیاقت علیخان سالار جنگ۔

ازسال ۱۸۸۷ تا ۱۸۹۴ نواب سرآسمانجاه-کی سی آئی-ای
ازسال ۱۸۹۴ تا ۱۹۰۱ نواب سروقارالامراء-
ازسال ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۲ مهاراجه کشن پرشاد-

سفیرهای انگلیس در حیدرآباد

مستر هولاند سال ۱۷۷۹م
مستر جی گرانت ازسال ۱۷۸۰ تا ۱۷۸۴م-
مستر آرجانسن ازسال ۱۷۸۵ تا ۱۷۸۷م-
کپتان کناوای از ۱۷۸۸ تا ۱۷۹۳م-
کپتان دبلیو کرک پاتریک از ۱۷۹۴ تا ۱۷۹۷م-
کپتان جی ای کرک پاتریک از ۱۷۹۸ تا ۱۸۰۵م-
مستر اِچ روسل از ۱۸۰۵ تا ۱۸۰۶م-
کپتان سیدن هام از ۱۸۰۶ تا ۱۸۱۰م-
لفتنت سی روسل از ۱۸۱۰ تا ۱۸۱۱م-
مستر اِچ روسل از ۱۸۱۱ تا ۱۸۲۰م-
مستر متکاف از ۱۸۲۰ تا ۱۸۲۵م-
مستر دبلیو بی مارتین از ۱۸۲۵ تا ۱۸۳۰م-
مستر راونشا در سال ۱۸۳۰م-
کلنل جی استوارت از ۱۸۳۰ تا ۱۸۳۸م-
ماجور جی کامران در سال ۱۸۳۸م-
کلنل جی فریزر از ۱۸۳۸ تا ۱۸۵۲م-
ماجور سی داویدسن در سال ۱۸۵۲م-
کلنل لوسی بی در سال ۱۸۵۳م-

مسٹر جی ای بوشبی از ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۶ م -
کپتان تارن ہیل در سال ۱۸۵۶ م -
کلنل سی داویدسن سی بی ۱۸۵۷ تا ۱۸۶۲ م -
سر جی یول کے سی ایس ای از ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۷ م -
سر ریچارد تمپل کے سی ایس ای در سال ۱۸۶۷ م -
مسٹر رابرتس سی بی سی ایس آئی در سال ۱۸۶۸ م -
مسٹر سی بی ساندرس سی بی از ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۵ م
کلنل مید از ۱۸۷۵ تا ۱۸۸۱ م -
سر استوارت بابلی کے سی ایس آئی سی آئی ای از ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۲ م
مسٹر ڈبلیو بی جانس از ۱۸۸۲ تا ۱۸۸۳ م -
مسٹر جی جی کاردری از ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۸ م -
مسٹر ای بی ہوئل در سال ۱۸۸۸ تا
سر ڈینس فیٹنز پاٹریک سی آئی ای از ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۱ م -
سر ٹریول پلوڈن کے سی ایس آئی از ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۰ م -
کلنل سر داوید بارکلی سی ایس آئی از ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵ م -
مسٹر سی ایس بایلی سی ایس آئی از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸ م -
مسٹر ام ایف اودویر در سال ۱۹۰۸ م

سلاطین بہمنی

حسن گنگو ظفر خان سال ۷۴۸ ہجری موافق ۱۳۴۷ میلادی
محمد اول سال ۷۵۹ ھ موافق ۱۳۵۸ م -
مجاہد سال ۷۷۶ ھ موافق ۱۳۷۵ م -

داود	سال ۷۸۰ھ موافق ۱۳۷۸م
محمود اول	سال ۷۸۰ھ موافق ۱۳۷۸م
غیاث الدین	سال ۷۹۹ھ موافق ۱۳۹۷م
شمس الدین	سال ۷۹۹ھ موافق ۱۳۹۷م
فیروز	سال ۸۰۰ھ موافق ۱۳۹۷م
احمد اول	سال ۸۲۵ھ موافق ۱۴۲۲م
احمد دوم	سال ۸۳۸ھ موافق ۱۴۳۵م
ہمایون	سال ۸۶۲ھ موافق ۱۴۵۳م
نظام	سال ۸۶۸ھ موافق ۱۴۶۱م
محمد دوم	سال ۸۶۷ھ موافق ۱۴۶۳م
محمود دوم	سال ۸۸۷ھ موافق ۱۴۸۲م
احمد سوم	سال ۹۲۴ھ موافق ۱۵۱۸م
علاء الدین	سال ۹۲۷ھ موافق ۱۵۲۰م
ولی اللہ	سال ۹۲۹ھ موافق ۱۵۲۲م
کلیم اللہ	سال ۹۳۲ھ موافق ۱۵۲۵م

سلاطین عادل شاہی بیجاپور

یوسف عادل شاہ	سال ۸۹۵ھ موافق ۱۴۸۹م
اسمٰعیل عادل شاہ	سال ۹۱۵ھ موافق ۱۵۱۰م
ملو عادل شاہ	سال ۹۴۱ھ موافق ۱۵۳۴م
ابراہیم عادل شاہ اول	سال ۹۴۱ھ موافق ۱۵۳۵م
علی عادل شاہ	سال ۹۶۵ھ موافق ۱۵۵۷م
ابراہیم عادل شاہ دوم	سال ۹۸۷ھ موافق ۱۵۷۹م

سلاطین نظام شاہی احمد نگر

احمد نظام شاہ اول ۸۹۶ ھ موافق ۱۴۹۰ م
برہان نظام شاہ اول ۹۱۴ ھ موافق ۱۵۰۸ م
حسین نظام شاہ ۹۶۱ ھ موافق ۱۵۵۳ م
مرتضی نظام شاہ ۹۷۲ ھ موافق ۱۵۶۵ م
میران حسین نظام شاہ ۹۹۶ ھ موافق ۱۵۸۸ م
اسمٰعیل نظام شاہ ۹۹۷ ھ موافق ۱۵۸۸ م
برہان نظام شاہ دوم ۹۹۹ ھ موافق ۱۵۹۰ م
ابراہیم نظام شاہ ۱۰۰۳ ھ موافق ۱۵۹۴ م
احمد نظام شاہ دوم ۱۰۰۴ ھ موافق ۱۵۹۴ م
بہادر نظام شاہ ۱۰۰۴ ھ موافق ۱۵۹۵ م

سلاطین قطب شاہی گولکنڈہ

سلطان قلی قطب شاہ سال ۹۱۸ ھ موافق ۱۵۱۲ م
جمشید قلی قطب شاہ سال ۹۳۰ ھ موافق ۱۵۲۳ م
سبحان قلی قطب شاہ سال ۹۵۷ ھ موافق ۱۵۵۰ م
ابراہیم قلی قطب شاہ سال ۹۵۷ ھ موافق ۱۵۵۰ م
محمد قلی قطب شاہ سال ۹۸۸ ھ موافق ۱۵۸۰ م

تمام شد

